

## فهرست

۳	محمد توکلی طوقی	نگران زن فرنگ
۷۲	افسانه نجم آبادی	نقش زن بر متن مشروطیت
		انقلاب مشروطه و «مسئله زن» در مطبوعات انگلیس
۱۲۳	منصور بنکداریان	
۱۴۶	طایره	نامه ها و نوشته ها و اشعار

This page blank

## نگران زن فرنگ:

«به آزادی تفاخر دارند و به خود سری تشکر»<sup>۱</sup>

تقديم به معصومه حسن رحيمي،  
نخستين آموزگارم

### ۱. نگرانی<sup>۲</sup>

دو سده ای است که فارسی‌نگاران ایران و هند نگران زن فرنگ بوده اند.<sup>۳</sup> سیاحان و مسافران از نخستین دیدارها زنان فرنگ را چشمگیر یافته، بدانها تگریسته، و گزارشهایی در وصفشان نوشتند. در این گزارشها پیکر زن فرنگ گستره

۱. عنوان فرعی این مقاله، «به آزادی تفاخر دارند و به خودسری تشکر»، وام‌گرفته است از میرزا فتاح گرمرودی، «شب‌نامه» در سفرنامه میرزا فتاح خان گرمرودی به اروپا در زمان محمد شاه قاجار؛ شامل سه رساله: چهار فصل، شب‌نامه و سفرنامه ممسنی، به کوشش فتح‌الدین فتاحی (تهران: بانک بازرگانی ایران، ۱۳۴۷)، ۹۵۱.

۲. واژه نگران را در دو مفهوم «چشم‌نگرانی» و «دل‌نگرانی» آنچنان که در این مصرع از حافظ آمده است به کار می‌گیریم: «گومی رسم اینک به سلامت نگران باش»، دیوان حافظ، به اهتمام ابوالقاسم انجوی شیرازی (تهران: جاویدان، ۱۳۵۸)، ص ۱۴۴.  
در باره اهمیت نگرستن و نگاه کردن در زبان و فرهنگ فارسی بنگرید به: احمد کریمی حکاک، «از درشتی جنگ تا شکیبایی جنگ: چشم در چشم مردی که شلوار تاخورده دارد»، نیمه دیگر ۴: ۱ (پاییز ۱۳۷۲): ۸۶-۹۱.

۳. زبان فارسی تا سال ۱۸۳۵ زبان رسمی هندوستان بود و پس از آن نیز تا آخر قرن نوزدهم همچنان زبان روشنفکری باقی ماند. رابطه فارسی‌زبانان ایران و هندوستان بسیار نزدیک بود و آثار ادبی و تاریخی فارسی اغلب نخستین بار در هند به چاپ رسیدند. در این نوشته منظورم از فارسی‌نگاران کسانی هستند که به زبان فارسی می‌نوشتند، اما لزوماً فارسی‌گوی نبودند.

خیالپردازی ببندگانی شد که حضور زنان بی حجاب در محیطی همگانی (public space) را عجیب و شگفت آور می دانستند. در روایت‌های بهتانگیز از مهمانیها، تماشاخانه ها، و مجالس رقص و بالماسکه (نقابزنی) (masquerade)، سیاحان نقشهایی هوسزا و شهوت انگیز از زنان فرنگی پرداختند. آنها تشبیهاتی چون «دلبران مهوش»، «خواتین خورشید طلعت»، «بتان لندن»، «مه رویان انگلندی» را برای وصف زنان فرنگ برگزیدند. «حور لقا»، «حوروش»، «پری رخ»، «فرشته خوی»، «بهشتی شاپیل»، «حور پیکر»، و «حوران ابکار» از دیگر استعاراتی بودند که برای وصف زنان فرنگ برگزیدند.<sup>۴</sup> با گسترش رفت و آمد به فرنگ در قرن نوزدهم چهره های پسندیده زنان فرنگ به فاحشگان و عفریتانی بی عصمت و شهوت پرست تبدیل شد. این نقشها همه پرداخته نگرش مسافرائی آزمند و شهوت بار بود که «فرشتگان» و «فاحشگان» فرنگ هر دو را برای برآوردن خواستها و نیازهای جسمانی خود آماده می انگاشتند. چهره های ساخته از زنان فرنگ اگرچه «واقعی» و «عینی» جلوه یافته اند، در اصل فرآورده خیالپردازی مسافرائی آموخته از روایات کتبی و شفاهی لذت النساء ها، داستانهای «شیخ صنعان» و «یوسف و زلیخا» و دنیای خیالین بهشت موعود، جزیره زنان، جزیره رغ و رغ، یاجوج و ماجوج، جابلقا و

۴. «حور لقا»، «حوروش»، «پری رخ»، و «فرشته خوی»، به ترتیب در: رضاقلی میرزا قاجار، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الایاله نوه فتحعلی شاه، به کوشش اصغر فرمانفرمائی قاجار (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۱)، ۴۰۸، ۴۱۸، ۳۶۹، ۳۲۲؛ «حور لقا»، «بهشتی شاپیل»، «حور پیکر»، و «حوران ابکار» به ترتیب در: میرزا ابوطالب خان لکهنزی اصفهانی، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، ۱۲۱۹ هـ.، به کوشش حسین حیدرجم، چاپ ۲ (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳)، ۱۶۸، ۱۶۹، ۹۵، ۱۹۰.

جابه‌رصاصا، و هورقلیا بود.<sup>۵</sup> این عوالم علیا و سفلی فرهنگ اسلامی - فارسی، که در پینش و نگارش مسافران تشیده بود، گزارش و نگارش آنها را سامان داد. به دیگر سخن، نقشهای علیا و سفلی زن فرنگ که همچنان در ذهن امروزیان زنده و پایدار است بافته و تافته خیال، زبان، و فرهنگ فارسی است.

منشی اعتصام الدین فرنگستان را «زاد بوم حسن»،<sup>۶</sup> میرزا ابوالحسن شیرازی «بهشت بر روی زمین»،<sup>۷</sup> میرزا ابوطالب «ملک حسن خیز»،<sup>۸</sup> میرزا صالح «ولایت

۵. «لذات النساء» گونه ای از ادبیات فارسی در وصف زن و روشهای عشق‌بازی می باشد. نسخه های خطی زیادی از اینگونه ادبیات در کتابخانه های ایران و هند موجود است. درباره داستان شیخ صنعان رجوع کنید: فریدالدین عطار، منطق الطیر، با تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس عماد (اصفهان: نسائی، ۱۳۵۷)، صص ۸۵-۶۶؛ وحدت هندی، منظومه عرفانی شیخ صنعان و دختر ترسا، به کوشش محمد خواجه (تهران: طهوری، ۱۹۸۴)، درباره خیال پردازی های مردمانارانه درباره بهشت بنگرید

Fatna Sabbah, *Woman in Muslim Unconscious*, trans. by Mary Jo Lakeland (New York: Pergamon Press, 1984).

درباره باجوج و مأجوج و جزیره زنان بنگرید به: هفت کشور با صورالاقالیم، به کوشش منوچهر ستوده (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳)، صص ۱۱۸-۱۰۹؛ امین احمد راضی، هفت اقلیم، به کوشش جواد قاضل (تهران: اسلامیه، بی تاریخ)، جلد ۳: ۵۱۴-۵۲۰.

Fedwa Malti-Douglas, *Women's Body Women's Words* (Princeton: Princeton University Press, 1991), 85-110.

درباره هورقلیا، جابلقا و جابه‌رصاصا بنگرید به: محمد معین، «هورقلیا» در مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین (تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۷)، جلد ۲، صص ۵۲۸-۴۹۸.

۶. منشی اعتصام الدین، شکر نامه ولایت (نسخه خطی،

The British Library, Oriental Collections, OR5848), 83b.

۷. میرزا ابوالحسن ایلچی شیرازی، حیرت نامه: سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به لندن، به کوشش حسن مرسلوند (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۴).

۸. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۱۶۶.

آزادی»،<sup>۹</sup> و میرزا فتاح گرمرودی «کفرستان» نامید.<sup>۱۰</sup> میرزا ابوطالب زنان فرنگی را «به حسن و فطانت» چون زلیخا پنداشت.<sup>۱۱</sup> رضا قلی میرزا برخی را «غارت کن دل و دین» یافت<sup>۱۲</sup> و میرزا فتاح گرمرودی همه را «از شیوه عصمت و مستوری پس عاری» پنداشت.<sup>۱۳</sup> با نگرستان به زن فرنگی فارسی نگاران ایران و هند به بازنگری زن خودی پرداختند. در مقایسه با زنان فرنگ، میرزا ابوالحسن شیرازی «زن مستوره» را «چشم بسته و همچو مرغی که در قفس حبس شود» پنداشت.<sup>۱۴</sup> تیمور میرزا يك زن انگلیسی را «مطابق ده زن ایرانی» انگاشت.<sup>۱۵</sup> نگران از اینکه با اشاعه «رسم جدید» اختیار امور به دست زنان افتد، حاج محمد کریم کرمانی هشدار داد «آیا هیچ کس راضی می شود که اسم آزادی بر سر مردم بگذارند و هیچ کس صاحب اختیار دخترش و پسرش و غلامش و کنیزش نباشد. هر جا می خواهد برود و هر کار می خواهد بکند و با هر کس می خواهد بنشیند . . . و نتواند حرف بزند که فلان کافر حکم کرده که ولایت آزادی باشد؟»<sup>۱۶</sup> از جانبی دیگر ابراهیم صحافیاشی به اعتراض نوشت: «دختر را در قفس پرورش میدهم. بجز خوردن و خوابیدن چیز دیگری نمی آموزیم.»<sup>۱۷</sup> بی خاتم استرآبادی نیز در جوابی به انتقاد از زن ایرانی نوشت که مردان فرنگستان

۹. میرزا صالح شیرازی، گزارش سفر میرزا صالح شیرازی (کازرونی) مشهور به مهندس، به کوشش همایون شهیدی (تهران: راه نو، ۱۳۶۲)، ۳۶۶. این سفرنامه گویا نخستین بار پیش از سال ۱۸۲۴ به چاپ رسیده بود. ترجمه انگلیسی بخشی از آن در سال به چاپ رسید:

"Travels of a Persian." *The Asiatic Journal and Monthly Register for India, China, and Japan*, 1824.

۱۰. میرزا فتاح گرمرودی، «شبنامه»، ص ۹۸۳.

۱۱. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۹۴.

۱۲. رضاقلی میرزا، سفرنامه، ۲۶۱.

۱۳. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۱.

۱۴. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۲.

۱۵. به نقل از رضاقلی میرزا، سفرنامه، ۷۸۰.

۱۶. محمدکریم کرمانی، رساله ناصریه، طبع ۱ (کرمان: سعادت، ۱۳۴۸)، ۳۸۹.

۱۷. ابراهیم صحافیاشی، سفرنامه ابراهیم صحافیاشی، به کوشش محمد مشیری (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷)، ۸۱.

«تمام نسوان را مانند دسته گل دانسته، در برابر ایشان کمر خدمت پر میان بسته . . . زندهای ایران تمام گرفتار خانه داری و خدمتگذاری می باشند.»<sup>۱۸</sup> تاج السلطنه که میل داشت به اروپا سفر کرده و «خانمهای حقوق طلب» را ببیند وظیفه زندهای ایرانی را «استرداد حقوق خود مانند زندهای اروپایی» دانسته و خواهان «باز کردن روی زنها و کمک و معاونت آن ها بالشراکه با مردها» بود.<sup>۱۹</sup> شیخ فضل الله نوری کسانی را که خواهان «رفع حجاب» بودند از «شیاطین [ی]» پنداشت که متاسی به مردم «ناقص العقل» فرنگ شده اند.<sup>۲۰</sup>

در انقلاب مشروطیت تربیت و آزادی شرط اساسی استقلال و پیشرفت ایران است. آنچه در گذشته کشور ما در زمینه حقوق زنان صورت گرفته، اهم الگوهای پسندیده و ناپسندیده ای را برای مشروطه خواهان و مشروعه خواهان فریاد آورده است. شیخ فضل الله مجلس شورای ملی را که «مستقیما بر سیاق پارلمنتهای اروپا به اداره می کنند» «مجلس نهی از معروف و امر به منکر» دانست و هشدار داد: «آیا مردم واسطه نشر دادن مزدکیان عصر کلمه آزادی را در این مملکت تجربیات و تهنکات مردها تا چه اندازه افزوده است و قنون فحشاء و فسوق و فجور تا کجا شایع شده؟ آیا زنها لباس مردانه نمی پوشند و به کوچه و بازارها نمی افتند؟»<sup>۲۱</sup> برداشتهای متفاوت از

۱۸- بی بی خانم استرآبادی، معایب الرجال، به کوشش افسانه نجم آبادی (نیویورک و بلومینگتن: نگارش و نگارش زن، ۱۳۷۱)، ۲۱، ۵۷۶۰.

۱۹- تاج السلطنه قاجار، خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ۹۹۱۰۰.

۲۰- شیخ فضل الله نوری، مجموعه ای از رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، به کوشش محمد ترکمان (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲)، ۱۱۲. شیخ فضل الله بر آن بود که برخی از مسلمانان متاسی به «مردمان ناقص العقل» فرنگ شده اند و در پی عمومیت بخشیدن به عدل بوده و برآنند که باید «فقط در مقام اصلاح دنیا و ثروت باشیم.» او این روش را مخالف بشارت انبیاء دانست که «نتیجه بعثت آنها ترغیب بنی آدم بود به عوالم آخرت و تزهید از این دنیای قانی. برعکس آنچه این دو سال ناطقین ما به دهن عامه مردم می دادند که باید پی دنیا رفت و تحصیل ثروت کرد و حظوظ برد. شخصی از این شیاطین وقتی در خلوت به عنوان دلسوزی به اهل مملکت می گفت که اصلاح فقر این مملکت به در چیز است اول کم کردن خرج ثانی زیاد کردن دخل و از برای اول بهتر چیزی که کلیه خرج را تضعیف می کند رفع حجاب است از زنها ...» (نوری، مجموعه، ص ۱۱۲).

۲۱- نوری، مجموعه، ۲۸۷.

فرنگی همیشه با چگونگی نگرش به خویش آمیخته بود. رویارویی سنت و تجدد، اسلام و ایران، عبودیت و آزادیخواهی، عصمت و تربیت، حجابداری و بیحجابی و بسیاری دیگر از مفاهیم کلیدی در فرهنگ سیاسی و سیاستهای فرهنگی در دو سده گذشته با پنداشت‌های متفاوت از زن فرنگ و دل‌نگرانیهای حاصل از آن درآمیخت. گویشهای متفاوت و گاه متضاد ملی و اسلامی، مشروطه خواه و مشروعه طلب، غرب ستا و غرب ستیز همه همزمان نگران زن فرنگی و خودی بودند. دیدگاه‌های متفاوت درباره «زن» و «زنانگی» پیوندی مجازی با نگرش به زن فرنگی یافت و پاسخگویی به مقوله‌هایی همچون آموزش، حجاب، حق رای، . . . و آزادی زنان ناگزیر در گفتگو با «زنان فرنگ» شکل گرفت.



## ۲. فرنگ‌شناسی<sup>۲۲</sup>

در قرن هجدهم دامنه‌آشنایی فارسی‌نگاران ایران و هند با فرنگ و فرنگیان گسترش یافت. سیاحان، سیاستمداران، نظامیان، و بازرگانان فرنگی به ایران، هند، و دیگر سرزمینهای فارسی‌گو و فارسی‌نگار سفر کردند. سفیران، سیاحان، و دانش‌پژوهان فارسی‌نگار نیز به فرنگستان رفته و از نزدیک با زندگی و «عجایب فرنگ» آشنا شدند. گزارشهای فرنگیان از سرزمینهای عثمانی، ایران، هند، . . . و چین که در شرق دریای مدیترانه و اروپا قرار داشتند به پدیداری شرقشناسی (Orientalism)

۲۲. فرنگشناسی بر خلاف شرق‌شناسی نامی نهادی دانشگاهی نبوده است. شرق‌شناسی نامی است که فرنگیانی شرق‌پژوه بر خود و نهادهایی که پشتوانه تحقیقاتشان بود نهاد. فرنگشناسی مفهومی نو ساخته برای نامگذاری کسانی است که به گونه‌ای به جستجو درباره فرهنگ و تمدن اروپا پرداخته‌اند. انتخاب فرنگشناسی به جای اروپا‌شناسی یا غرب‌شناسی (مستغرب) بدین علت است که ایرانیان و ترکان و عربان تا اواخر قرن نوزدهم اروپا را اغلب فرنگ یا افرنج می‌نامیدند. در فرهنگ مشترک آنها، «مغرب» نه نامی برای اروپا بلکه نام سرزمینهای شمال آفریقا بود. کاربرد «غرب» و «مغرب زمین» برای اروپا بیانگر چرخشی اروپامدارانه در جهت‌شناسی و اندیشمان ایرانی است. نمونه کهن چنین چرخشی تغییر معنی «باختر» از جهت شمال به جهت غرب است. دو زمینه‌آشنایی با اروپاییان می‌بایستی که از گزارشهای رسمی بی‌که توسط مهمانداران ایرانی اروپاییانی که در ایران سفر می‌کردند نام برد. این مهمانداران رسمی نه تنها مشریت حفاظت مهمانان خارجی را بر عهده داشتند بلکه موظف بودند که گزارشهایی از رفتار و کردار آنها تهیه کنند. سر جان ملکم در گزارش سفرش در ۱۸۰۹ از ایران خاطر نشان ساخت که مهماندارش، محمد شریف خان برگشانی (Mahomed Sheriff Burgashattee)، گزارشی را به او نشان داد که برای راهنمایی دربار درباره مهمانهای فرنگی تهیه کرده بود. اینگونه گزارشهایی که بر اساس مشاهدات ایرانیان از فرنگیان در ایران تهیه شده بود مدارک پر اهمیتی برای شناسایی برخوردهای فرهنگی ایرانیان و اروپاییان است. درباره فرنگشناسی ایرانی بنگرید به: مهرزاد پروچردی، «غربزدگی و شرق‌شناسی وارانه» ایران‌نامه سال ۸، شماره ۳ (تابستان ۱۳۶۹)، ۲۷۳-۲۹۰. درباره شرقشناسی بنگرید به:

Raymond Schwab, *The Oriental Renaissance: Europe's Rediscovery of India and the East, 1680-1880*, trans. by Gene Peterson-Black and Victor Reinking (New York: Columbia University Press, 1984); Edward Said, *Orientalism* (New York: Vintage Books, 1979); Maxine Rodinson, *Europe and the Mystique of Islam*, trans. by Roger Veinus (Seattle: University of Washington Press, 1987); Carol A. Breckenridge and Peter van der Veer, *Orientalism and the Postcolonial Predicament: Perspectives on South Asia* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1993); Thierry de Montfaucon, *Imagining the Middle East* (Montréal: Black Rose Books, 1982).





# نونگاری زن و زنانگی در عصر قاجار



بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه

بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه

بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه

بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه

بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه

بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه

بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه

بیت زلف و رخسار که در آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه  
 زان بلی در دل لعل از آینه



انجامید و روایت‌های فارسی‌نگاران از فرنگ با اروپا به سامانیایی‌گویی‌های فرهنگی و علمی که «فرنگ‌شناسی» نام توان نهاد انجامید. روایات شرق‌شناسان و فرنگ‌شناسان اگر چه بر مشاهدات «عینی» استوار بود، اما این مشاهدات با پیتش و نگرش مشاهده‌گران پیوندی ناگسستنی داشت. به دیگر سخن، گزارش سیاحی از سرزمین «عجایب» (exotic) پیش از آنکه بیانگر اوضاع و احوال «عجیب» آن دیار باشد بیانگر نگرش فرهنگی‌ای بود که رفتار و کرداری را حیرت‌انگیز و شگفت آور می‌پنداشت.

برای اهالی ایران سیاحان فرنگی همانقدر عجیب می‌نمودند که سیاحان ایرانی برای فرنگیان حیرت‌انگیز بودند. سیاحان به ساکنان نگران و ساکنان به سیاحان خیره می‌شدند. ساکنان سیاحان را غریب و سیاحان ساکنان را عجیب می‌پنداشتند. در سفر و حضر هر تماشاگری خود تماشایی بود. منشی اعتصام‌الدین که در ۱۱۸۰ هـ / ۱۷۶۵ م. به انگلستان رفته بود در شگرف‌نامه ولایت این رویارویی «غریبی» و «حضری» را چنین گزارش داد: «خرد و بزرگ به شکل و شمایل من نگران بودند و من به حسن و صورت ایشان حیران. به تماشا رفته بودم خود نیز تماشا شدم.»<sup>۲۳</sup> میرزا ابوالحسن شیرازی در حیرت‌نامه، گزارش سفرش به فرنگستان، نوشت که اهالی «به تماشای ریش و وضع اهل ایران می‌آمدند و وجد می‌نمودند و نغمه می‌سرودند.»<sup>۲۴</sup> میرزا صالح شیرازی نیز که از «حیرت بر حیرت» افزودن خویش سخن می‌گفت، شرح داد که در روز تولد پادشاه انگلستان او که لباس ایرانی در بر و دست در دست مس‌سرا (Miss Sarah) می‌داشت چگونه مورد توجه اهالی قرار گرفت: «به یکدفعه عوام الناس آدمی به لباس من ندیده از هر سو هجوم آورده به اندک وقتی پانصد نفر بر سر بنده جمع شده.» پس از این واقعه «از آنجا به منزل رفته ملیس به لباس انگریزی شده مراجعت نموده احدی مزاحم بنده نگردید.»<sup>۲۵</sup> در شرح حادثه‌ای که به چپه شدن و شکستن درشکه‌ای که سرنشین آن بود انجامید، میرزا صالح رویارویی با مردمی را که برای کمک به او آمده بودند چنین گزارش داد:

مردم سعی در بیرون آوردن بنده کرده و چون منتظر مرده بیجانی بودند يك دفعه کلاه پوست من پیدا شده و بعد از آن صورت مهیب و هیأت عجیب بنده

۲۳. اعتصام‌الدین، شگرف‌نامه، ۵۸ الف.

۲۴. میرزا ابوالحسن، حیرت‌نامه، ۱۲۳.

۲۵. میرزا صالح، گزارش سفر، ۲۰۱.

بيرون آمده قدي طويل و لباس غريب و کلاهی و رخوتی که هرگز هيچکدام در خواب ندیده بودند. وحشت و اضطراب آنها به يکدفعه بدل به خنده شده از هر سو صدایی برآمد.

همچنان که ريش و شکل و شمایل ایرانیان حيرت و تعجب فرنگيان را باعث می شد، شگرف نامه، حيرت نامه و ديگر سفرنامه ها حاکی از تعجب و شگفتی ایرانیان از رسم و لباس فرنگيان بود. فرنگيان از چادر و چاقچور ایرانیان حيران و ایرانیان از بی پردگی و بی حجابی فرنگيان متحير بودند. در این رویارویی ها سیاح و ساکن هر کدام روایتی ساخت. این گزارشها پیش از آنکه بیانگر شناخت شخصیت «اجنبی» و «غریبه» باشد برنماینده بینش و نگرش گزارشگران و داورى و ارزشگذاری فرهنگی آنها بود.

برای هر مسافری گزارش پیشینیان به راهنمایی تبدیل می شد و هر سیاحی برای نشان دادن اینکه واقعا به سرزمین عجایب سفر کرده است به بازتولید نقشهای باسمة ای (stereotypical) پیشینیان از «اجنبیان» و «بیگانگان» می پرداخت. این روند باسمة کاری فرهنگی به مرکزیت نقش حرمسرا در شناخت فرنگيان از ایرانیان، هندیان، ترکان، و عربان و مرکزیت نقش زنان «بی پرده» در برداشت ایرانیان و هندیان و ترکان و عربان از فرنگ انجامید. از آن جهت که این برداشتها و بدشناسیهای باسمة ای بر نگرش و بینش گزارشگران متکی بوده و در نهایت افضلیت خود بر بیگانگان را نشان می داد.

«اجنبیگرایان» تبدیل شد. حرمسراهای «شرقی» و زنان «بی عفت و عصمت» فرنگ نمونه هایی متقابل از این تصاویر باسمة ای از دیگران و بیگانگان است. کاربرد سیاسی مفاهیم «غریزه»، «فرنگی مآب»، «اروپایی مآب»، و «عروسک فرنگی» نمونه هایی از اجنبی، غریبه، و بیگانه جلوه دادن کسانی است که با انیرانیان محشو پنداشته می شدند. مفهوم «عروسک فرنگی» تشبیه زن ایرانی به زن فرنگی ای بود که خودآرا، بی عصمت، بی عفت، و انیرانی پنداشته می شد.

شناختهای اولیه از «غریبگان» بیشتر براساس رویارویی با صحنه ها و رویدادها و پدیده های چشمگیر فسرپردازی (articulation) می شد. این گونه شناختها را، که اغلب با رساتش زبانی (linguistic communication) همراه نبود، شاید بتوان شناخت چشمپافتی نام نهاد. در برداشتهای چشمپافتی منطقی کرداری رفتاری «بیگانگان» ناشناخته مانده و کردارشان در غالب فرهنگ پیننده ارزیابی می

شد. در نگرش به ایرانیان و مسلمانان، فرنگیان اغلب به «پرده نشینان» و حرمسراها توجه داشته و تصویر و روایت شان از آنها بر این محور ساخته و پرداخته شده بود. در این تصویر و روایت رابطه زن و مرد همچون برده و برده دار پنداشته شده و بیانگر استبداد سیاسی و فرهنگی «شرق» (Orient) و «شرقیان» (Orientals) بود. در نگرش به فرنگ و فرنگیان، فارسی‌نگاران به همراهی و هم‌نشینی «زنان بی پرده» با مردان در مجامع عمومی توجه داشته و گزارشها و نگارشهایشان از فرنگ بر این بنا بود. همانگونه که «فرنگ» انباشتی از مفاهیم و احساسهای متفاوت و متضاد را برای فارسی‌زبانان به یاد می‌آورد، «شرق» نیز برای اروپاییان چگاله‌ای از علایق و امیال بوده است. روند تاریخی نگرش به «اجنبیان» و بازنگری به خویش نقشی بنیادین در هویت‌سازی، هویت‌پذیری، مشابه‌سازی، و شباهت‌زدایی فرهنگی داشته است.

شرقشناسان قرن هفدهم و هجدهم با درانداختن چهره‌ای جالب و گیرا از دگر شرقی «انسانگرایی» (Humanism) و رومانتیسم (Romanticism) را فرآورداختند و فرنگشناسان نیز همزمان با ارائه تصویری پسندیده از فرنگ بنیان تجدد و نوگرایی را فراهم آوردند. گزارشها و روایت‌های فرنگشناسان نقش بسزایی در گسترش دامنه واژگانی (lexical) و نمونشی (semiotic) زبان فارسی، دگرشناسی و خودشناسی داشت. با در نگرستان به فرنگ و فرنگیان پارسی‌نگاران به شناسائی شگرفیها، شگفتیها، عجایب، بدعتها و نوآوریهای «فرنگیان» پرداختند و در روند مشابه‌سازی زمینه شهروندی (citizenship)، حاکمیت مردم، و حکومت قانون را بر ساختند. از سویی دیگر، نگارشهای منفی شرقشناسان به خدمت سیاستهای استعماری برای تسخیر و متمدن کردن «شرقیان» و گزارشهای منفی فرنگشناسان به استحکام «استبداد دینی» و فرهنگی انجامید.<sup>۲۷</sup> در این روند شباهت‌زدایی، تقلید از سنن در گذشتگان به ابزاری برای پیکار با بدعتگران و حفظ نظام اجتماعی و سیاسی حاکم تبدیل شد.

سفرنامه‌های فرنگ یکی از غنی‌ترین منابع برای ارزیابی فرنگشناسی، نگرش به دگر فرهنگی، و پدیداری نحوه‌های هویت‌سازی و اصالت‌پردازی فرهنگی است. در رویارویی با فرنگ، سیاحان به جستجوی شباهتها و تفاوت‌های خویش و دگر

۲۷. «استبداد دینی» و از آیت الله محمد حسین نائینی وام گرفته‌ام: «... لهذا همان شعبه استبداد دینی همان وظیفه مقامیه خود که حفظ شجره خبیثه استبداد دین قدها و حدیثا متکفل ت...» (تنبییه الامه و تنزیه الملة، به کوشش محمود طالقانی [تهران: انتشار، ۱۳۵۸].  
 ی کاربرد لفظ «استبداد دینی» همچنین بتگرید به صص ۲۷، ۵۶، ۱۱۷، ۱۲۵.

را پيشه کردند. پيروان هر دو روش تقلید (همسازی) و تمسخر (ناهمسازی) فرهنگ را مرجع بازشناسی خویش ساخته و بدین سان فرهنگ فارسی را از مدار مستعربانه به مداری متفرنگانه گسیل دادند. برداشتهای چشمیافتی از زن فرهنگ که به بی حجابی او در نگرش سیاحان خلاصه می شد، پوشش زن را به مسئله ای بنیادین در سیاق دینوران و گیتی‌وران (secularists) تبدیل کرد. گیتی‌وران «کشف حجاب»، همچون زنان فرهنگ، را زمینه ترقی، کمال، استقلال، و آزادی ایران پنداشتند. دینوران «بی حجابی» زنان، همچون فرنگیان، را «بی پردگی»، «بی عفتی»، «بی عصمتی»، «بی ناموسی»، و آغاز نسیخ اسلام و آزادی و بی بند باری انگاشتند. پیشاهنگان هر دو روش همساز و ناهم‌ساز در رابطه با آزادی زنان فرهنگ به پازاندیشی گوناوندی (gender) و مفاهیم نرینگی، مادینگی، زنانگی، و مردانگی پرداختند. در هر دو سیاق «مسئله حجاب» زاییده نگرشی آزمند و شهوتبار به زنان فرهنگ بود. برای شناسایی چگونگی این زایش در ادامه به بازخوانی سیر نگرش و نگارش زن فرنگی در ادب فارسی می پردازم.

### ۳. فرهنگ نگرى

شگرف نامه ولایت، گزارش سفر منشی اعتصام الدین که در سال ۱۱۸۰ هـ. ق. / ۱۷۶۵ م به اروپا سفر کرده بود، شاید نخستین روایت کتبی درباره دیدار از فرنگستان باشد.<sup>۲۸</sup> پیش از اعتصام الدین فارسی‌گویانی چند به اروپا سفر کرده اند اما گزارشی فارسی از مشاهداتشان در دست نیست. در سال ۱۵۹۹ م / ۱۰۰۷ هـ. هیئتی متشکل از حسین علی بیگ، علی قلی بیگ، اروج بیگ، بنیاد بیگ و دوازده تن دیگر رهسپار اروپا شد.<sup>۲۹</sup> از این جمع سه تن، اروج بیگ، علی قلی بیگ، و بنیاد بیگ در هنگام سفر در اسپانیا به دین عیسوی گرویدند به ترتیب نامهای خود را به Don Diego، Don Juan، و Don Philip تغییر دادند. اروج بیگ که در ۱۵ ماه می ۱۶۰۵ م. کشته شد سرگذشتی از خود بجای گذاشت

۲۸. درباره میرزا اعتصام الدین بنگرید به:

Mohamad Tavakoli-Targhi, "The Persian Gaze and Women of the Occident," *South Asia Bulletin* 9:1-2 (1991): 21-61, particularly 23-24.

۲۹. درباره این هیئت اعزامی بنگرید به: نجفقلی حسام معزی، تاریخ روابط سیاسی (تهران: نشر علم،

۱۳۶۶). ۱۸۱، ۱۸۲.

Denis Wright, *The Persians Amongst the English: Episodes in Anglo-Persian History* (London: I. B. Tauris & Co., 1985), 2-3.

که به زبان کستلی (Castilian) ترجمه و چاپ شد. متأسفانه اثری از متن فارسی این سرگذشت در دست نیست.<sup>۳۰</sup> چندی بعد در سال ۱۶۰۷ ترسیا (Teresia/Teresa) دختر اسماعیل خان که از نزدیکان شاه عباس بود با رابرت شرلی (Robert Shirely, 1581?-1628) ازدواج کرده و همراهش عازم اروپا شد.<sup>۳۱</sup> این سفر تا سال ۱۶۱۳ به طول انجامید. او بار دیگر در بین سالهای ۱۶۱۶ و ۱۶۲۷ همراه همسرش به سفارت عازم فرنگ شد. پس از مرگ رابرت شرلی در ۱۶۲۸، ترسیا به اروپا بازگشت و در سال ۱۶۶۸ در شهر روم (Rome) درگذشت.<sup>۳۲</sup> ترسیا شاید نخستین زن ایرانی باشد که مدتی طولانی در اروپا سفر کرد و سرانجام در آنجا اقامت گزید. متأسفانه اطلاعات اندکی درباره او موجود است و از سفر او و تاثیر گزارشایش بر چگونگی برخورد دربار شاه عباس با اروپاییان ناآگاهیم.

نقدعلی بیگ فارسی‌گوی دیگری بود که به سفارت از جانب پادشاه صفوی به اروپا سفر کرد. او در فوریه ۱۶۲۶ به انگلستان رسید و در روز ۶ مارس ۱۶۲۶ به دیدار چارلز اول (Charles I, 1600-1649) پادشاه انگلستان نایل آمد.<sup>۳۳</sup> محمد رضا بیگ، یکی دیگر از سفیران صفوی، در سال ۱۷۱۳/م ۱۱۲۵ هـ عازم فرانسه شد. او با لویی چهاردهم (Louis XIV, 1638-1715) دیدار کرد و گویا همسری

۳۰. برای ترجمه انگلیسی آن بنگرید به:

Don Juan, *Don Juan of Persia: A Shī'ah Catholic, 1560-1604*, trans. by Guy Le Strange (New York: Harper & Brothers, 1926).

درباره تغییر نام ایرانیان رجوع کنید به صص ۹۱۰.

۳۱

"Shirley or Sherley, Robert," in *The Dictionary of National Biography*, vol. xviii, p. 137.

۳۲

Thomas Herbert, *Travels in Persia, 1627-1629*, ed. by Sir William Foster (Reprint, 1929; Freeport, New York: Books for Libraries Press, 1972), 206-208.

ترسیا خانم دختر اسماعیل خان در کلیسای Santa Maria della Scala مدفون است.

۳۳

Herbert, *Travels in Persia*, xviii-xix, xxiv, 157, 195; Wright, *The Persians Amongst the English*, 5-8.

فرانسوی برگزید. <sup>۳۳</sup> اقامت پوجنجال او منتسکیو ( Charles-Louis de Secondat Montesquieu, 1689-1755) را به نگارش نامه های فارسی Letters Persanes تشویق کرد. <sup>۳۴</sup> دیگر می توان از یوسف امین همدانی (۱۷۲۶-۱۸۰۹) نام برد که در سال ۱۷۵۱ به انگلستان سفر کرد و سرگذشت خود را به انگلیسی (The Life and Adventures of Joseph Émin, an Armenian) نوشت. زندگی نامه یوسف امین به یاری سر ویلیام جوتز (Sir William Jones) ویراسته شد و در سال ۱۷۹۲ در لندن به چاپ رسید. <sup>۳۵</sup>

از خیل فارسی نگارانی که پیش از آغاز قرن نوزدهم به اروپا سفر کرده اند تنها سفرنامه های میرزا اعتصام الدین و منشی اسماعیل در دست است که متون فارسی آنها هنوز به چاپ نرسیده است. <sup>۳۶</sup> منشی اسماعیل بین سالهای ۱۷۷۲ و ۱۷۷۳ به انگلستان سفر کرد و سفرنامه اش، تاریخ جدید، در کنار شگرف نامه ولایت از جمله

۳۴. درباره ماموریت محمد رضا بیک که از جانب سلطان حسین صفوی به اروپا فرستاده شده بود بنگرید به: مورس هرت، محمد رضا بیک سفیر ایران در دربار لوئی چهاردهم، ترجمه عبدالحسین وجدانی؛ به کوشش همایون شهیدی، چاپ ۲ (تهران: گزارش فرهنگ و تاریخ، ۱۳۶۲):

M. Herbetie, Une Ambassade Persane sous Louis XIV (Paris, 1907)

۳۵. نامه های پارسی منتسکیو نخستین بار در سال ۱۷۲۱ به چاپ رسید. نامه شماره ۹۲ گویا اشارت به محمد رضا بیک دارد. درباره نامه های پارسی رجوع کنید به: جواد حدیدی، ایران در ادبیات فرانسه: از آغاز تا سال ۱۷۸۹ میلادی، چاپ ۲ (مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸)، ۷۹-۱۲۵.

۳۶

Joseph Émin, The Life and Adventures of Joseph Émin, An Armenian, Written in English by Himself (London: Soldiers of Great Britain Crippled in the War of Liberty, 1792).

۳۷. متن فارسی شگرف نامه ولایت را من بر اساس هفت نسخه متفاوت ویراسته و برای چاپ آماده کرده ام. ترجمه اردو و انگلیسی این سفرنامه در سال ۱۸۲۷ به چاپ رسید: مرزا اعتصام الدین، شگرف نامه ولایت، ترجمه جیمس بدوارد آلکساندر (لندن: J. L. Cox, ۱۷۴۳):

Mirza Itesa Modeen, Shigurf Namah i Velaet, or Excellent Intelligence Concerning Europe; Being Travels of Mirza Itesa Modeen in Great Britain and France, trans. by James Edward Alexander (London: Parbury, Allen, and Co., 1827).



گزارشهای فارسی سفر به اروپا است.<sup>۳۸</sup> ممکن است که فارسی‌نگاران دیگری که پیش از میرزا اعتصام‌الدین و منشی اسماعیل به اروپا سفر کردند گزارشهایی از سفر خود، که در اغلب موارد جنبه سیاسی داشت، برجای گذاشته باشند.

سفرنامه میرزا ابوطالب خان، مسیر طالبی فی بلاد افرنجی، از جالب‌ترین سفرنامه‌های اروپا است. این نخستین سفرنامه چاپی فارسی است و نقشی مهم در شکل‌گیری چگونگی نگارش هندی‌بازان و ایرانیان به فرنگ و زن‌فرنگی داشت.<sup>۳۹</sup> میرزا ابوطالب بین ۱۲۱۳ هـ/ ۱۷۹۹ م. تا ۱۲۱۸ هـ/ ۱۸۰۳ م. به اروپا و امپراطوری عثمانی سفر کرد و برخلاف دیگر مسافران که تنها با اعیان و اشراف نشت و برخاست داشتند، با افسار اجتماعی گوناگون آشنا شد. او درباره هدف سفرش نوشت: «در آغاز ورود به آن شهر قصد من جزم بود که این يك دو سال مدت توقف در لندن بیکار و فقط به قاشابینی نگذرد، و بلکه چیزی خود تحصیل علم انگلش نمایم و هم به ایشان چیزی افاده علم فارسی رسانم.»<sup>۴۰</sup> با این هدف، او بر این خیال بود که «بنیاد علم فارسی در آن ملک استوار و به نام من در آنجا یادگار خواهد ماند.»<sup>۴۱</sup>

۳۸. درباره سفرنامه منشی اسماعیل بنگرید به:

Simon Digby, "An eighteenth century narrative of a journey from Bengal to England: Munshi Isma'il's New History," in *Urdu and Muslim South Asia: Studies in Honour of Ralph Russell*, Ed. by Christopher Schackel (London: School of Oriental and African Studies, 1989), pp. 49-64.

۳۹. متن فارسی مسیر طالبی نخستین بار در سال ۱۲۲۸ هـ = ۱۸۱۲ م. به کوشش میرزا حسین علی، فرزند میرزا ابوطالب در «هندوستانی پرسی»، کلکته، به چاپ رسید. ترجمه‌های متعددی از این سفرنامه به زبانهای اردو، انگلیسی، فرانسه، و آلمانی موجود است. از جمله: مرزا ابوطالب اصفهانی لندن، سفرنامه فرنگ ترجمه مسیر طالبی فی بلاد افرنجی، مترجم ثروت علی (پتی دهلی): ترقی اردو بیرو، ۱۹۸۴؛

*Travels of Mirza Abu Talib Khan (commonly called the Persian Prince) in Asia, Africa, and Europe, During the Years 1799, 1800, and 1802*, trans. by Charles Stewart, 2 volumes (London: Longman and Co., 1810).

ترجمه انگلیسی مسیر طالبی که همزمان با سفر پر هیجان میرزا ابوالحسن خان در انگلستان به چاپ رسید با موفقیت بسیاری روبرو شد. بررسی مفصلی از آن در همان سال به چاپ رسید:  
"Travels of Mirza Abu Taleb Khan . . ." *The Quarterly Review* 4 (August-November 1810), 80-93

۴۰. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۱۰۷.

۴۱. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۱۰۸.

پس از چندی اقامت در انگلستان، میرزا ابوطالب نوشت که «از هر دو فکر در گذشته، به جز اکتساب لذات کاری نداشتم. تا آنجا بودم روز چون [صبح] اعیاد و شب چون شام برات به فرح و سرور می گذشت.»<sup>۴۲</sup> بدین سان او وقت بیشتری را صرف معاشرت با فرنگیان کرد و از نزدیک با چگونگی زندگی شان آشنا شد. پس از مدتی او شهرة شهر شد و «کار به جایی رسید که هیچ محفل بزرگ بی من نبود.»<sup>۴۳</sup> شهرت او، که خود از عجایب شهر شده بود، چنان بود که «تکت ایره و پلی هوس [play house] بعضی اجازت نامه دخول آن خانه ها و از نادانان آنقدر من بسیار که به همانان

انگلیش تقسیم می کرد. شد آنچنان مورد توجه من بودند، و هر يك مع نمودند.»<sup>۴۵</sup>

میرزا ابوالحسن در سده گذشته به فرن فتحعلی شاه و به همراه انگلیس و عده ای خدمت

میرزا ابوطالب که شاهزاده ای ایرانی پنداشته می بود که نوشت: «دختران صاحب جمال آن شهر خود همه منظور بسویاته با من سلوک کرده، پسند مرا دلیل حسن خود می

خان شیرازی (ایلچی) یکی از محبوب ترین ایرانیانی بود که گ سفر کرد. او در سال ۱۲۲۴ هـ/ ۱۸۰۹ م. به نمایندگی ی جیمز موریه (James Justinian Morier)، نایب سفارت ستکار ایرانی، به اروپا رفت.<sup>۴۴</sup> حیرت نامه، گزارش سفر او به

۴۲. میرزا ابوطالب، مسیر ط

۱۰۸. تالیبی

۴۳. میرزا ابوطالب، مسیر ط

۱۰۷. تالیبی

۴۴. میرزا ابوطالب، مسیر ط

۱۰۷. تالیبی

۴۵. میرزا ابوطالب، مسیر ط

۱۰۷. تالیبی

۴۶. درباره گزارش سفر میرزا

ابوالحسن از ایران به انگلستان رجوع کنید به:

Asia Minor to Included Some der Sir Hartford lon: Longman.

James Morier, A Journey Though Persia, Armenia, and Constantinople in the Years 1808 and 1809; in Which is Account of the Proceedings of His Majesty's Mission. Under Jones, Bart. K. C. to the Court of the King of Persia (London: Hurst, Rees, Orme, and Brown, 1812).

اروپا، منبع با ارزشی در شناسایی نگرش ایرانی در آغاز قرن نوزده می باشد.<sup>۴۷</sup> او در این سفر موفقیت بار که تا ۱۸۱۰ م. به طول انجامید به راه و رسم زندگی اشرافی در انگلستان آشنا شد. خوش مشربی، شوخ مسلکی، و عاشق پیشگی اش به محبوبیت او افزود. در باره محبوبیت او همان بس که اندرو لوید وبرا Andrew Lloyd Webber (1792-1792) آپرای ابوالحسن (Abu Hassan) را ساخت و جیمز موریه

۴۷. متاسفانه ویراستار حیرت‌نامه امانت را رعایت نکرده و مطالبی را که نیسنندیده به دلایل «ضد فرهنگی» و «ضد اخلاقی» بودن حذف کرده است. اینگونه برخورد با متون تاریخی بدور از ادب

و بی‌ادبانه است. در این باره می‌توان به کتاب «تاریخ ادبیات ایران» اثر دکتر سید سعید حسینی، ج ۱، ص ۱۰۰ مراجعه کرد.

از بازماندگان میرزا ابوالحسن میباشد، رجوع کنید به:

*King George, 1809-10: The Journal of Mirza Abul*  
by Margaret Morris Cloake (London: Barrie &

*A Persian at the Court of*  
*Hassan Khan, trans. by*  
*Jenkins, 1988).*

متن چاپی فارسی و متن ترجمه شده هر دو فاقد بخش آخرین حیرت‌نامه

می باشند. متن کامل حیرت

نامه که شامل رسیدن میرزا ابوالحسن به بندر بوشهر در سه شنبه ۸ صفر

۱۲۲۸ مطابق با ۹ فوریه

۱۸۱۰ می باشد در کتابخانه خدا بخش، پته، هندوستان (National Public

Khuda Bakhsh Oriental

Library, Patna) موجود است. نسخه ای از این متن را دکتر عابد

رضا بیدار، مدیر کتابخانه، در

اختیارم گذاشت. از او و کارمندان کتابخانه سپاسگزارم. از این سفر

چند گزارش به زبان انگلیسی

موجود است. از جمله بتگرید به:

*A Second Journey Through Persia, Armenia, and*  
*People, Between the Years 1810 and 1816 with a*  
*of the Brazils and Bombay to the Persian Gulf;*

James Justinian Morier  
*Asia Minor, to Constanti*  
*Journal of the Voyage by*

*at of the Proceedings of His Majesty's Embassy under*

*Together with an Account*  
*His Excellency Sir Gore O*

*Duseley, Bart. K.L.S. (London: Longman, Hurst,*

*Rees, Orme, and Brown*  
*Embassy to Persia; Emb*

*ublished with Numerous Views Taken in India and*

*Persia; Also, A Dissertati*  
*Thomas Thorpe, 1932); V*

*on Upon the Antiquities of Persepolis, 2 vols. (London:*

*East, More Particularly P*  
*James Reynolds, Biograp*  
*Explanatory Remarks by*

*William Ouseley, Travels in Various Countries of the*

*to Which is Prefixed a Me*  
*Sometime Ambassador E*  
*Persia (London: The Ori*

*Persta (London: Rodwell and Martil, 1819-1823);*

*ographical Notices of Persian Poets with Critical and*

*of the Late Right Honourable Sir Gore Ouseley, Bart.*

*Memoir of the Late Right Hon. Sir Gore Ouseley, Bart.*  
*Extraordinary and Plenipotentiary at the Court of*  
*ental Translation Fund, 1846).*

داستان پر فروش حاجی بابای اصفهانی را که درباره او بود نوشت.<sup>۴۸</sup> میرزا ابوالحسن بار دیگر در سال ۱۸۱۹ به انگلستان بازگشت. میرزا صالح شیرازی که در آن زمان در انگلستان بود نوشت: «معزی الیه را نوعی احترام نمودند که گویند الی حال به هیچکس ایلچیان مگر الکسندر پادشاه کل روسیه، چنین احترام ننموده اند.»<sup>۴۹</sup> روزنامه های انگلیسی در آن دوره این گفته میرزا صالح را تأیید می کنند.<sup>۵۰</sup>

۴۸. جیمز موریر، نویسنده سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، در سفر میرزا ابوالحسن به انگلستان و بازگشتش او را همراهی کرد.

James Morier, *The Adventures of Hajji Baba of Isfahan* (London: [?], 1824); idem, *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan in England*, 2 volumes (New York: J. & J. Harper, 1828).

به علت نشر فارسی شده *Hajji Baba* برخی می پنداشتند که نویسنده آن ایرانی بوده است. در این باره رجوع کنید به: اسماعیل راتین، *میرزا ابوالحسن ایلچی* (تهران: جاویدان، ۱۳۵۷).  
 ۱۲۷-۱۲۲. ترجمه های فارسی سرگذشت مکرر به چاپ رسیده و از جمله کتابهای درسی هندوستان بود. از جمله بنگرید به: حاجی بابا اصفهانی، ترجمه شیخ احمد کرمانی (کلکته: مطبع پست مشن پرس، ۱۹۰۵). از جمله چاپهای دیگر این ترجمه عبارتند از: به کوشش شیخ مبارک علی، چاپ ۳، لاهور: عالمگیر الیکتریک پرس، ۱۹۳۱؛ به کوشش آقا بیدار بخت خان، لاهور: تاج بک ڈپو، این تاریخ]. قدیمی ترین نسخه این ترجمه در سال ۱۸۸۶ در کلکته به چاپ رسید. ترجمه دیگری از مولوی سید اولاد حسین شادان نقوی بخاری در دست است. از جمله چاپهای این ترجمه عبارتند از: لاهور: سنیم پرس، ۱۹۲۴؛ لاهور: عالمگیر الیکتریک پرس، ۱۹۳۴. شادان لغت نامه ای نیز بر اساس سرگذشت حاجی بابا نوشته است؛ فرهنگ حاجی بابا اصفهانی (لاهور: مطبع کریمی، این تاریخ]. ترجمه ها و چاپهایی نیز از میرزا حبیب اصفهانی، اسد الله شیرازی شوکت الوزاره (پیشی: ۱۳۲۳؛ ۱۳۲۹)، و کرنل فلک در دست است. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی و شیخ احمد روحی یکسانند.

۴۹. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۶۴.

۵۰. از جمله بنگرید:

Lord Radstock, "A Slight Sketch of the Character, Person, &c. of Aboul Hassen, Envoy Extraordinary From the King of Persia to the Court of Great Britain, in the Year 1809 and 1810," *The Gentleman's Magazine* (Feb. 1820), 119-122; Johnson, "Dinner in Honour of the Persian Ambassador," *The Examiner* 107 (Jan 14, 1810), 17-18; Augustus Andrea de Nerclat, "Memoirs of the Persian Ambassador," *The London Literary Gazette, Journal of Belles Letters, Arts, Sciences, etc.* 120 (May 8, 1819), 299-300.

از جمله کسانی که در نیمه اول سده نوزدهم به فرنگ سفر کردند میرزا صالح شیرازی از همه بهتر شناخته شده است. او در سال ۱۸۱۵ همراه میرزا جعفر حسینی (میرزا جعفر خان تبریزی مشیرالدوله)، میرزا رضا، میرزا جعفر طبیب، و استاد محمد علی قفلساز برای تحصیل به انگلستان رفت.<sup>۵۱</sup> میرزا صالح که برای آموختن زبان به انگلستان رفته بود از بنیانگذاران صنعت چاپ و ناشر «کاغذ اخبار» بود و بدین دلیل نیز اجر و قریب یافت.<sup>۵۲</sup> پیش از سفر به اروپا، میرزا صالح در سالهای ۱۲۲۶-۱۲۲۷ هـ / ۱۹۱۱-۱۹۱۲ م راهنمایی هیئتی را که به سرپرستی سر گور اوزلی (Sir Gore Ouseley, 1770-1844)، سفیر انگلستان، به ایران آمده بود بر عهده داشت. در این مدت میرزا صالح گزارشی تهیه کرد که ویلیام اوزلی (William Ouseley, 1767-1842) از آن در نگارش سفرنامه اش *Travels to Various Countries of the East, more Particularly Persia* استفاده کرد.<sup>۵۳</sup> او گزارش میرزا صالح را «شرحی فشرده و بسیار مفید» (concise description) and highly economiastick» و گزارشهای باستان‌شناختی و انسان‌شناختی آن کتاب را «نتیجه پژوهش مشترکمان» ("the result of our joint research")

۵۱. مجتبی مینوی، «اولین کاروان معرفت»، در تاریخ و فرهنگ (تهران: خوارزمی، ۱۹۹۰)، ۳۸۵-۳۸۹.

۵۲. هاپون شهیدی میرزا صالح را «اولین روزنامه نگار و پایه گذار صنعت چاپ در ایران» معرفی کرد. لازم به تذکر است که صنعت چاپ فارسی سالها پیشتر در کلکته آغاز شده بود. «اخبار» نیز از جمله عناوین روزنامه های فارسی چاپ هند بود. برای نسخه ای از اولین شماره «کاغذ اخبار» که به کوشش میرزا صالح به چاپ رسید رجوع کنید به:

"Persian Newspaper and Translation." *The Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland* 5 (1834), 355-371.

۵۳. این گزارش در مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی؛ کتاب اول: سفرنامه اصفهان، کاشان، قم، تهران، ۱۳۲۷ هجری قمری، به کوشش غلامحسین میرزا صالح (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ۱۳۶ به چاپ رسیده است. این متن بدون هیچ مقدمه ای که گویا همراهی میرزا صالح با هیئت انگلیسی باشد انتشار یافت. در پایان این سفر نامه میرزا صالح نوشت: «چون عالیجاه معلى چاپگاه، دولت و اقبال همراه، عمدة المرء العسیره و زبدة لعظماء المسیحیه سر ولیم اوزلی عازم دارالسلطنه تبریز و از آن جا روانه مملکت انگلتره [در اصل] می بود، اذلا و احقر و اقل عباد الله این مرحوم حاجی باقر خان محمد صالح شیرازی به همین دو کلمه اکتفا نمود، امید که هر کس مطالعه کند قلم عنو بر عیوبات آن بکشد.» (۳۶). این نوشته میرزا صالح یکی از نخستین و بهترین نوشته های جامعه شناختی به زبان فارسی است.

خواند. <sup>۵۴</sup> میرزا صالح مکالمه فارسی بی نیز تهیه کرد که ویلیام پرایس (William Preece) آن را همراه با ترجمه انگلیسی در سال ۱۸۲۳ به چاپ رساند. <sup>۵۵</sup> او همچنان مطالبی برای ویلیام پرایس تهیه کرد که در سفرنامه اش (Journal of the British Embassy to Persia) به کار گرفت. <sup>۵۶</sup> میرزا صالح نه تنها در پژوهشهای «شرقشناسی» سهیم بود بلکه با شرح تاریخ انگلستان و نظامهای سیاسی در اروپا در سفرنامه اش نقش مهمی نیز در پدیداری فرنگشناسی داشت.

در دهه دوم و سوم قرن هجدهم تعداد زیادی فارسی نگار از هندوستان به اروپا سفر کردند. از این میان می توان از میرزا یوسف کعبل پوش نگارنده تاریخ یوسفی یا عجائبات فرنگ <sup>۵۷</sup> و نواب اقبال الدوله نگارنده اقبال فرنگ نام برد. <sup>۵۸</sup> از جمله ایرانیانی که به اروپا سفر کردند می توان از شاهزادگان قاجار و هنیت اعزامی به سرپرستی میرزا حسین خان آجودان باشی نام برد. در سال ۱۲۵۳ هـ. / ۱۸۳۶ م. سه شاهزاده ایرانی به نامهای رضاقلی میرزا، تیمور میرزا، و نجفقلی میرزا قاجار پس از

۵۴-

William Ousely, *Travels in Various Countries of the East, More Particularly Persia* (London: Rodwell and Martil, 1819-1823), III:363, II: 16.

۵۵-

William Price. *A Grammar of the Three Principal Oriental Languages, Hindoostani, Persian, and Arabic on a Plan Entirely New, and Perfectly Easy; to Which is Added, a Set of Persian Dialogues Composed for the Author, by Mirza Mohammed Saulth, of Shiraz; Accompanied with an English translation* (London: Kingsbury, Parbury, and Allen, 1823).

عنوان فارسی این کتاب بدین قرار است: کتاب در نحوی زبان هندی و فارسی و عربی تصنیف ولیم پرایس.

۵۶- پنگرد به مقدمه

William Price, *Journal of the British Embassy to Persia; Embellished with Numerous Views Taken in India and Persia; Also, A Dissertation Upon the Antiquities of Persepolis*, 2 vols. (London: Thomas Thorpe, 1932).

۵۷- میرزا یوسف، تاریخ یوسفی یا عجائبات فرنگ (چاپ نخست ۱۸۴۸؛ لکهنو: مطبع منشی نول کشور، ۱۸۹۸).

۵۸- نواب اقبال الدوله، اقبال فرنگ در شمه سیر اهل فرنگ با فرهنگ (کلکته: مطبع طبعی، ۱۲۴۹). در این کتاب ترجمه انگلیسی در مقابل متن فارسی به چاپ رسیده است.

خروج ناموفتی بر علیه محمد شاه به انگلستان پناهنده شدند. آنها در ماه صفر به لندن رفته و در جمادی الاول همان سال به سرزمین عثمانی بازگشتند. رضاقلی میرزا گزارشی از این سفر تهیه کرد که بیانگر نگرانیهای این شاهزادگان و چگونگی شناخت آنها از اروپا است.<sup>۸۰</sup> شاهزادگان همچون دیگر سیاحان توجهی خاص به زنان فرنگ که پی در پی به دیدن آنها می رفتند داشتند. بجز سفر نامه فارسی رضاقلی میرزا دو گزارش انگلیسی نیز از این سفر موجود است.<sup>۸۱</sup>

در اعتراض به پناهندگی این شاهزادگان و مداخله انگلیس در مسئله هرات در سال ۱۲۵۴ هـ. / ۱۸۳۹ م. محمد شاه قاجار هیئتی به سرپرستی حسین خان آجودان باشی و نیابت میرزا عبدالفتاح گرمرویی برای تبریک گویی به مناسبت جلوس ملکه ویکتوریا به سلطنت و اعتراض به مداخله انگلیس در مسئله هرات به اروپا اعزام کرد.<sup>۸۲</sup> برخلاف نمایندگان پیشین دولت ایران که مهمان دولت انگلیس بودند، پالمستون (Henry J. T. Palmerston, 1784-1865)، وزیر امور خارجه انگلیس، از پذیرفتن این هیئت سر باز زد و بر آن بود که سفیر ایران با پرداختن خرج خود نباید

۸۰ رجوع کنید به پانویس شماره ۴.

۸۱ درباره سفر شاهزادگان قاجار دو متن مهم به زبان انگلیسی موجود است. یکی را اسد خیاط مترجم لبنانی آنها از روی سفرنامه فارسی ترجمه کرده است. دیگری را جیمز فریزر مهاجراندارشان نوشت. نیاز به یاد آوری است که برخلاف نسخه چاپی سفرنامه شاهزادگان که به نام رضاقلی میرزا به چاپ رسیده است ترجمه اسد خیاط بر اساس نسخه خطی پی به قلم نجف قلی میرزا می باشد.

H. R. H. Najaf Koolee Meerza, *Journal of a Residence in England and of a Journey from and to Syria of their Royal Highness Reeza Koolee Meerza, Najaf Koolee Meerza, and Taymoor Meerza of Persia to Which are Prefixed Some Particulars Respecting Modern Persia and the Death of the Late Shah*, trans. by Assaad Y. Khayat (London: William Tyler, n. d.); James Baillie Fraser, *Narrative of the Residence of the Persian Princes in London in 1835 and 1836 with An Account of Their Journey From Persia and Subsequent*

www.iranicaonline.org

www.iranicaonline.org

خاطرات اسد خیاط نیز منبع مهمی درباره سفر شاهزادگان قاجار به انگلستان می باشد:  
*Voice From Lebanon with the Life and Travels of Assad*  
 : Madden & Co., 1847). 101-140.

Asad Khayat, A  
 Khayat (London

۸۲ گزارش سفر این هیئت تحت نام آجودان باشی و گرمرویی به چاپ رسیده است  
 گرمرویی، چهار فصل یا سفرنامه اروپا در زمان محمد شاه قاجار، به کوشش فتح  
 بانک بازرگانان، ایران، ۱۳۴۷.

میرزا فتاح  
 الدین فتاحی (تهران:

اروپایی بشود. « میرزا فتاح گرمرودی بجز گزارش سفر این هیئت رساله ای نیز در باره زنان فرنگ نگاشت که در این نوشته بررسی خواهد شد. سفر این هیئت آغاز چرخشی نو در رابطه ایران و انگلیس بود. از آنگاه دولت انگلستان سیاستهای تحمیلگرایانه تری نسبت به ایران پیش گرفت. از همین دوره نیز، همچنان که نوشته میرزا فتاح نشان می دهد، مبارزه ای شهوتندانه بر علیه زن « بی عصمت » و « بی عفت » فرنگ که آفریده مشاهده گران ایرانی بود آغاز شد. در نیمه دوم قرن نوزدهم افراد زیادی به فرنگ سفر کردند. از جمله کسانی که سفرنامه ای نوشتند عبارتند از: ناصرالدین شاه قاجار، مظفرالدین شاه قاجار، حاج سیاح، حاجی پیرزاده، و ابراهیم صحافباشی. « در پایان قرن نوزدهم دو چهره متباین با فرهنگ و پرشهوته از زن فرنگ ساخته شده بود. چهره پسندیده زن فرنگ الگوی گیتی‌وران و مشروطه خواهان شد و

Wright, *The Persians Amongst the English*, 103. ۶۲

۶۳ برخی از این گزارشها و سفرنامه ها عبارتند از:

- حسین بن عبدالله سرایی، مخزن الوقایع: شرح مأموریت و مسافرت فرخ خان امین الدوله، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی زعفرانلو (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴).
- محمد علی پیرزاده نائینی، سفرنامه حاجی پیرزاده، به کوشش حافظ فرمانفرماییان و توضیحات ایرج افشار، چاپ دوم (تهران: بابک، ۱۳۶۰).
- محمدعلی سیاح، سفرنامه حاج سیاح به فرنگ، به اهتمام علی دهباشی (تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۳).
- ابراهیم صحافباشی، سفرنامه ابراهیم صحافباشی، به اهتمام محمد مشیری (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷).
- مسعود میرزا ظل السلطان، خاطرات ظل السلطان، جلد سوم: سفرنامه فرنگستان، به اهتمام حسین خدیو جم (تهران: اساطیر، ۱۳۶۸).
- حسنعلیخان امیرنظام گرمی، امیرنظام در سفارت فرانسه و انگلستان، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری (تهران: اقبال، بی تاریخ).
- نواب میرلایق علیخان، وقایع سفر نواب مستطاب اشرف ارفع و الامیر لایق علیخان عماد السلطنه سرسالار جنگ . . . بصوب فرنگستان (بهشی: ملک الکتاب، ۱۳۰۵).
- ناصرالدین شاه قاجار، وقایع مسافرت و سیاحت دوم فرنگستان (بهشی: ملک الکتاب، ۱۲۹۸).
- ناصرالدین شاه قاجار، وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان (بهشی: محمد علی شیرازی، ۱۲۹۳).
- میرزا مهدی خان کاشانی، سفر مبارکه مظفرالدین شاه به فرنگ، به کوشش علی دهباشی (تهران: نوران، ۱۳۶۱).



چهره ناپسند زن فرنگ را دینوران و مشروعه خواهان همچون مترسکی به خدمت گرفتند.

#### ۴. غارت کنان دل و دین

سیاحان چگونگی برخورد زن و مرد فرنگی در فضای همگانی را چشمگیر یافته و به تفصیل به شرح و گزارش آن پرداختند. در این گزارشها مسافران توجه خاصی به همگامی و همسخنی زنان و مردان در باغستانها و گلستانهای عمومی داشتند. در وطن مسافران همآمیزی زن و مرد در محیطی همگانی، آنهم بدون حایلی چون حجاب، ناممکن بود. در عرف اجتماعی زن تنها در صورت محرم بودن به مردی، آنهم در حریم اندرون، جایز به «رفع نقاب و کشف حجاب» می بود. آمیزش زن بی حجاب در «بیرون» با مردی نامحرم نشان «بدکاره» بودن زن، بی بند و باری، و علت فروپاشی نظام اخلاقی حاکم پنداشته می شد. اما سیاحان در نخستین برخوردها آمیزش زن و مرد در آشکارا را نه نشان فاحشگی و بدکارگی بلکه رسم و عرف خاص فرنگ شناختند. همچنان که فرنگیان را دارای قانون و نظامی خاص دانستند، همآمیزی زن و مرد را نیز از جمله رسوم عجیب و غریب آنها پرشمردند. این رسم عجیب و غریب در خاطره فرهنگی فارسی نگاران و مسلمانان به جای فحشاء، آنچنانکه اخیراً باب شده است، متداعی بهشت موعود و سدره نشینان بود.

میرزا اعتصام الدین، که در سال ۱۷۶۵ از انگلستان دیده کرد، پارکهای عمومی را که در «روز یکشنبه جای سیر و تماشاگاه مردان و زنان هر فریق غریب و غنی و مسافر و غریب است» به بهشت تشبیه کرد. در وصف پارک سنت جیمز (St. James Park)، که «فی الحقیقت رسته ایست وسیع و فضایی دلکش و نزهت گاهی است دلگشا و سیرگاهی است روح افزا»، او به جای شرح زیبایی طبیعت به شرح چگونگی رابطه زنان و مردان در آنجا پرداخت. " او در آن «عشر تکده مینوصفت» عاشقان و معشوقان را بی هراس از «شعنه»، «حاجب»، «محتسب»، «عسس»، و «قاضی»، که همه پاسداران «عرفت عمومی» و مزاحم عاشقان در جامعه خودی بودند، به ناز و نیاز مشغول یافت:

طالبان وصال و شاهدان پری تمثال را بی تشویش رقیب و شعنه هنگامه ناز و

۶۴ اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۶۵ الف.

۶۵ اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۶۵ الف.

نیاز گرم است؛ و مشتاقان دیدار پردگیان ماه رخسار را بی زحمت حاجب و محتسب مجلس بوس و کنار میسر؛ عاشق و معشوق ساعد سیمین بر گردن و دوش یکدیگر پیچیده بصد ناز خرامان؛ و طالب و مطلوب دست در آغوش هم نهاده به هزاران نشاط شادان و فرحان؛ و شاهد و ساقی را روزگاری است خوش و خوب و صدا و نای و نوش را رواجی است مرغوب، و قاضی و محتسب از کار خود معذور و شهنه و عسس در این معنی محض مجبور.

در رویارویی با صحنه های «ناز و نیاز» عاشقان و معشوقان، اعتصام الدین اقرار کرد که «این نظاره کن حیرت گاه بینخودی را در شأن آن سرزمین بهشت آیین این مقوله بی اختیار بر زبان آمده: اگر فردوسی بر روی زمین است، همین است و همین است.»<sup>۶۶</sup> او این «عشرتکده» را که از شهنه و محتسب بی نیاز بود نه «کفرستان» بلکه «مینو نشان» و «بهشت آیین» خواند. هامیزی زن و مرد را او نه نشان فساد بلکه «وصال» مینوی پنگاشت.

میرزا ابوالحسن شیرازی که در «روز تولد حضرت مسیح» در ۱۸۰۹ از همان «نزهتگاه» دیدن کرده بود تشبیهات و استعاراتی که شباهت بی نظیری به توصیف منشی اعتصام الدین داشت به کار برد:

فی الحقیقه مکانی است وسیع و دلکش و نزهتگاهی است با روح و بسیار خوش؛ از هر طرف شاهدان سیمین ساق چون طاوسان طناز با صد عشوه و ناز خرامان و پویان؛ و به هر گوشه دلبران پری شمایل حور تمثال با هزاران غنچ و دلال غزل خوران و پای کویان؛ به هر رشته اش گل رخان رهنورد \* تو گویی گلستان شده کوچه گرد \* همه لطف سنج و لطافت اساس \* به آیین گلرنگ و رنگین لباس. سطح میدان و راه از ماه رویان خورشید جبین رشک فرمای ثوابت و پروین گردیده و فردوس اعلی از دیدن حسن لاله رخان گل اندام با هزاران حوران و غلمان سر خجالت بر اسفل انداخته؛ الحاصل در نهایت حیرت به صاحب موصوف گفتم، بیت: اگر فردوسی بر روی زمین است، همین است، و

۶۶ اعتصام الدین، شکرنامه، ۶۵ پ. ۶۶ الف.

۶۷ اعتصام الدین، شکرنامه، ۶۶ الف.

همین است، و همین است.<sup>۶۸</sup>

این تعریف و تمثیل میرزا ابوالحسن، که پاره ای از آن را حسن مرسلوند، ویراستار نسخه چاپی در سال ۱۳۶۴، به علت «تعاریف ضد اخلاقی از ماهرویان لندن» حذف کرده است،<sup>۶۹</sup> بیانگر نگرش فرهنگی مشترک در گزارش «عجایب فرنگ» است. این توصیفات در خیال بسیاری از سیاحان نه تعاریفی «ضد اخلاقی» بلکه بیانگر همسانی فرنگ با بهشت موعود مردان مؤمن در قرآن بود.

فیهما فاکهة نحل و رمان، فبای الاء ویکما تکذبان، فهمن خیرات حسان، فبای

الاء ویکما تکذبان، حور مخصورات  
یطمشهن انس قبلهم و لا جان، فبای ا  
خضر و عبقری حسان.<sup>۷۰</sup>

فیهما فاکهة نحل و رمان، فبای الاء ویکما تکذبان، فهمن خیرات حسان، فبای  
الاء ویکما تکذبان، متکثن علی رفرف

در آن دو بوستان میوه و درختان  
نعمتهای پروردگار خویش دروغ می شن  
باشند، پس کدام يك را از نعمتهای پرور  
نگاهداشته در خیمه ها، پس کدام يك  
می شمردید؟ بجماع نکرده به آنها هیچ  
کدام يك را از نعمتهای پروردگار خویش  
بالشهای سبز و بساطهایی نیک.<sup>۷۱</sup>

خرما و انار باشد، پس کدام يك را از  
شمردید؟ در آن کوشکها برگزیده باجمال  
پروردگار خویش دروغ می شمردید؟ حوران  
را از نعمتهای پروردگار خویش دروغ  
آدمی پیش از ایشان و نه هیچ جن، پس  
ش دروغ می شمردید؟ تکیه زده باشند بر

به علت بهشت آسایی فرنگ در خیال  
استعاراتی چون «حوروش»، «حور پیکر»،  
توصیف زنان فرنگ استفاده می کردند.

تشبیه فرنگستان به بهشت استعاره ای  
«حور پیکر» وجهه اصلی همانندی باغ جنت

سیاحان بود که آنها اغلب از تشبیهات و  
«حور شمال»، و «پری شمایل» برای

رایج در سفرنامه های فارسی بود، زنان  
و پارکهای فرنگستان بود، رضا قلی

کتابخانه خدابخش)، ۵۲ الف. ب. این

۶۸ میرزا ابوالحسن شیرازی، حیرت نامه (نسخه خطی)  
عبارات از متن فارسی چاپی حذف شده است.

۶۹ میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۴۴.

۷۰. قرآن، سوره رحمان، آیه های ۶۸-۷۷.

میرزا در توصیف «باغی چون باغ بهشت آراسته» که در آنجا «آتش بازیها و چراغانها» بوده و «دختران ماه سیمای حور لقا» گردآمده بودند نوشت:<sup>۷۱</sup>

در هر گوشه زیاده از ده هزار نفر ماه رویان فرنگ اجتماع نموده لعبی تازه و بازی غریب در آورده که هر کسی بعشرت مشغول و سلطان ملال از استیلای بر شهرستان خیالشان بکلی معزول گشته، نمی پنداشتند که در روزگار غمی یافت میشود یا اندوهی حاصل میگردد و هر يك از جام نشاط سرمست و دست نگارینی در دست گرفته: بعهد معدلت او نماید دست تطاول \* مگر سواعذ سیمین و بازوان معین را.<sup>۷۲</sup>

او چگونگی آمیزش زن و مرد را که مرکز توجه اش در این «باغ بهشت» بود چنین گزارش داد:

اگر فی المثل از دستی ملال حاصل کردی فی الحال دیگری از آن مهوشان را دستگیری نموده و اگر از مشاهده جمالی سیر گشتی بر خوان نعمت صاحب گرمی دیگر نشستی. بهمین قسم تماشاكتان و تفرج كتان از صورتی به صورتی و از لعبتی به لعبتی از گلزاری به گلزاری میرفته و صحبت میداشتند و ماها که تا بحال چنین اوضاعی و هنگامه [ای] ندیده بودیم بهر گوشه که می گشتیم محو آن مکان و طراحی آن خیابان گشته متعیر بودیم که کدام طرفه را نظاره کنیم و به چه لعبتی دل بندیم. این ها چه چیز است: این که می بینیم به بیداری است یارب یا بخواب [؟]<sup>۷۳</sup>

در شرح معاشرت عاشقان در گیاهستان چزویک (Horticultural Society at Chiswick) نوشت:

هر کس بنای دل خود دست منظور و رفیق خود را گرفته در آن سبزه خضراء و ریاض جنت آسا بر لب جویبار و کنار سبزه زار نشست به میگساری و عشق

۷۱. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۴۰۸.

۷۲. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۴۰۹.

۷۳. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۴۰۹.

یازی مشغول ولی اختصاص به احدی نداد. هر زنی که با مردی از بیگانه و آشنا که مایل باشد دست یکدیگر را گرفته بهرجا که خواستند میروند احدی نگاه نمی کند و متحمل نمی گردد.<sup>۷۴</sup>

در توصیف گلستانها و باغستانها آنچه که مورد توجه شاهزادگان قاجار و دیگر سیاحان قرار گرفت چشم چرانی مردها و عدم دخالت مردم در مصاحبت و همنشینی زن و مرد بود. این عدم دخالت نه تنها برای میرزا اعتصام الدین که در سال ۱۷۶۵ به فرنگ سفر کرده بود پر اهمیت بود بلکه برای سیاحی چون میرزا ابراهیم صحافباشی که در ۱۳۱۴ هـ/ ۱۸۹۶ م. به اروپا و امریکا سفر کرده بود نیز قابل توجه بود. صحافباشی در این مورد نوشت: «مثلا فلان دختره در زیر فلان درخت نشسته هرچه می خواهد می کند. مردم تردد می نمایند. احدی نمی گوید چکار می کنند یا نگاه مخصوص نمی کنند. هر کس به خیال کار خودش می باشد.»<sup>۷۵</sup> در مقایسه این شیوه برخورد با رسم وطن نوشت:

فضول آقا یعنی مردمان نادان بی تربیت که هر چیزی را اسمش می گذارند امر به معروف و نهی از منکر شریعت نبوی صلی الله علیه و آله. آنچه فرمودند عاقبتش راجعست بر اینکه اسباب آزار و اذیت یکدیگر نباشند که به عبارت اخری یعنی نپسندند در حق دیگری آنچه را که در حق خود نپسندند. لیکن محض ریاست طلبی آنقدر پیرایه بر احکام پسندیده بسته اند که حکم اصلی از میان رفته است.<sup>۷۶</sup>

او مانند بسیاری از تجدد طلبان قرن نوزدهم قوانین فرنگ را همچون شریعت اسلام پنداشته نوشت:

همین قانون فرنگیها از روی شریعت ما هست: عربی، الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم. با این آیه شریفه دیگر این امر بمعروف و نهی از منکر کدامست؟ احکام حالیۀ ما بدبختان کوسج و ریش پهن است. بحالت شتر مرغ

۷۴. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۳۷۱-۳۷۰.

۷۵. صحافباشی، سفرنامه، ۵۲.

۷۶. صحافباشی، سفرنامه، ۵۴.

که نه مرغیم که پرواز کنیم و نه اشتر که یار ببریم.<sup>۷۷</sup>

کار برد استعارات بهشتین بر این فرض بنا بود که خوانندگان یا شنوندگان خیالی همسان از «پریان» و «حوران» بهشتی داشتند. گزارشگران این آشنایی خیالین را برای وصف چهره ناآشنای زن فرنگ به کار گرفتند. این سرمایه فرهنگ خیالین پیوندی آشکار بین بهشت خیالی و فرنگ دیده و پوییده برقرار ساخت. همانندی توصیفاتی که بر فرهنگ و خیال دینی مشترکی متکی بود به پدیداری نقشهایی همسان از فرنگ و فرنگیان انجامید. با آمیزش و پیوند گزارشها و روایت‌های سیاهان به تدریج نقشهایی معتبر، باور کردنی، و یادماندنی پدید آمد. این نقشهای ماندگار از زن فرنگ، که امروز نیز در خیال فارسبگویان ایران، هندوستان، افغانستان، و تاجیکستان همچنان با اعتبار است، فرآورده ای زبانی و فرهنگی بود که ربط چندانی به زنان فرنگ نداشته و راهگشای شناختی مستقل از پندار و خیال فرنگ نیز نمی باشد. تشبیه فرنگ و فرنگیان به بهشت و حوریان بهشتی به علت سرسبزی و پر گل و درخت بودن فرنگستان نبود. آنچنانکه زمان دیدار میرزا ابوالحسن از پارک سنت جیمز در «روز تولد حضرت عیسی» در زمستان نشان می دهد، حضور زنان زیبا و سر برهنه و مراوده آنها با مردان بود که او را به یاد پریان بهشتی انداخت. مشاهده گران اغلب عدم دخالت در امور دیگران را از مزایای شاخص بهشت موعود می پنداشتند.

تماشاخانه ها، طریخانه ها، و مجالس رقص و بالماسکه از دیگر مکانهای عمومی مورد توجه سیاحان بودند. میرزا ابوطالب در سفرنامه اش نقش يك «پلی هاوس» در دبلن (Dublin) را که خلایق برای «مشغله نفس» در آنجا «تا نصف شب وقت می گذرانند» ترسیم کرد.<sup>۷۸</sup> در وصف «تماشاگاهی» که تماشاگران همچون «شیخ صنعان ایمان خود را باختند»، رضا قلی میرزا نوشت:

مغنیان و مطریان چند در آن خانه به نغمه پردازی و بازیگری مشغول می باشند که از نوای جانفزایشان دل پی نوایان بی تاب و توان گشته و از مشاهده غمزات و نزاکت حرکات آن دلفریبان هزار مثل شیخ صنعان ایمان خود را باختند: خم زلف تو دام کفر و دین است \* نگارستان او يك شمه این است. به

۷۷. صحافی، سفرنامه، ۵۳.

۷۸. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۷۴، ۷۵.

هزار قسم اسباب طرب که از تعداد آن قلم دو زبان عاجز است در آن مجلس فراهم آمده.<sup>۷۹</sup>

برای سیاحان در این قاشا خانه ها، قاشاگران خود نمایشی قاشایی تر از نمایش روی صحنه بودند. رضا قلی میرزا در وصف قاشاگران «بنیاد طرب» فوق الذکر نوشت:

در آن خانه زیاده از پنجاه هزار زنان ماه روی و دختران دوشیزه خوش خوی در آن غرفات و مناظر هر یکی آفتابی از برج جمال درخشان میشوند، همگی با سرهای برهنه و تا پستانهای خود را گشاده با آن آرایش و جواهرات نفیس که بر خود ترتیب ساخته غارت کن دل و دین می گردند: به قد همچو سرو و بگسو کمند \* زبانشان [چو] خنجر لبانشان چو قند.<sup>۸۰</sup>

غزالی غریبانی کرده: بسیاری در میدان دراز  
زنان و مردان فرنگ، همچون داستان شیخ صند  
رویایی جلوه دادند: «این که می بینم به بی

مان و زن رومی، چشمبافتهای خود را  
بداری است یا رب یا بخواب؟»<sup>۸۱</sup> با

۷۹. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۳۶۱-۳۶۰.

۸۰. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۳۶۲-۳۶۱.

۸۱. امام محمد غزالی، محفة الملوك (تهران: چاپخانه مجله

س، ۱۳۱۷ش).

۸۲. فرید الدین عطار، منطق الطیر، با تصحیح و مقدمه (۱۳۵۷)، صص ۸۵-۶۶.

۸۳. احمد خوشنویس عماد (اصفهان: نسائی،

۸۳. میرزا ابو طالب، مسیر خالین.

روپایی و باورنکردنی بر نمودن چشمیافتهای خویش، سیاحان فاصله‌ای بین بیداری و خواب، عمل آگاهانه و نیاگاهانه، و دارالسلام و دارالکفر ایجاد می‌کردند. بدین سان گزارش سیاحان از فرنگ نه گزارش عملکرد نیت‌مند آنان بلکه روایت منفعلانه‌ای از مشاهدات آنان از دیار فرنگ بود. در این گزارشها سیاحان اغلب به نظاره‌گری مشغول بوده و کمتر به گزارش کرده‌های «نامستحب» خویش می‌پرداختند. آنها از وصف شهوت‌تبار هواغوشی زنان و مردان در مجالس رقص ابایی نداشتند. ولی اغلب تاکید می‌کردند که در این مراسم آنها به درخواستهای پی در پی برای رقص جواب منفی داده و تنها به مشاهده‌گری مشغول می‌بودند. گزارش رضاقلی میرزا از مهمانی و مجلس رقص اعیان شباهت بی‌نظیری با روایت‌های دیگر داشت:

... به محض اینکه آواز ساز بلند شد اکابر و اعیان [و] وزرا و امرائی که، هستند دست زنها را گرفته و برقاصی مشغول میشوند و اگر کسی رقصی نداند او را ناقص می‌دانند و می‌گویند به مرتبه کمال نرسیده است به خصوص در نزد زنها بد است که اگر کسی رقص ندانسته باشد.<sup>۸۳</sup>

با این وصف شاهزادگان همچون دیگر سیاحان از رقصیدن پرهیزیدند:

اما با وجود همه اینها که گریبان ما را بجهت رقص می‌گرفتند، قسمها می‌خوردیم که ما را وقوفی در رقص نیست. عجز و لایه چند کرده تا از ما می‌گشتند و تا بحال لله الحمد رقصی نکرده ایم بعد از این خداوند عالم حفظ کند.<sup>۸۴</sup>

ابا کردن میرزا ابوالحسن شیرازی از رقصیدن آنچنان جالب توجه شده بود که پادشاه انگلیس به مهماندار ایلچی ایران فرمود که «نگذارید که او رقص کند که مبادا خجالت بکشد.»<sup>۸۵</sup>

رقصیدن زن و مرد در مجامع عمومی بسیاری از سیاحان را به شگفتی و دل‌نگرانی وا داشت. در نگرش فرهنگی آنان رقصیدن کاری سبک بود و تنها در مکانی

۸۴ - رضاقلی میرزا، سفرنامه، ۳۹۵-۳۹۴.

۸۵ - رضاقلی میرزا، سفرنامه، ۳۹۵.

۸۶ - میرزا ابوالحسن، حیرت‌نامه، ۲۳۷.



خصوصی در هنگام همدمی و همخوابگی امکان پذیر می بود. دعوت به رقص آنها را با بهرانی اخلاقی روبرو می کرد. از جانبی رقصیدن، با معنی و مفهوم وطنی اش، لذت آور و شهوت انگیز بود. از جانبی دیگر رقصیدن در ملاء عام کاری زشت و قبیح پنداشته می شد. منشی اعتصام الدین درباره دعوت شدنش به رقص نوشت: «تکلیف رقص نمودند. هر چند که احقر بنادانی ابا و انکار نمود باور نکردند و با هم میگفتند که مردم که رقص و سرود نمی داند در دنیا کیست؟ چون تازه رسیده ولایت است از صحبت مردم غیر جنس شرم می نماید.»<sup>۸۷</sup> بجای رقصیدن، اعتصام الدین به «رقص سوانگ» (swing) حضار نگریست:

در آن المجرم خرد فریب که پری از شرم روی آن حوران ماه لقا نقاب حجاب کشیده و غلمان خورشید سیما سر خجالت در پیش افکنده و من هوش باخته از روشنی شمع و نور جمال نازنینان فرق نکرده مانند پیکر تصویر خشک بر جا ایستاده و پی به صنعت صانع حقیقی برده وقت را به ستایش ایزدی خوش می

منشی اعتصام الدین، رضا قلی میرزا در دیداری به همراه محمد لکهنی از طب خانه (اسرا) و «انواع بازی و شعبده و رقاصی ها و نوشت «الحق بمضمون حدیث که فرموده اند: الدنيا سجن المومن و جنت بیچوجه تصویری در جنت ایشان نیست.»<sup>۸۸</sup> پس از ذکر آن حدیث این بیت را بد اگر به حور و قصور است امیدوار. ما را شراب خانه بهشت است، باده و در ادامه گزارش خود افزود:

خداوند عالم پندگان خاص را وعده در نعمتهای آخرت داده معاینه بجهت سان در دنیا فراهم آورده است. . . . باری حضرت بخشنده بی منت بجهت

۸۷. اعتصام الدین، شگرف نامه، ۵۷ ب. ۵۸ الف.  
 ۸۸. اعتصام الدین، شگرف نامه، ۵۸ الف. این بخش شهادت بی نظیری با وصف میرزا ابوالحسن دارد و آن که میرزا ابوالحسن به شگرف نامه دسترسی داشته است.  
 ۸۹. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۳۹۲.  
 ۹۰. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۳۹۲.

اقدام حجت نعمت خود را از هر جهت [حقیقة] بر آن قوم تمام کرده و منتهای لذت  
جهت ایشان عطا فرموده است.<sup>۹۱</sup>

همانندی بهشت موعود با فرنگستان، همانندی که بر شباهت زنان فرنگ با  
هوریان بهشتی استوار بود، سیاحان را با دوراهه ای روپرو ساخت. از طرفی رابطه  
آزادانه زن و مرد در فرنگ پسندیده و ستودنی و رسوم فرنگیان با وعده های الهی به  
رستگاران همساز بود. از طرفی دیگر رواج این رسوم در آنجا پسندیده و بهشت آسا  
در دارالاسلام وطن خیال تاپذیر و ناپسندیده بود. رسیدن بی تاخیر به لذایذ آن جهانی  
در این جهان و کنونی و اینجایی کردن وعده های آخرت نگرانی سیاحان را معنی و  
منهومی خاص داد. آنچه که در آخرت محترم بود در وطن حرام و آنچه که در  
فرنگستان بهشت آسا می نمود در دارالاسلام صراط مغضوبان و ضالین پنداشته می  
شد. همین سبب گشتند که در فرنگستان بهشت آسا را فرنگستان بهشت آسا می نامیدند و در دارالاسلام

«نادره سحرکار»، «کثیرالمحبت»، «مسیح آسا»، «رقیق القلب»، «نکو قامت»، و

۹۱. رضاقلی میرزا، سفرنامه، ۳۹۴.

۹۲. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۰۷.

۹۳. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۱۰.

«قمرسیما» وصف کرد. <sup>۹۴</sup> او همچون دیگران در غزل‌هایش فرنگ را به بهشت و زنان فرنگی را به حوریان بهشتی تشبیه کرد. مثلاً در وصف جمال «لیدی کرتن» که او را «سردفتر همگان» شمرد، نوشت: «به بیداری است یارب آنچه بینم یا به خواب است این \* به دنیا سیر جنت چون منی را بی حساب است این \* اگر لندن نه جنت هست چون بینم در او حوران \* وگر «لیدی کرتن» نیست حوری ناصراب است این.» <sup>۹۵</sup> در وصف «مس مرین» نامی که «صورت او رونق گلزار جنان و قامتش بازار سرو گلستان را شکسته» سرود: «همین نه روی خوشش طعنه بر گلستان زد \* عتاب او قمه تف به برق نیسان زد» <sup>۹۶</sup> «مس آن کاکریل را» که در حسن قد و رخسار طعنه بر حوران ابکار می زند «چنین تفرلا کرد: «لب است این ای صنم یا پاده ناب \* که عقل و هوشها را پرده از تاب.» <sup>۹۷</sup> در غزل دیگری در وصف دو زن از شهر هنلی «که یکی در اختراع ظرایف و ابداع لطایف ممتاز و دیگر در نواختن دف و چنگ بی انباز است» <sup>۹۸</sup> سرود: «ما جان به عهد لندن و دلبرش داده ایم \* وز حور و باغ و قصر چنان دل گشاده ایم \* یادی ز سرو و سدره طربی نمی کنیم \* ما زیر ظل سرو قدان ایستاده ایم.» <sup>۹۹</sup> در این غزل، او یار لندنی سرو قد را به حوری بهشتی ترجیح داد و از تکفیر شیخ نیز بی هراس بود. در وصف مسس هاردن، آن «دلستان لطیف گفتار»، به طعنه سرود: «به هر کو صد پری در جلوه ناز \* ز حوران تا به کی وانی سخن، بس \* ترا پادا مبارک زاهدان حور \* که ما را مس گاردن بس \* به شهد و سیب چون طفلم قریبی \* مرا آن لعل و آن سیب دقن بس.» <sup>۱۰۰</sup> در بسیاری از غزل‌هایش، میرزا ابو طالب خود را با کفر و المعاد رویرو می یافت. در غزلی از خود پرسید: «طالب چه سود ز اسلام؟» <sup>۱۰۱</sup> در غزلی

۹۴. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، به ترتیب در صفحه های ۱۲۹، ۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۴.

۹۵. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۱۰.

۹۶. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۴۵.

۹۷. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۹۹.

۹۸. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۲۸.

۹۹. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۲۸.

۱۰۰. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۶۱-۱۶۰.

۱۰۱. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۱۳۵.

دیگر که ابروان زنی جای محراب را گرفته از خود پرسید: «ز عزم کعبه قصدت طالب چیست؟»<sup>۱۱۲</sup> در گفتگویی با دل خویش درباره مس املیه لثور «که قلم از بیان حسن و جمال و صفت لب و دندان شکرخند چون قندش عاجز است»، از دل خویش خواست: «سجده طاعت اگر شرط مکانی دارد \* جز به محراب دو ابروی املیا نکنی \* حجر و لات و منات اند زیك اصل الا \* جز برهن گری آن بت ترسا نکنی.»<sup>۱۱۳</sup> این غزلها در مضمون شباهتی به داستان «شیخ صنعان» دارد که عاشق دختری رومی شد؛ دل از اسلام و قرآن بگسست؛ و برای وصال با معشوق خوکیانی کرد. میرزا ابوطالب، همچون شیخ صنعان که پس از وصال یار به اسلام بازگروید، در پایان سفر به زیارت سامره، کربلا، و نجف رفت و طلب بخشش کرد.<sup>۱۱۴</sup>

در بسیاری از غزلها و قصیده هایش، میرزا ابوطالب استعارات رایج شعر فارسی را برای وصف زنان فرنگی نامناسب یافت. در غزلی به یاد مس میری چمبلن (Miss Mary Chamberlain)، «سرو» را که معنای مجازی قامت یار را دارد «نقش باطلی» برای وصف «لندنی صنم» شناخت. برخلاف «سرو» که «پای در گل» دارد، یار لندنی مشر و آزاد بود: «با سرو خوش خرامت سرو است نقش باطل \* گان مشر است و آزاد و این است پای در گل»<sup>۱۱۵</sup> او «لیدی پالم» را از تمامی «مهبانوان» شعر فارسی پسندیده تر یافت:

در جمال لیلی و شیرین بسی \* شاعران را شعر غرا دیده ام \* بس مقال عزه و عذرا و ویس \* در هر و حفظ برایا دیده ام \* ساره و بلقیس را بس مدعها \* هم سلمی و زلیخا دیده ام \* کافرم گر زانکه چون لیدی پلم \* بانوی در پرپ [Europe] و اشیا (Asia) دیده ام \* با وجودش ذکر آن مهبانوان \* جز کهن افسان یکی نادیده ام.<sup>۱۱۶</sup>

و خلاف اغلب غزلهای کهن فارسی که مشرق ناشناخته بود، میرزا ابوطالب در

۱۰۲. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۱۱۰.

۱۰۳. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۱۶۱.

۱۰۴. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۰.

۱۰۵. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۱۳۴.

۱۰۶. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۴۲.

اشعارش از معشوق نام برده و به جای استفاده از استعارات معهود به بیان زیبایی آنچنان که به چشم می آمد پرداخت. شاید او که از قالبهای کهن و استعارات آشنا گریزان بود را بتوان نخستین شاعر فارسی سرای مدونگرا و واقعگرا دانست. اگر چه میرزا ابوطالب اکثر به توصیف زنان انگلیسی پرداخت گهگاهی نیز به

«... و در آنجا که چشمش به آنکس افتاد / در آنجا که چشمش به آنکس افتاد / در آنجا که چشمش به آنکس افتاد»

وزنان ایشان، اگر چه کشیده قامت، پرگوشه، گره اندامتر از مطلقاً نسبت به حسن و خوبی زنان انگلش ندارند. بلکه به سبب دختری، و فقدان خرام و رفتار خوش در نظر کریهه می نمایند ابوطالب زیبایی و طبیعی بودن ارتباطی ناگسستنی داشت. ستایش ارکان اشعار عاشقانه فارسی نیز بوده است. در این نگرش، دخا بیانگر بی عصمتی زنان خودآراست. این ارزشگذاری در وصف میر فرانسوی نمایان است: «وضع موی سر ایشان چون زنان قحبه کم زلفهای مجعد و آویخته، و رنگها و زیور مختار ایشان پس برخلاف زن مطلوب در نگرش سنتی، زنان فرانسه «تیز رو، پرگو صورت و حاضر جوابند.»<sup>۱۰۷</sup> بی جهت نبود که میرزا ابوطالب در دیگر همچون پیشتر مشتاق دیدار زنان نبود:

با آن که طبع من از مشاهده حسن بسیار متاثر می شود،  
قماش بینی از دست رفته دل خواهان شغلی جدید بود.  
شیانه با هزاران دچار می شدم، اما مطلقاً متاثر نمی شد  
نظر جلوه نکرد.<sup>۱۰۸</sup>

بی اشتیاقی میرزا به «قماش بینی» زنان فرانسه شاید بی یافته بود نباشد.<sup>۱۰۹</sup> او که به جای «تحصیل علم انگلش»<sup>۱۱۰</sup> با

انگلس هستند، اما  
علم سادگی و شرم  
در نظر میرزا  
ش زیبایی طبیعی از  
الت در چهره طبیعی  
میرزا ابوطالب از زنان  
بینه هند، از هر طرف  
ببار شوخ است.<sup>۱۰۸</sup>  
جلد گفتار، شدید  
هنگام سفر به فرانسه

و در آن زودی شغل  
پلی رویال روزانه و  
و کسی از ایشان در

ارتباط با آزادی که  
«اکتساب لذات»

۱۰۷. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۳۱۵.

۱۰۸. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۳۱۵.

۱۰۹. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۳۱۵.

۱۱۰. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۳۱۵.

۱۱۱. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۱۰۷.

پرداخته بود در «ذکر قوانین آزادی انگلش» اعتراف کرد که «از یافتن این آزادی آنقدر سبک دوش شدم که گویا هزاران من بار از دوش من برداشتند، و مقید بودم، اکنون رهایی یافتم.»<sup>۱۱۲</sup>

میرزا ابوطالب در پایان گزارش خود به «ذکر فضایل و رذایل انگلش» پرداخت. در فهرستی هشتگانه از فضایل آنها، او از این صفات نام برد: «کثرت آبرو و عزت نفس»، «قدرشناسی»، «خوف ایشان از شکستن قانون»، «رغبت ایشان بر فواید عام»، «کثرت اقبال ایشان طرز جدید را بر کهنه»، «میل ایشان بالطبع به آلات و واسطه به سهولت کارها»، «سادگی مزاج و سلیقه ایشان»، «متانت و مفرزداری ایشان»، «عدم کاهلی ایشان در سلوک، خصوص در تحصیل مال و عزت، و بعضی در علم و هنر نیز؛ هر چند که در نظر غیر به کمال رسیده باشند»، و «گشاده بودن سفره ایشان بر دوستان.»<sup>۱۱۳</sup> او در تشریح لفظ «کمال» افزود: «در زعم ایشان لفظ کمال و رسیدن به حدی برای انسان، به طریق مجاز نسبت به ما قیل است، به حقیقت.»<sup>۱۱۴</sup> برای نشان دادن نسبی بودن کمال او نوشت:

هرگاه انسان از درجه حیثی وحشی مردمخوار، خود به مرور و تدریج به مرتبه نیوتن [Newton] فیلسوف رساند، می تواند بود که در زمان آینده آنقدر تکمیل خود کند که نیوتن نسبت بدو، چون حیثی مذکور بوده باشد.<sup>۱۱۵</sup>

این نسبت و تاریخمندی «کمال» در نوشته میرزا ابوطالب نشانی از پدیداری نطفه های نخستین مدرنگرایی در زبان فارسی است. کمال در این تعبیر مدرنگراییانه نه رسیدن به حقیقتی تغییر ناپذیر بلکه روند پی در پی فرارفتن از دانسته ها و شناخت های زمانمند است. ابوطالب خان در بخشهای متفاوت سفرنامه اش نشان داد که دوران اقامت او به عیاشی نگذشته بلکه با تجربه ای همه جانبه به شناختی نسبتاً عمیق از تحولات اجتماعی، سیاسی، و علمی اروپا دست یافته بود.

پس از ذکر فضایل، میرزا ابوطالب به شرح «رذایل» انگلیس ها پرداخت. در این بخش او از ده مورد به تفصیل یاد کرد که به اختصار عبارتند از: «عدم اعتقاد به

۱۱۲- میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۳۱.

۱۱۳- میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۳-۲۶۴.

۱۱۴- میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۴.

۱۱۵- میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۴.

ملت و معاد و میل ایشان به طرف فلسفه<sup>۱۱۶</sup>؛ و غرور ایشان به سبب ملاحظه قوت و موافقت بخت از پنجاه سال متواتر<sup>۱۱۷</sup>؛ «کثرت محبت ایشان به زر و امور دنیوی»<sup>۱۱۸</sup>؛ «کثرت طلب آرام و فراغ دوستی»<sup>۱۱۹</sup>؛ «زود رنجی و نزاکت طبع»<sup>۱۲۰</sup>؛ «کثرت صرف اوقات ایشان به خواب و رخت پوشیدن و سوی ساختن و حجامت ریش»<sup>۱۲۱</sup>؛ «کثرت حاجات و علایق ایشان و اسباب زندگانی، به قصد لذت»<sup>۱۲۲</sup>؛ «خطای ایشان در شناختن حقایق دینی و غیره»<sup>۱۲۳</sup>؛ «تعمیر و ترمیم دانیسون چند لفظی، خود را زبانان هر زبان، و به دانستن چند مسئله صاحب آن علم می دانند»<sup>۱۲۴</sup>؛ «غور و غرضی قاپوگری [سودجویی] که به سبب آن، به امید نفع خود، اگر چه ضرر بسیار به رسد، احتراز ننمایند.»<sup>۱۲۵</sup>؛ «گریختن دختران ایشان با یاران، و جفت شدن شوهر قبل از مزاجت و قلت عصمت زنان و مردان ایشان در شهوات.»<sup>۱۲۶</sup> «علا امر را میرزا ابوطالب و کثرت آزادی زنان و وفور خراباتخانه ها و فواحش برشمرد.»<sup>۱۲۷</sup> برای نشان دادن این امر او به ذکر شواهدی چند پرداخت؛ «شینه شصت هزار زن فاحشه در «مرین پرش» [Marybone Parish] که نصف «وست منستریک» [Westminster] شهر لندن است، سکونت دارند.»<sup>۱۲۸</sup> تو فاحشه خانه ها در گزارش مسافران دیگر نیز موجود است. رضا قلی میرزا

۱۱۶. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۵.  
 ۱۱۷. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۵.  
 ۱۱۸. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۵.  
 ۱۱۹. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۶.  
 ۱۲۰. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۷.  
 ۱۲۱. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۸.  
 ۱۲۲. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۶۸.  
 ۱۲۳. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۷۰.  
 ۱۲۴. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۷۱.  
 ۱۲۵. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۷۲.  
 ۱۲۶. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۷۲.  
 ۱۲۷. میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۷۲.

فاحشه خانه ها را سه برابر رقمی که میرزا ابوطالب سی و اندی سال پیشتر تخمین زده بود برآورد کرده، نوشت:

عصیان و زنا در آن مملکت قبحی ندارد و معتاد است... آن یکصد و هشتاد هزار دختر در کمال خوبی و جمال خود را آراسته از خاتنها بیرون می آیند با آرایش و زیور در کوچه ها هر کس را می بینند باو تعارف کرده يك يك آن دختران و شاهدان را چون مرغی که دانه برچینند غریبا و خلق آن مملکت تا سه ساعت از غروب دست در دست انداخته و بگردن حمایل کرده بخانه و حجره [ای] که خواهند میبرند و بهترین جمالات لندن حسن و جمال شاهدان است که بعضی در اپره و مجالس بزرگان میروند در شبی هشتصد تومان و هزار تومان حریفانه میگیرند و لطافت جمال و حسن مقال ایشان تحریری نیست اللهم ارزقنا و جمیع المؤمنین و المؤمنات.<sup>۱۲۸</sup>

میرزا ابوطالب اکثر این «ردایل» را «جدید العهد» دانسته و برآن بود که «به

<p>۱۲۹ ایشان، خوری اثر ردایل در روی بروننگ بر شیرازی</p>	<p>چند در افراد و چه در سلطنت، زیرا که چون طبع و جسم قوی است، اگر زهر نکند، و طبیعت از راه عرق دفع نماید.»<sup>۱۲۹</sup> او سبب دیگر را رایج بودن این میان مردم دیگر برشمرد و بدین عتبده بود که به زودی دولت از این قوم گذراند. خلاف میرزا ابوطالب که روزگاری را به «اكتساب لذات» گذراند، میرزا صالح که همراه دومین گروه دانشجویان ایرانی در سال ۱۸۱۵ به انگلیس رفته بود،</p>
--	---

<p>فرنگیان نداشت اما با دقت و ت حاکمی آشنایی اش با تاریخ سپ خصوصیات حکومت سلطنت</p>	<p>وجهی خاص به مسائل اجتماعی نگرست. سفرنامه او بسی انگلیس و فرانسه است. او با سیستم پارلمانی و سی انگلیس آشنا شده بود. او می دانست که «چنانچه</p>
---	---

۱۲۸. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۸۲

۱۲۹. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۷۳

۱۳۰. رضا قلی میرزا، سفرنامه، ۷۳



پادشاه را پسری نماند، دختر بزرگ او به تخت انگلند می آید. «<sup>۱۳۱</sup> اما متوجه نیز بود که در نظام سیاسی انگلستان زنان حق رای و انتخاب شدن در «مشورتخانه» را ندارند: «جماعت زنان نه داخل به مشورتخانه می شوند و نه اقرار نامه نوشته که فلان کس را قبول نموده که وکیل شود.»<sup>۱۳۲</sup> او در ارزیابیهایش از شخصیت‌های تاریخی انگلستان، همچون یک تاریخنگار حرفه‌ای، به جای به کار گرفتن ارزش‌های اسلامی/ایرانی موازین فرهنگی همان جامعه را به کار گرفت. مثلاً با توجه به رسم تک همسری در مسیحیت، در ارزیابی هنری هشتم (Henry VIII, 1491-1547) که در سال ۱۵۰۹ به سلطنت انگلستان رسید نوشت: «پدبختی و پیرجمی و بددلی هنری از اینجا معلوم می شود که برخلاف مذهب خود هشت [شش] زن کرده و هر کدام را به بهانه ای متهم کرده. بعضی را تاحق کشته و بعضی را طلاق داده بی آبرو و سیه روزگار در عرصه گیتی گذارده.»<sup>۱۳۳</sup> او الیزابت (Elizabeth I, 1533-1603) را که در سال ۱۵۵۸ پس از مرگ مری (Mary Queen of Scots, d. 1557) به سلطنت رسیده بود از «مقبولترین زنان انگلند و اسکاتلند» قلمداد نموده و در باره سلطنت او نوشت:

در عهد الیزابت طایفه انگریز شروع در تجارت به اقصای بلاد فرنگستان و سایر بلاد نموده بلکه سبب ترقی و دولت را در تجارت دانسته و از آن عهد الی حال صغیراً و کبیراً اصل و سرمایه فتح و عزت و دولت و آبرو در تجارت یافته.<sup>۱۳۴</sup>

میرزا صالح «طریقه اکل و اشرب و وضع مهمانی اهالی انگلند» را پسندید: «بتند هروقت با اهالی آن ولایت نهار کردم لذت از عمر خود بردم.»<sup>۱۳۵</sup> از جمله نکاتی که مورد پسندش افتاد «ظرف علی‌بده» داشتن هر کس، پاکیزه لباس پوشیدن، و

۱۳۱- میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۰.

۱۳۲- میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۱۱.

۱۳۳- میرزا صالح، گزارش سفر، ۲۴۲. زنان هنری در مجموع شش نفر بودند که عبارتند از:

Catherine of Aragon, Anne Boleyn, Jane Seymour, Anne of Cleves, Catherine Howard, and Catherine Parr.

۱۳۴- میرزا صالح، گزارش سفر، ۲۴۶.

۱۳۵- میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۷، ۳۲۸.

«صحبت داشتن و شوخی کردن» در حین صرف غذا بود.<sup>۱۳۴</sup> او به روند زندگی روزانه توجهی خاص داشت و به گزارش صبحانه، ناهار، شام و کسب و کار پرداخت:

بعد از نهار هر يك از مردان به عقب مشاغل خود و كار خود رفته و دختران و زنان به تهیه اسباب خانه و یا به شغلی از مشاغل خانه داری مشغول شده بعضی از دختران به نواختن چنگ و سه تار و سازهای متداوله که نواختن آنها جزئی بر کمال زنان آنهاست.<sup>۱۳۷</sup>

پس از پرداختن به تفاوت وقت صرف غذا در بین «فقرا و ارباب صنعت» و «نجبا و بزرگان و اعزّه» نوشت: «طریقه شام کردن آن طائفه به این نحو است که همه اهل خانه با یکدیگر شام می خورند.»<sup>۱۳۸</sup> او سپس افزود که همه «در وقت شام در ساعتی معین در اطاقی جمع شده مردان همه لباسهای تازه و ریش خود را تراشیده، دست و رو را شسته در نهایت صفا. و دختران و زنان هم لباسی در نهایت لطافت در بر کرده دستها الی شانه آنها باز است. و سر و گردن الی سیئه آنها باز است. لیکن پستان آنها هرگز نمایان نمی شود.»<sup>۱۳۹</sup>

در وصف مراسم رسمی شام، او شرح داد که چگونه مردان و زنان دست در دست یکدیگر انداخته «از اطاق نشیمن به اطاق دیگر که شام حاضر است روانه گشته.»<sup>۱۴۰</sup> او توجه داشت که در چنین ایامی «زن صاحب خانه در صدر مجلس نشسته و مرد صاحب خانه در پایین مجلس در مقابل زن خود نشسته شروع به شام خوردن می کنند.»<sup>۱۴۱</sup> در بیان آداب نشستن مهمانان افزود: «طریقه نشستن حضار اینکه يك مرد و يك زن در سر سفره نشسته» به صرف شام می پردازند. میرزا صالح همچنین به وصف نوع دیگری از مهمانی پرداخت که شام صرف نشده اما زنان و مردان به رقصیدن و آواز

۱۳۴. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۷، ۳۲۸.

۱۳۷. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۸.

۱۳۸. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۸.

۱۳۹. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۸.

۱۴۰. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۸.

۱۴۱. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۹.

خواندن می پرداختند، «از اول مجلس الی آخر مجلس دو نفر دو نفر. يك مرد و يك زن در مقابل یکدیگر ایستاده لیکن هر کس نمی تواند به هر زنی تکلیف رقص کند.»<sup>۱۴۲</sup> در نگرش به آداب و رسوم فرنگیان، سیاحان همزمان به بازنگری سنت خویش می پرداختند. گزارش کتبی و شفاهی این چشمیافتها برای خوانندگان و شنوندگان آنها نیز زمینه بازنگری به خود را فراهم می آورد. مدرنگوایی فرایند این نگرستان ها و بازنگری ها بود.

## ۵. آموزش و تربیت

سیاحانی که نشست و برخاست زنان و مردان در فضای همگانی را پسندیده بودند، در پی شناخت چگونگی آن در دیگر گستره های زندگی برآمدند. اعتصام الدین همچون مسافرائی که پس از او به اروپا سفر کردند به اهمیت «رسم تربیت و تعلیم و هنر آموزی طفلان» پی برده بود.<sup>۱۴۳</sup> در بررسی اش از شیوة آموزش در انگلستان، او یاد آور شد که آنها «در ترغیب و تحریر علم و هنر مبالغه از حد گذرانند و تلاش و تردد و کسب و پیشه را وسیله دولت دانسته، سعی فراوان نمایند و بر بخت و توکل اعتماد نسازند و سود نیابند.»<sup>۱۴۴</sup> با مشاهده راه و روش زندگی فرنگیان و مقایسه آن با دولتمندان وطنی او بر آن بود که در آن ولایت «سختی و محنت کشی را هنر دانند و سستی و آرام طلبی و کاهلی را عیب تمام شمارند.»<sup>۱۴۵</sup> او اینگونه کردار و رفتار را نتیجه تعلیم و تربیت کودکان دانست. در بررسی چگونگی آموزش و پرورش خردسالان میرزا اعتصام الدین بدین نتیجه رسید که «دولتمندان فرزندان و دختران و پسران خود را از ابتدای چهار سالگی، سوای نوشت و خواند، انواع علم و هنر و اقسام صنایع و بدایع معطل پدارند.»<sup>۱۴۶</sup> او ندانستن هنرهای موسیقی و نمایشی را نشان ناتوانی و فقیر زادگی یافت:

اگر کسی مرد و زن در علم موسیقی و تال و سر و رقص و سرود و مشق

۱۴۲. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۹.

۱۴۳. اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۲۶ الف.

۱۴۴. اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۳۲ الف.

۱۴۵. اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۴۷ ب.

۱۴۶. اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۲۷ ب.

سواری اسب و هنر سوزن کشی و غیره هنرها مهارت نداشته باشد پیش دولت‌مندان زادگان به غریب زادگی معیوب و مطعون باشد. گویند مادر و پدر او غریب [فقیر] بودند استطاعت خرج تربیت طفلان نداشتند. بنابراین فرزندان ایشان از هنر عاری اند.<sup>۱۲۷</sup>

در برداشت اعتصام الدین، این هنرها در زنان اهمیت بیشتری داشت و شرط موفقیت آنها در یافتن همسر مناسب بود: «خصوص بی بی یان را که رقص و سرود ندانند عیب تمام باشد و مردم عمده در مناکحت او رغبت نمی نمایند.»<sup>۱۲۸</sup>

برای نشان دادن اهمیت آموزش در فرنگ، میرزا صالح به شرح چگونگی «تربیت اطفال»، «تربیت دختران»، و «اطفال فقرا» پرداخت. درباره «مکتبخانه» ای که فرزندان مجرمین مقتول تربیت می شدند نوشت: «اطفال آنها را ذکور و اناثا به مکتب خانه مزبور آورده تربیت نموده نمی گذارند در پی افعال پدران به دزدی و غیره مشغول شوند.»<sup>۱۲۹</sup> پس از گذراندن دوره های آموزشی این اشخاص «صاحب مدرک شده پای از مرحله فقر و حقارت بیرون کشیده به خدمتی و یا شغلی مناسب داخل شده به تدریج اوضاعی بهم رسانیده مثل سایر مردم کسبه و برخی اوقات مثل سایر نجبا عمری بسر می برند.»<sup>۱۳۰</sup> در شرح چگونگی تاثیر تعلیم و تربیت به تفصیل مرقعیت اجتماعی «اطفال فقرا» نوشت:

دختران فقرایی که در آن مکتب تربیت یافته صاحب ذکاوت گردیده مثل دختران نجبا به جوانان عروسی کرده زندگی می کنند. فی الحقیقه، در متن واقع فیما بین اشخاصی که تحصیل بهم رسانیده چه تفاوت می کند که شخص مالیه دنیوی داشته یا ندارد. هر کدام از جوانان مزبور که تحصیل کرده و از تواریخ عالم و اوضاع دنیا اطلاع بهمرسانیده بعد از آن سر آنها به فقر و فاقه فرود نیامده.<sup>۱۳۱</sup>

۱۲۷. اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۲۷ ب.

۱۲۸. اعتصام الدین، شکرنامه، ۱۲۷ ب.

۱۲۹. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۰۱.

۱۳۰. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۰۱-۳۰۲.

۱۳۱. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۰۲.

پس از این بررسی نتیجه گرفت که «مایه تربیت، تحصیل است و اهالی انگلیس در تربیت اعلی ادنی کوتاهی نمی کنند.»<sup>۱۵۲</sup>  
 در گزارش تربیت کودکان میرزا صالح که در سالهای ۱۸۱۹-۱۸۱۶ در انگلستان بسر برد نوشت: «هنگامی که به سن چهار پنج ساله می رسند، با لطف و مهربانی هر روزه آنها را درس داده که در سن هفت سالگی هر طفل قادر به خواندن کتاب و نوشتجات هستند. بعد از آن اگر دخترند در مکتب زنانه و اگر پسرند در مکتب مردانه می گذارند.»<sup>۱۵۳</sup> او به چگونگی آموزش دختران توجه خاصی داشت و در این مورد گزارش داد:

اولا که آنها را به مکتب خانه فرستاده فوراً زبان انگریزی در خواندن و نوشتن او را ماهر نموده و بعد از آن زبان فرانسه و ایتالیا را به آنها تعلیم داده اگر چه که قاعده نیست که دختران را زبان لاتین و گریک (Greek) تعلیم دهند لیکن بعضی زنان در لاتین و گریک ماهر می شوند.<sup>۱۵۴</sup>

در کنار زبان آموزی، دختران به آموختن «خواندن و ساز زدن» و «خیاطی و آداب خانه داری و طریقه رفتار با شوهران و منسوبان آنها» نیز می پرداختند: «فرضا هر دختر پانزده ساله که از مکتبخانه بیرون می آید، در کمالات ظاهری از قبیل خیاطی و خانه داری و رفتار با مردم و شوهران خود و نواختن سازها و خواندن و رقص کردن و خواندن فرانسه و ایتالیا و نقاشی ماهر هستند . . .»<sup>۱۵۵</sup> به علت اهمیت «کمالات صوری و معنوی» در یافتن همسر مناسب، میرزا صالح پی برده بود که «اهالی آن ولایت مجبور هستند که تحصیل کنند.»<sup>۱۵۶</sup> در بررسی جامعه انگلیس، میرزا صالح پی برده بود که «یک نشان آدم نجیب این است که در کمالات صوری و معنوی ماهر باشد.» بدین سان «در مدارس انگریزی همه زن و مرد در جلوه دادن

۱۵۲- میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۰۲.

۱۵۳- میرزا صالح، گزارش سفر، ۱۵۵.

۱۵۴- میرزا صالح، گزارش سفر، ۱۵۶.

۱۵۵- میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۲۲.

۱۵۶- میرزا صالح، گزارش سفر، ۱۵۸.

کمالات خود سعی هستند. و هر کدام از زن و مرد در مجالس نوعی رفتار می کنند که محبوب القلوب همه گردند. <sup>۱۵۷</sup> به علت نجابت و ترقی نفس حاصله از تحصیل و تربیت «بینی بین الله کمتر از زنان انگریزی مرتکب اعمال شنیعه می شوند.» <sup>۱۵۸</sup> به روایت میرزا صالح «عجیبترا اینکه با وجود آنکه زنان روی نمی پوشند مطلقاً فرصت به ارتکاب اعمال ناشایست ندارند.» <sup>۱۵۹</sup> با مشاهده و مقایسه او بدین نتیجه رسید که «اگر چه خوب و بد در هر جا هست، لکن تربیتی که به زنان می کنند تقاضای اعمال قبیحه نمی کند.» <sup>۱۶۰</sup>

میرزا ابوالحسن، همچون دیگر سیاحان ایرانی، رمز موفقیت فرنگیان را توجه به علوم دنیوی پنداشت: «خلاصه عقل معاش اهل آن سرزمین به سر حد کمال است، و تا تمامی ندارد. به اعتقاد خاطر و محرر این دفتر آنکه اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگلیس نمایند، جمیع امور روزگار ایشان بروفق صواب گردد.» <sup>۱۶۱</sup> با انتظام امور دنیوی، علوم اخروی نیز سامان یابد:

بعد از آنکه امر مدد معاش مضبوط باشد، در تحصیل علوم نهایت جد و جهد به عمل آورد و در اندک زمانی سر رشته عقل معاد کما هو حقّه بدست آید، و از این راه است که حکمای صاحب فن و عقلای المجمن، عقل معاش را بر عقل معاد مقدم داشته، کودکان را به کسی که سزاوار مرتبه او باشد سپارند؛ و به مداخل دنیوی او را راهنما شوند، چون به جمیع کمالات صوری آراسته شود و مضمون الکاسب الله را فهمد و اسباب دنیوی خود [را] فراهم آورد بخاطر جمعی، اسباب تحصیل کمالات معنوی پردازد، چشم به میراث پدر و مادر و خویشاوند بند نکند . . . . <sup>۱۶۲</sup>

عدم توجه به امر معاش باعث روی آوردن به میراث والدین گشته، «آن مال

۱۵۷. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۳۳.

۱۵۸. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۳۳.

۱۵۹. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۳۳.

۱۶۰. میرزا صالح، گزارش سفر، ۳۳۴.

۱۶۱. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۲۲۱.

۱۶۲. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۲۲۱.

عنقریب نابود و آن بیچاره از رنج و تنگدستی زود هلاک شود و چنانچه امر دنیای خود را ضایع کرده از ثواب آخرت بی بهره و محروم گردد.<sup>۱۶۳</sup>

منشی اعتصام الدین، میرزا ابوطالب، میرزا ابوالحسن، و میرزا صالح همه با وصف «تربیت» زن فرنگی در سفرنامه هایشان به گونه ای به بازانندیشی رابطه زن و مرد در جامعه خودی پرداختند. همگی بدین نتیجه رسیدند که سوادآموزی به کاهش فحشاء در فرنگ انجامیده است. آنها در این نگرش به زن فرنگ و یازنگری به زن خودی الگوی اولیه زن نجیب مدرنی را فراساختند که معیار نجابتش نه پوشش پیکرش بلکه تربیت و معرفت نفسانی اش بود. در این مقایسه تربیت و حجاب نقشی یکسان داشتند. در این مقایسه تربیت و حجاب نقشی یکسان داشتند. برداشت میرزا ابوطالب در این باب جالب توجه است.

در «ذکر قوانین آزادی انگلش» که چگونه به «فراغ روحانی» می انجامد و حکام و اکابری همچون او می توانند در گرچه سیر کنند، از دکان خرید کنند، دست زن یا یارگرفته به سیر باغ روند، معایب سلاطین و وزرا بازگیرند، و به «خانه زنان اوپاش رفته شب تواتند خوابید،» میرزا ابوطالب به نقل حدیث نفس پرداخت: «من که در تمام عمر به کوچه منشی نکرده بودم، و به دکانی نرفته بودم، تا به خانه زنان چه رسد، از یافتن آزادی آنقدر سبک دوش شدم.»<sup>۱۶۴</sup> رهایی میرزا ابوطالب از قیود به جای آنکه به بی بند و باری و هرزگی انجامد به گسیل توجه او به «شغلی جدید» انجامید.

میرزا ابوطالب در مشاهداتش به چگونگی رابطه زن و مرد توجهی خاص داشت. در این مشاهدات او اغلب به مقایسه زنان فرنگی و خودی می پرداخت. نوشته او این باره نقش مهمی در شکل گیری پژوهشهای مقایسه ای بین زنان شرق و غرب داشت. نظریات او در این باره در سال ۱۸۰۱ به انگلیسی ترجمه و چاپ شد و بخش مهمی از سفرنامه اش را در بر گرفت.<sup>۱۶۵</sup> در بخش «ذکر تقسیم کار مردان و زنان» او به شرح کارهایی که مختص زنان و مردان در انگلستان بود پرداخت. در این تقسیم بندی

۱۶۳- میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۲۲۲.

۱۶۴- میرزا ابوطالب، مسیر طالبی، ۲۳۱.

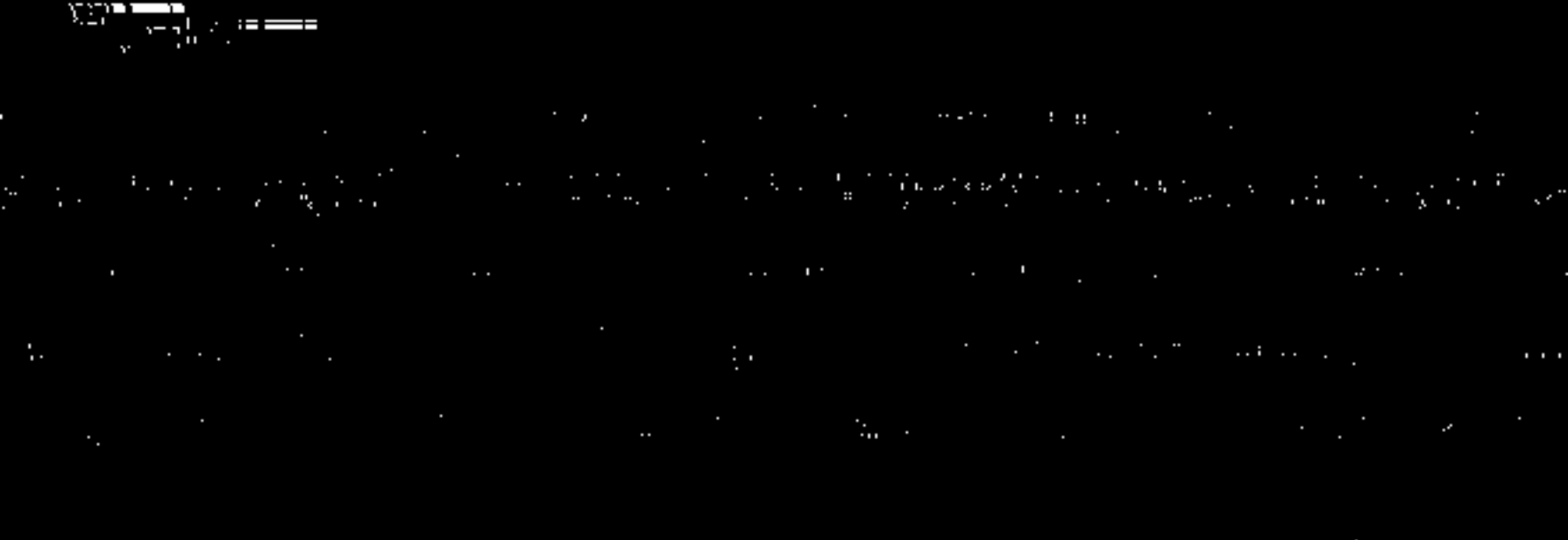
Mirza Abu Taleb, "Vindication of the Liberties of the Astatic Women," *Astatic Annual Register or a View of the History of Hindustan*, 3 (1801), Sec. on miscellaneous trasts, pp. 100-107; also in idem, *Travels of Mirza Abu Taleb Khan in Asia, Africa, and Europe during the years 1799 to 1803*, trans. Charles Stewart (Reprint 1814; New Delhi: Sona Publications, 1972), pp. 342-351.

او کارهایی را که به "حرکات و زور و رأی و فکر" نیاز داشت از آن مردان و بقیه را گستره کار زنان دید:

طعام پختن و آتش در بخاری افروختن و خانه رفتن و شستن رختها [و فرش خواب و آنچه متعلق به حجره خواب دارد، درست کردن آن و محافظت دکانها، و فروش اشیاء و امثال آن، که از زن هم ممکن بود، مخصوص ایشان داشته اند؛ و آنچه تعلق به حرکات و زور و رأی و فکر داشت و زنان از آن عاجز بودند، مخصوص مردان کرده.

با مقایسه این تقسیم کار گوئند (gendered) فرنگستان با هندوستان، افزود: «چه اگر برخلاف این بودی محال یا دشوار شدی، و اگر غیر معین داشتندی خلط، و اگر زنان را، چون هند، هیچ کاری ندادند، بیکاری برای نفوس ایشان لازم آمدی.»<sup>۱۶۶</sup>

میرزا ابوطالب اشتغال زنان به فروشنده‌گی را حيله ای پسندیده برای رونق کسب و کار قلمداد کرد: «فایده دیگر آنکه خریداران به جهت تماشای حسن و جمال و استماع لطایف اقوال ایشان هجوم می آرند.» برای نشان دادن این امر او به شرح چگونگی علاقه خود به خرید از «دکان حلویی» پرداخت: «چنانچه من به حال خود قیاس می کنم که آن دکان حلوا را اگر میشد [تیمم] استریت (Newman Street) که به اکسفورد



۱۶۶. میرزا ابوطالب

طالب، مسیر طالبی، ۲۲۵.

۱۶۷. میرزا ابوطالب

طالب، مسیر طالبی، ۲۲۵.

۱۶۸. میرزا ابوطالب

لج، گزارش سفر، ۳۲۷.



من حواله می کنم و بس. <sup>۱۶۹</sup>  
 اما میرزا صالح گستره فعالیت زنان را محدود به خانداری نیابت. مثلاً در شرح دکان‌های شیرینی فروشی نوشت:

در آن دکانین مطلقاً دختران شیرینی می فروشند. و صاحب دکانهای مزبور متتهای سعی می کنند که دختران خوب صورت برای جلب قلوب مردم و رواج دکان خود در دکانها آورده باشند. بالجمله در هر کوچه که شخص را خستگی عارض شده به دکان حلوا فروش رفته حلویات و میوهجات خورده و وجهی داده بیرون می رود. <sup>۱۷۰</sup>

همانند میرزا ابوطالب، میرزا صالح متوجه محدودیتهای رسوم دید و بازدید با زنان شده بود «هیچکدام از اهالی انگلند قبل از ظهر به دیدن زنان نمی روند و هرکس به دیدن زنان رود باید یکساعت از ظهر گذشته باشد.» <sup>۱۷۱</sup> میرزا صالح به کارها و سرگرمی های روزمره اطرافیانش توجهی خاص داشت. او دریافته بود که زنان و مردان هرروزه «به جهت صحت بدن قدری راه می روند که قدری هوای تازه به بدن آنها خورده و اطفال خود را نیز با نوکران به گردش برده که بخوبی بخوابد.» از این مشاهدات او بدین نتیجه رسید که انگلیسیان «بالجمله همه مردم علی الدوام مشغول به امور دنیوی و ساعی در صحت مزاج و خوشگذرانی هستند و غصه دنیوی را کمتر می خورند.» <sup>۱۷۲</sup> با مشاهده چگونگی ارتباط زنان و مردان در فرنگ، میرزا ابوطالب بدین نتیجه رسید که برخلاف تصور غالب در میان مسلمانان، بی حجابی و آمیزش زنان با مردان لزوماً به اشاعه فساد نمی انجامد. او اشتغال زنان را عاملی در کاستن فحشا در فرنگ پنداشت. در «ذکر قواعد عنانگیری زنان از طریق فساد» او خاطر نشان ساخت:

بباید دانست که دانیان انگلش سوای این اشتغال که نفوس زنان را به کارها داده اند که معلوم شد، قواعد دیگری وضع کرده اند که با وجود اختلاط زنان ایشان به مردان، و عدم حجاب، عنانگیر ایشان از بدکاری است، و آن اینکه،

۱۶۹. میرزا صالح. گزارش سفر، ۲۲۷.

۱۷۰. میرزا صالح. گزارش سفر، ۳۰۸-۳۰۷.

۱۷۱. میرزا صالح. گزارش سفر، ۳۲۷.

۱۷۲. میرزا صالح. گزارش سفر، ۳۲۷.

آمدن مردان غیر محرم به صحبت زنان، به وقت طعام و شب نشینی، که محفل پر است، معهود است، و رفتن زن به خانه مرد غیر متأهل ممنوع؛ و بیرون رفتن زن از خانه، مشروط به رفاقت شوهر با یکی از اقربای پدر یا شوهر، یا خدمتکار اعتباری شوهر است؛ و بیرون رفتن زن، بعد شام، مخصوص خواب بیرون رختخواب شوهر، اگر چه خانه پدر و مادر بوده باشد، مطلقاً مرسوم نیست.<sup>۱۷۳</sup>

به علت این محدودیتها، زنان انگلیسی «مجال و وقت فرصت برای اندیشه باطل ندارند.»<sup>۱۷۴</sup> اگر زنی به زناکاری متهم شود، «اقربای او و سایر زنان اشراق من بعد با او نشینند، و شوهر به حکم شرع جمیع اطفال و زر و زیور باز گرفته، از خانه به در می کند.»<sup>۱۷۵</sup> با گسست روابط اجتماعی و زیان مالی، «زنانی که ملاحظه عزت خود و خاندان خود ندارند، بنا بر خوف این صدمات بزرگ، مبادرت به فعل بد نتوانند کرد.»<sup>۱۷۶</sup> میرزا ابوطالب از بررسی خود نتیجه گرفت که «انگلیش با وجود دادن آزادی ظاهری، و کمال تملق و چاپلوسی، به چندین راه دیگر که بر زنان گران نمایند، به دانائی ایشان را مقید کرده اند.»<sup>۱۷۷</sup> برخلاف انگلیسها که به «دانایی» در پی جلوگیری از فساد برآمدند، در نگرش او مسلمانان به «نادانی» طریقی فتنه‌زا و ناسادانگیز پیش گرفتند:

و مسلمانان با وجود وضع رسم پرده که نوعی از قید محرض به فتنه و فساد است، از راه نادانی، رخصت و مجال فساد بدیشان داده اند که اختیار [بر زور] و چاکر زنانه، و اطفال، و رفتن به خانه پدر و اقربا، بلکه زنان دوستدار، و يك يك هفته، شب و روز، در آنجا به سر بردن، از آن جمله است. احسن ما قال مولوی: هرچه گیرد علتی علت شود \* کفر گیرد کاملی ملت شود.<sup>۱۷۸</sup>

۱۷۳. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۲۲۵-۲۲۶.

۱۷۴. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۲۲۶.

۱۷۵. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۲۲۶.

۱۷۶. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۲۲۶.

۱۷۷. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۲۲۶.

۱۷۸. میرزا ابو طالب، مسیر طالبی، ۲۲۶.

این تحلیل شاید یکی از نخستین بررسیهای متقدانه از حجاب زن باشد. میرزا ابوطالب همچون بسیاری از مدرنگرایانی که قری پس از او به بررسی حجاب پرداختند، حجاب را نه نشانی از «عفت زن» بلکه وسیله ای برای اشاعه فساد شناخت.

در نگرش به زن فرنگی، شیوه خواستگاری از جمله مسائلی بود که توجه سیاحان فارسی‌نگار را جلب کرده بود. در سفرنامه‌ها رابطه ای تنگاتنگی بین آموزش و تربیت و خودمختار بودن زن و مرد در یافتن همسر وجود داشت. در گزارش منشی اعتصام الدین، به علت تعلیم و تربیت دختران و پسران از خردسالی، ازدواج نه به صلاح‌دید والدین بلکه براساس موافقت زن و مرد انجام می‌گرفت: «رسم ولایت مشهور است که ایجاب و قبول کدخدائی و زنان شوهری به رضامندی بی‌بی و صاحب و زن و مرد است.»<sup>۱۷۹</sup> این مشاهدات درباره تفاوت شیوه خواستگاری را دیگران نیز به تفصیل گزارش داده‌اند. رضاقلی میرزا پس از خاطر نشان ساختن آنکه زنان فرنگ پیش از بیست سالگی و قبل از آنکه «از همه هنرها با بهره و آراسته نشوند» به خانه

شهر نرفتند، نوشت:

طریقه ازدواج و مخالطه ایشان  
سیرگاهان و میهمانی‌ها و  
معاشرت و مصاحبت می‌نمایند.  
از اینکه مدتی مدید اطوار و  
مینویسد که من مایل بهم ص  
فرمایش است؟ چنانچه دختر  
آن جوان و دختر جواب نوشته ا  
و اگر دختر را هم میلی باشد  
بمضمون خوشی نوشته ارسال  
کنیسه در حضور فلان قیس

بدین طریق است که اغلب جوانان و دختران در  
باغات و بساطین بی‌پرده و حجاب با یکدیگر  
اگر جوانی را میلی به دختری حاصل گردد بعد  
رفتار او را پستدید نوشته [ای] به دختر  
عبتی شما هستم. در این خصوص شما را چه  
را میلی نیست، آن شخص از او خواهد گذشت.  
و را نخواهد نوشت و بجای دیگر خواهد پیوست  
و بخواهد که زن جوان بشود جواب کاغذ را  
پدارد و وعده میدهد که در فلان روز بفلاته جا  
[کشیش] شما را ملاقات خواهم کرد.<sup>۱۸۰</sup>

در مقایسه رسم ازدواج در اند  
بدین نتیجه رسید که انگلیسی‌ها، پ

گلستان و وطن خویش، منشی اعتصام الدین  
پس از ازدواج، نخست به کسب علم و ثروت می

۱۷۹. اعتصام الدین، سفرنامه، ۸۳ ب.

۱۸۰. رضاقلی میرزا، سفرنامه، ۵۸۲-۵۸۳.

پردازند:

مردم ولایت را صرف مدت چهل سال برای تردد روزگار و سیر ممالک و دیدن عجایب و غرایب هر بلاد و تعلیم تجربیات زمانه و حصول دولت است. هرگاه از این مراتب فراغت حاصل نمایند زن خواسته بخانه نشینند و دیگر سفر نکنند و از زن خود بوجهی مفارقت نگزینند.<sup>۱۸۱</sup>

اما در ممالک دیگر یافتن همسر از کسب علم مهم تر است:

وای بر حال نوکران و اهل روزگار ملک دیگر. در حالت خردسالی فرزندان خود را کدخدا سازند و تا مردم به کسب روزگار خرج شادی [عروسی] را استطاعت داشته باشند بهتر و گرنه به تردد و تلاش به قرض و وام و گدایی جو جو فراهم کرده بهر صورتی که دانند زن کردن را بر جمیع امور دنیاوی مقدم شناسند.<sup>۱۸۲</sup>

در روایت میرزا اعتصام الدین، برای باز پرداختن بدهکاریهایی که برای ازدواج کردن متحمل شده اند، مردان مجبور می شوند که مهاجرت اختیار کنند: «بعد از آن قرض دار شده برای تلاش روزگار سفر دور دراز اختیار نمایند و از ملک خود به ملک دیگر آواره شوند. بعضی را بعد ماهی و سالی و اکثر را پس از سالهای دراز هم با زنان خود اتفاق بیت حاصل آید یا نه.»<sup>۱۸۳</sup> او جدایی مردان از همسرشان پس از ازدواج را ظلم به زنان و دلیل رواج اشعار پر سوز و گداز فارسی و هندی دانست:

پس حال دل دردمند و خاطر مهاجرت پیوند از زنان همخواه ایشان باید شنید که از شداید مفارقت شوهر چقدر محتن اند و اشتیاق مواصلت چقدر پیرامون خاطر پر اشتیاق است و از نوایب ایام مهاجرت و احراق حدت فراق بر جان محزون افرازش چها چها که نمی گذرد و درین صورت چه حالات منکر که لایق

۱۸۱. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه خطی، National Archives of India)، ۲۱۹ الف.

۱۸۲. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه خطی، National Archives of India)، ۲۱۹ الف.

ب.

۱۸۳. اعتصام الدین، شگرف نامه (نسخه خطی، National Archives of India)، ۲۱۹ ب.



## ۶. زنان فرنگ و هموطن

رویارویی با زن فرنگ و آشنایی با الگوهای متفاوت زنانگی و مردانگی سیاحان فارسی زبان را به بازاندیشی گونواره رایج در فرهنگ خویش واداشت.<sup>۱۸۸</sup> در گونواره رایج در فرهنگ خودی زن و مرد اغلب به دو فضای جداگانه اما پیوسته «اندرون» و «بیرون» تعلق داشتند. با زنانه و مردانه کردن مکان، یعنی گویندی آن، زنان اغلب خانه نشین بوده و حضورشان در مکان مردانه ناپسندیده پنداشته می شد. در رویارویی با فرنگ سیاحان به مقایسه رسوم خویش با الگوی نویافته در فرنگ پرداختند. این مقایسه ها بیانگر نگرش و بازنگری مردان ایرانی به زن و زنانگی پس از آشنایی با فرنگیان است و اهمیت خاصی در «گون پژوهی» (gender analysis) در دو سده گذشته دارد.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی در طول سفرش به مهمانیهای زیادی دعوت شد. در این نشست و برخاستها او گهگاه به مقایسه زنان ایران و فرنگ پرداخت. مثلاً پس از مشاهده شیوه برخورد لیدی و سرگور اوزلی (Sir Gore Ouseley)، که به نظر او «در بنی نوع بشر مانند این زن و شوهر در هیچ شهر و کشور بهم نرسد»، میرزا ابوالحسن با خود گفت «کاش زنان ایران از این زنان تعلیم می گرفتند و محبت شوهران را بر خود لازم می شمردند و قدر شوهران خود را باین مقدار میدانستند.»<sup>۱۸۹</sup> این مقایسه و آرزوی پیروی زنان ایران از فرنگیان بیانگر رویگردانی میرزا ابوالحسن از گونواره سنتی است. در این نگرش نو، همچنان که گفتگوی او با میس پرسول (Miss Perceval) نشان می دهد، میرزا ابوالحسن زن محبوبه را همچون مرغی در قفس و ناتوان پنداشت. در مهمانی که به افتخار او برگزار شده بود، میس پرسول روی به میرزا ابوالحسن که به نظاره مهماتان مشغول بود کرده و گفت: «چنان می فهمم که از اکل نمودن مرد و زن به جمعیت، ترا حیرت دست داده؛ خود انصاف ده که شیوه ما بهتر است یا شیوه شما که زنان را مستوره دارید [؟]»<sup>۱۹۰</sup> میرزا ابوالحسن در جواب گفت: «طریقه شما بهتر است، از رهگذر اینکه زن مستوره، چشم بسته و همچو مرغی

۱۸۸. منظور از «گون واره» معنا بخشیدن فرهنگی و تاریخی به تفاوت بین پیکر زن و مرد است. این تفاوت‌های طبیعی جلوه یافته در واقع تفاوت‌هایی زمانمند و فرهنگمند اند که اساس معنا بخشیدن و تبعیض زایی در گستره زندگی اجتماعی، سیاسی، حقوقی، و اقتصادی بوده اند.

۱۸۹. میرزا ابوالحسن، حیرت‌نامه، ۳۱۵.

۱۹۰. میرزا ابوالحسن، حیرت‌نامه، ۱۶۲-۱۶۳.

که در قفس حبس شود می باشد و چون رهائی یابد قوت پرواز بطرف گلشن ندارد. «<sup>۱۹۱</sup> او زن فرنگی را مرغی پرگشوده تشبیه کرده و گفت: «زن پرگشوده، به مصداق اینکه: مرغان گلشن دیده اند سیر گلستان کرده اند، به هر کمالی آراسته گردند و چون سیاحت بسیار کرده ام مانند شما زنی به این همه کمالات معنوی و صوری و آراستگی ندیدم.»<sup>۱۹۲</sup> در اثبات این ادعا، او این بیت را به گواه آورد: «آفاق را گردیده ام مهربتان روزیده ام \* بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری.»<sup>۱۹۳</sup> پسندیدگی «مرغان پرگشوده فرنگ» در این تشبیه نه بر بی نیرنگی بلکه بر بسیار دیدگی و آفاق گردی مدعی استوار بود. تشبیه زنان با حجاب به مرغان محبوس و ناتوان در این قیاس بیانگر پدیداری نگرشی نو به زن خودی بود. در این نگرش آموزش و تربیت زن فرنگی به آراستگی معنوی انجامیده و او را از حجاب بی نیاز کرده بود.

میرزا ابوالحسن در زمینه های دیگری نیز به مقایسه فرنگیان و ایرانیان پرداخت. پس از مشاهده زنان سوارکار آرزو کرد: «ای دریغ چه خوش بودی که سواران ماه سیمای زرین کمر و غلامان تنگ دهان سیمین بر شاهنشاه کشور ایران در این سبز میدان حاضر بودند و از سیر سواری این زنان خورشید فر پری پیکر، طریقه جولان گری آموختندی.»<sup>۱۹۴</sup> آموختن جولان گری، که در نگرش سنتی از جمله غردهای مردانگی بود، از زنان فرنگی بیانگر نگرشی نو به زنانگی و مردانگی بود. اگر زنان فرنگ می توانستند به غلامان «شاهنشاه کشور ایران» رسم تاخت و تاز پیامورزند، در پنداشت میرزا ابوالحسن «زنانگی» نمی توانست عکس «مردانگی» و صفات پرازنده «مردانه» باشد. همچون میرزا ابوالحسن، خدمتکاران ایرانی او که به همراهش به فرنگ سفر کرده بودند فرنگیان را الگویی پسندیده برای پیروی بزرگان ایران پنداشتند. مثلاً یکی از خدمتکاران او پس از مشاهده چگونگی برخورد دولتمردان با «زنان آفتاب طلعتشان» روی به میرزا ابوالحسن کرده گفت: «کاش این شیوه اعیان و اشراف انگلیس در محالک ما نیز متداول می گشت.»<sup>۱۹۵</sup>

۱۹۱. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۳.

۱۹۲. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۳.

۱۹۳. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۳.

۱۹۴. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۲۲۷.

۱۹۵. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۲۴۰.

مقایسه‌هایی اینگونه در سفر نامه‌های دیگر فراوانند. مثلاً در مجالسی که شاهزادگان رضاقلی میرزا، تیمور میرزا، و نجف‌قلی میرزا شرکت می‌کردند، افراد زیادی به دور آنها جمع شده و جوایب حال و احوال آنها می‌شدند. بنا به گفته جیمز فریزر (James Fraser)، که مهماندار شاهزادگان در انگلستان بود، زنی از تیمور میرزا در باره تعداد همسرانش سوال کرد. تیمور میرزا در پاسخ به پرسش شکایت آمیز او به تعدد همسر، روی به مترجم خود کرده، گفت:

به این خانم‌ها بگو که زنهای ایران مانند زنهای انگلیس نیستند که تحصیل کرده و فهمیده و برای شوهرانشان رفیق و شریک زندگی باشند. کاری که از آنها ساخته است فقط این است که چیزی بدوزند و به غلامها امری بدهند و یا غذائی بپزند و حال آنکه خانم‌های انگلیسی از هر حیث آراسته و با داشتن چندین اولاد باز هم زیبا و دوست داشتنی هستند و چون گل شکوفه می‌دهند. آنها بعد از چهل سالگی بیشتر دوست داشتنی هستند تا زنهای ما در بیست و پنج سالگی. بنابراین یک زن انگلیسی مطابق ده زن ایرانی است و ما ناچاریم برای تحصیل کیفیت تعداد را زیاد کنیم. اگر میسر بود یک زن انگلیسی داشته باشیم همان کافی بود.<sup>۱۱۱</sup>

در این مقایسه‌ها هزل گونه که برای ساکت کردن زنان معترض فرنگ بافته شده بود، علم آموزش دلیل ناتوانی زن ایرانی در مشارکت با مردان پنداشته شد. صحافی‌باشی در مقایسه زن ایرانی و فرنگی، زن ایرانی را پر صبر و «کم شهوت» دانسته نوشت: «... کارم گردش کردنست و سیاحت نمودن. آنچه فهمیدم زنهای مشرق زمین صبر و طاقت بیشتر دارند ازین زنها که در مغرب هستند. به اصطلاح آنکه شهوتشان کمتر است.»<sup>۱۱۲</sup> او اگر چه زن ایرانی را کم‌دان می‌پنداشت اما آنان به سادگی گول مردها را نمی‌خوردند:

با وجود هیچ ندانی دخترهای ایران خیلی کم ممکن است فریب خورند و بکارت خودشان را به باد دهند. مثلاً در اینجا زن نداری میل دارد زن بگیرد لهذا هر

۱۹۶. سفر پسران حسبتقلی میرزا به لندن برگرفته از نوشته جیمز فریزر، «ترجمه اصغر فرمانفرمایی قاجار در سفرنامه رضاقلی میرزا»، ۷۸۰.

۱۹۷. صحافی‌باشی، سفرنامه، ۶۲.



شب در بغل دخترکی می خوابد به امید آنکه او را خواهد گرفت. لیکن مواظبت دارند که آهستان نشوند.

در ادامه این مقایسه افزود: «دختر باکره در فرنگستان اکسیر است و دختربازی در فرنگ مثل اینست که شخص در ایران نان و ماست بخورد، ابتدا قباحتی ندارد. تعداد اناث از ذکور بیشتر است.» او که باکره بودن زن را معیار مهمی در انتخاب همسر می دانست، خاطر نشان ساخت: «در این مملکت هر ایرانی که بخواهد زن فرنگی بگیرد کارش ساخته است.»<sup>۱۹۸</sup>

در هنگام دیدار از فرنگ سیاحان به زنان شرقی برخوردده و به مقایسه آنها با زن فرنگی پرداختند. همچون میرزا ابوطالب که در هنگام اقامتش در انگلستان به چند زن هندی و مصری برخوردده بود، میرزا ابوالحسن نیز در سفر نامه اش چندین بار از دیدار با زنی شیرازی که برای آموختن انگلیسی به لندن آمده بود یاد کرد. در گزارش نخستین دیدار با زن ایرانی نوشت:

زن ارمنی شیرازی که مستر اسمیت [Niclas Hankey Smith] بالیوز بندر ابوشهر پیش از این بوده و شوهر او حال در بمبئی است و زن مذکور را برای یاد گرفتن زبان انگریزی به لندن فرستاده؛ زن مذکور با خواهر شوهر خود و يك زن دیگر بدیدن آمده.<sup>۱۹۹</sup>

او درباره زن شیرازی نوشت: «زبان فارسی خوب حرف می زد و افسوس از شیراز می خورد و دو سه شعر از حافظ خواند و مذکور کرد که در زمستان در این شهر آفتاب نیست و خواهر شوهر او سی و پنج سال عمر داشت و هنوز شوهر نکرده بودند. . . . زن شیرازی نیز در گفتگوهایش به مقایسه رسم ایران و فرنگ پرداخت:

در این صوب به خلاف ایران که به سن پانزده سال دختر شوهر می کند، در اینجا سی سال و بیشتر دختر هست که شوهر نمی کنند و اگر تا پنجاه سال هم شوهر او نکند او را میس [Miss] می گویند یعنی دختر و دختر پنج ساله را

۱۹۸. صحافباشی، سفرنامه، ۶۲.

۱۹۹. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه (نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پته)، ۴۵ الف.

میس می گویند.<sup>۲۰۰</sup>

میرزا ابوطالب در چند مورد از زنانی هندی و مصری یاد کرد که در فرنگ دیده بود. در مورد زنی از شرقای هند که همسر مستر دیکریل بود نوشت: «زن مذکور سفید رنگ و از بیست سال در آن ملک است، او را در لباس و تشست و برخاست و زبان دانی بلکه هر چیزی مثل بانوان فرنگ یافتیم.»<sup>۲۰۱</sup> او همچنین یادی از «نور بیگم» که همسر جنرال دو باین (General De Boigne) بود کرد که «در لباس و زبان و هر چیز شبیه به زنان فرنگ است.»<sup>۲۰۲</sup> در هنگام سفر در شهر «آونیون» (Avignon) در فرانسه او با زن «مردانه صفت» مصری آشنا شد: «این زن نصرانیه، جوان، صاحب جمال، خوش چشم و مو و کشیده قامت بود. به زبان عربی و زبان فرانس سخن می گفت.»<sup>۲۰۳</sup> او در شهر مرسیل نیز به چندین زن مصری برخورد کرد و در مقایسه آنها با زنان «مرسیل» و «پاریس» که «هیچ بر دل نخورند» نوشت: «زنان مصری، که در این شهر به کثرت می باشند، و وضع و لباس ایشان بسیار پسند آمد؛ به حدی که در حسن چشم و قامت، گردی اندام، می توانم گفت، که سرآمد عالم هستند.»<sup>۲۰۴</sup> آنچنان که از این شواهد بر می آید زنان ایرانی، هندی، و مصری در قرن هجده و نوزده به دلایل گوناگون به اروپا سفر می کردند. متأسفانه از چگونگی احوال آنها اطلاعات چندانی در دست نیست. میر عبداللطیف شوشتری در سفر نامه خود، پس از ذکر مواردی از ازدواج هندوستانی ها با انگلیس ها یاد آور شد که «آری بردن زنان از هندوستان به انگلستان ممنوع است و در این تشدد کنند و گویند این امر موجب تضییع نجات و اغتشاش انساب است و زنان هندی را آنقدر توقیر نکنند.»<sup>۲۰۵</sup> گویا افزایش رفت و آمد زنان اروپایی به هندوستان باعث تشدید برخوردهای نژاد

۲۰۰. میرزا ابوالحسن، حیرت نامه (نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پتته) ۴۵ الف.

۲۰۱. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۱۷۳.

۲۰۲. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۱۷۳.

۲۰۳. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۳۲۲.

۲۰۴. میرزا ابوطالب، مسیر طالی، ۳۲۵.

۲۰۵. میر عبد اللطیف شوشتری، تحفة العالم و ذیل التحفة سفر نامه و خاطرات میر عبداللطیف خان شوشتری، به کوشش صمد موحد (تهران: طهوری، ۱۳۶۳)، ۲۹۵.

پرستانه شده و بدین دلیل مردان انگلیسی از ازدواج با هندیان اجتناب کنند.<sup>۲۰۶</sup> اما این پرهیزکاری دوجانبه بود. مثلاً میرزا اعتصام الدین پیشنهاد استادی زبان فارسی در دانشگاه آکسفورد و ازدواج با زنی انگلیسی را رد کرده نوشت: «مرا غریبی وطن بهتر از امیری اینجاست و زنان گندم گون هندی را بهتر از پری رویان ولایت است.»<sup>۲۰۷</sup>

سفرنامه هایی که تاکنون بررسی شدند نقشی از فرنگ را بر می نمایانند که آمیزه ای از واقعیت و خیالپردازی های مردان سیاح بود. تصویری که آنها از زنان فرنگ در انداخته بودند تصویری اعجاب انگیز و احترام برانگیز بود. همزمان با شکل گیری تصویری مقبول از زن فرنگی، تصویری نیز پرداخته شد که اگر چه شهوت انگیز بود نمونه ای مقبول نبود. این تصویر از زن فرنگ همچون مترسکی برای اخطار به مؤمنان بکار گرفته شد. سازندگان و پرداختگران این نقش به شکلی شهوت انگیز به مبارزه یا زنان شهوتران فرنگ پرداختند. در این قبیل نوشته ها زنان فرنگ بی عفت و بی عصمت، شهوتران و هرزه جلوه یافتند. این نقش که به تدریج زمان از گزارشهای اغراق آمیز از مجالس رقص، بالماسکه و پارکها و عشرتکده ها به هم بافته شد کم کم به واقعیتی انکارناپذیر در نگرش ایرانیان نسبت به زنان فرنگ تبدیل شد. گزارشهای سیاحان در نقل قولهای پی در پی به شواهدی عینی از فساد و فحشا

به زنان بی حجاب فرنگ بود، از جانبی هوس سفر به فرنگ را در میان داده و از جانبی دیگر سد راه سفر زنان به «کنفرستان» شد. ابراهیم که در سال ۱۳۱۴ هـ / ۱۸۹۶ راهی فرنگ شده بود، اعتراف کرد: نامه نوشت بجز تعریف چیز دیگری نبود و هر کس شنید به هوس هوس اما هوسی مردانه برای مصاحبت با «پری پیکران فرنگ» بود. شهوت انگیزی که از فرنگ ساخته شده بود، مسافرت زنان به فرنگ دیده انگاشته می شد و این نگرش همچنان به قوت خود باقی است. توانسته بود که در قرن هفدهم چندین بار به اروپا سفر کند و میرزا

۲۰۶. در این باب

East, 1718 Michigan

Billie Melman, *Women's Orient: English Women and the Middle East, 1718-1918: Sexuality, Religion and Work* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1992).

۲۰۷. اعتصام الد

بن، شکرنامه (نسخه موزه بریتانیا)، ۱۵۰ الف.

۲۰۸. صحافیاش

سفرنامه، ۴۸.

ابوالحسن ایلچی ایران نیز در سفر دوم خود در سال ۱۸۱۹ به فرنگ همسر چرقبزش را به همراه برده بود، در نیمه دوم قرن نوزده اینگونه مسافرتها حتی برای همسر ناصرالدین شاه نیز ناپسندیده بود.

میرزا فتاح گرمرودی یکی از نخستین فرنگ دیدگانی بود که نگران آینده اسلام و ایران شده بود. فرنگی را که پیشینانش همچون «بهشت» یافته بودند او «بتسامی اوصاف ذمیه» و «احوال خراب و اوضاع ناصواب» مبتلا یافت.<sup>۹۹</sup>

میرزا فتاح که در سال ۱۲۵۵ هـ / ۱۸۳۹ م به همراهی حسین خان آجودان باشی به فرنگ سفر کرده بود، پس از بازگشت از فرنگ در سال ۱۲۵۸ هـ / ۱۸۵۲ م به تحریر شب نامه میرزا فتاح که بیانگر «اوضاع و احوال نسوان» فرنگ بود پرداخت. پس از مقدمه ای کوتاه در باره، مأخذ شب نامه نوشت:

در این محالک فسیحه المسالك عموماً زن و دختر بی تنبان و چادراند و دائماً خواهان کوبنده قادر، ضعیفه مستوره تایاب و نادرست و همه در انجاس مرام مردم استاد ماهر، همیشه بلهو و لعب معتادند و از رنج و تعب آزاد، در اجرای عرض حریف دائماً جسورند و ظریف و در حفظ عرض خود غالباً عاجزند و ضعیف، شب و روز با زمرة بوالهوس مأنوسند و بیک باره از کف نفس و ناموس مایوس.<sup>۱۰۰</sup>

در اینجا میرزا فتاح «بی عجابی» زنان فرنگ را «بی تنبانی» آنها فرض کرده و این دو را با خواسته جنسی پیوند داد. در این نقل قول کاربرد سه مفهوم «ضعیفه»، «مستوره» و «مردم» جایز اهمیت است. «ضعیفه» و «مستوره» که هر دو اسم مفعول و تونگر صفت مؤنث «ضعیف شده» و «پوشیده شده» اند جایگزین و معادل «زن» بکار برده شدند. به همین سان «پرده نشین»، «مخلره» و «عورت» که هر يك صفاتی خاص هستند به جای صفت عام جایگزین زن و صفت تمامی زنان پنداشته می شد. سیاحان ایرانی گهگاهی نیز همین صفات را که بیانگر موقعیت خاص زنان در جامعه ایرانی - اسلامی بوده است برای نامبردن زنان فرنگ نیز بکار می بردند. مثلاً میرزا ابوالحسن همسر پادشاه انگلیس را به احترام «آن مستوره»

۲۰۹. گرمرودی، «شب نامه»، ۹۶۲.

۲۱۰. گرمرودی، «شب نامه»، ۹۴۹-۹۵۰.

خواند. <sup>۱۱۱</sup> در نقل قول مذکور میرزا فتاح اما «مردم» را که نمونگر جمع زنان و مردان است جایگزین جنس مذکر نمود. این کار برد بدیعی نبود. در مواردی همچون «جوانان» و «ملت» که در برگزیده زنان نیز باید باشد، «جوانان» و اعضای «ملت» همه مرد انگاشته می شدند. <sup>۱۱۲</sup> بدیگر سخن، زنان از جمع همگانی «جوانان» و

۱۰۴

۱۰۴

در «شبه نامه»، میرزا فتاح از «شبه نامه» ای، از منقبات ناپسندیده یا آزادی زنان فرنگ نمایان است:

بیا بیور و هیچکس باورید  
زنان فرنگ نمایان

از شیوه عصمت و مستوری بس عاریند و در انجراح مطالب  
جوی، از دام عفت آزادی رسته اند و از قید عصمت باستانی  
رجال فوق الغایه راغب اند و بغنج و دلال بی اندازه طالب، بآز  
و بخود سری تشکر، داد و دهش کار آنهاست و عذر و پوزش

مشتری بغایت  
جسته، برصالح  
زادی تفاخر دارند  
نهار آنها. <sup>۱۱۳</sup>

در این گزارش او بی حجاب بودن و «میل مفرط به جماع»  
معلول پنداشت و بی حجابی را پیامد آزادی از «دام عفت» و  
برشمرد. در این منطق کلامی، در «دام» و «قید» بودن زنان نشا  
«عفت» و «آزادی زنان» را طبیعه دار بی قید و بندی و بی عصمتی  
پنداشت. گزارش میرزا فتاح گزارشی از واقعات اتفاقیه نبوده بلکه  
ورزانه بود و از نگرش و بینش او و زمانه اش حکایت می کند.  
چادری زنان مستطاعی شهوت پرستی آنها بوده و بدین خیال «جه  
الاشترک زنان با هم این است که همه آنها میل مفرط به جماع دار  
همدیگر نزاع . . .» <sup>۱۱۴</sup>

را رابطه علت و  
قید عصمت  
نند «عصمت» و  
و بی عفتی آنها  
لکه روایتی سخن  
در نگرش او بی  
جامعه و مابه  
ند و از برای آن با

آنچه را که دیگران با شگفتی و افسوس از مجالس رقص  
هوسمدانه نقل کردند، میرزا فتاح با ژستی عابدانه و کلامی شهوتمند

و گام زدن یاران  
انه چنین گزارده:

۲۱۱- میرزا ابوالحسن، حیرت نامه، ۱۶۵.

۲۱۲- افسانه نجم آبادی، «دگرگونی زن» و «مرد» در زبان مشروطیت، نیمه دوم  
(۱۳۷۴): ۷۲-۱۰۵.

بگر ۲: ۲ (تایپستان)

۲۱۳- گرمرودی، «شبه نامه»، ۹۵۱.

۲۱۴- گرمرودی، «شبه نامه»، ۹۵۱.

خلاصه، اغلب اوقات زنان رعنا و دختران زيبا با مردان و امردان بيگانه متحد و بيگانه بوده في الليل و النهار والعشي والابكار، گاهي در مجالس ضيافت هاي بال، بي كلال و ملال و زماني در قاشاخانه و قهوه خانه و قهقهه خانه با چنگ و چفانه و دمي در كوچه و بازار و باغچه و گلزار و صحرا و سبزه زار با حرفان هوشيار و اواني در ميدان و دكان و خيابان و گلستان و چمن و بستان، شادمان و خندان بوده استراحت ميكنند و هم راز و هم داستان شده لذت ميبرند، و صحبت ها مي نمايند و راه ميروند و روزگار مي گذرانند، بوضعي كه دختران دوشيزه با پسران نورسيده انيسند و زنان حريف ديده با مردان كارآزموده جليس، آني مدهوش گردند و زماني بيهوش، دمي لايشعرند و خراب و گاهي مشغول امر ناصواب، هر وقت بهوش آيند از عالم سرخوشي سرايند و بوضع بيهوشي گرايند.<sup>۲۱۵</sup>

در اينجا نگاه شهوتمند ميرزا فتاح تفاوتهاي ميان آداب همنشيني در ضيافت بال، قاشاخانه و قهوه خانه و قهقهه خانه را ناپيده گرفته و زنجيره اي كلامي پرداخت كه در آن همنشيني زن و مرد تداعي «امر ناصواب» مي كرد. نگرش ادب ناموخته ميرزا فتاح كه همسخني و همگامي زن و مرد در هر مكاني را هماغوشي مي پنداشت، و بدين دليل زنان فرنگي را داراي «ميل مفرط به جماع» مي انگاشت، سرچشمه احاديث عجيبی است كه در شب نامه آورده است. از جمله خيالبافته هاي او يكي قرابت زنان با سگان بود:

والعجب - بعضی از زنان عفيفه و نجيبه با سگان انيس اند و جليس و دائماً رفيقند و مونس و هر يك هميشه دو قلاده سگ دارند كه يكي از آنها كه توله سگ است و ديگري كوپك (،) اما شغل سگ توله بنا بر عادت در وقت حاجت فرج عفيفه را هر قدر كه خواهش اوست مي لیسد و هنگام ضرورت و غلبه شهوت زبان بانديرون برده مكرر حركت مي دهد تا اينكه نجيبه را بسبب انزال آرام و فراغت حاصل شود . . . و اما كوپك، با آنها هم پوز و بك بعد از آنكه خانم شوخ و شنگ خود بخود لنگ را بالا برداشت، بدون كومك و بي تأمل و درنگ جماع قشنگي راه انداخته رفيع دلتنگي مينمايد و اعتقادشان اين است كه جماع سگان بسبب بطوه انزال بمراتب از جماع رجال خودشان بهتر و خوشتر

است.<sup>۲۱۶</sup>

میرزا فتاح، که مردان فرنگی را عنف و ناتوان و قوانین آن ملت را دلیل جسوری زنان می پنداشت، در علت یابی امر مذکور نوشت:

تعجب این است که شوهر زن هم باین معامله راضی و ممنون است و حق دارد. چرا که در این ولایت بعلمت کثرت شهوت زنان يك مرد آن قدر توان و قوت نخواهد داشت که يك زن را به تنهایی راضی کرده از عهده خواهش او حسب الواقع برآید، آنوقت هرگاه زن با دیگری ساخته هر چه خواسته باشد بگیرد بدهد یا اینکه بعلمت نجابت و استغنائی طبع هیچ نگیرد و بدهد موافق قانون ملت شوهر بیچاره را اختیار چندان نخواهد بود که او را سیاست نماید، پس در این صورت شوهر باغیرت بسیار ممنون است که سگ این معامله را عوض رجال همسایه و جهال کرچه با مستوره نموده آتش شهوت او را ساکت نماید، اگر پای انصاف و مروت میان آید شوهر زن تقصیر چندان نخواهد داشت.<sup>۲۱۷</sup>

این روایت شباهت بی نظیری به «داستان آن کنیزک که با خر خاتون خود شهوت میراند و او را جماع آدمیان آموخته بود» که در مثنوی معنوی مولوی آمده است دارد.<sup>۲۱۸</sup> داستان مثنوی از «وقور شهوت» و شب نامه از «کثرت شهوت» حکایت می کند. این دو داستان پیش از آنکه بیانگر واقعیتی عینی باشند نمایانگر «فکرت مردان» شهوتمند است.<sup>۲۱۹</sup>

اگرچه در این روایت میرزا فتاح ناتوانی جنسی مردان فرنگ را دلیل مقاربت زنها با سگان پنداشت، اما او خود را از قول میرزا حسین خان آجودانباشی به شوخی پرتوان جلوه داد. برای بیان این امر میرزا فتاح به نقل حکایت مهمانی بی پرداخت که بیانگر سوء تفاهمات فرهنگی اوست. او که «در گوشه مجلس از همه کناره کرده» بود توجه یکی از زنان را جلب کرد. آن زن جویای دلیل گوشه گیری او شد. میرزا فتاح از

۲۱۶. گرمرویدی، «شب نامه»، ۹۵۵.

۲۱۷. گرمرویدی، «شب نامه»، ۹۵۵، ۹۵۶.

۲۱۸. جلال الدین رومی، مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی (الکهنه: مطبع منشی تول کشور، ۱۹۱۳)، دفتر ۵: ۴۵، ۴۶.

۲۱۹. «فکرت مردانه» را از رومی، مثنوی معنوی، دفتر ۵: ۲۴، برگرفته ام.



این پرسش زن چنین استنباط کرده بود که او دل نگران است که چرا میرزا با زنان در نمی آمیزد. در ادامه این گفتگو آجودان باشی که ریاست هیئت ایرانی را بر عهده داشت اظهار کرد: « شما از احوال فلائی غافل هستید که چقدر خوش گذران و زنده دل است. من جمله بیست نفر زن معقوله در ایران دارد اکتفا به آنها نکرده به فرنگستان آمده. »<sup>۲۲۰</sup> میرزا فتاح در ادامه نوشت: « آنها به حرف آجودان باشی اعتبار کرده بی اختیار پیش آمدند و دور مرا مثل بنات النعش گرفتند و هر يك به زبان و بیانی که داشتند گفتند که ظن ما در حق تو این نبود که بیست تا زن را نگاه توانی داشت. تعجب است که چگونه از عهده آنها بر می آیی و چه طور با آنها سلوک نموده پس میری. این حال از تو محال بنظر می آید. » میرزا در جواب گفت:

زنان ایران مثل شما متلف و مسرف نیستند بلکه قانع و منصف هستند و محل تعجب هم نیست چرا که شما معاینه می بینید که يك خروس از برای سی قطعه مرغ کفایت میکند، معلوم است که آدمی کمتر از خروس نخواهد بود. . . .<sup>۲۲۱</sup>

آنچه که در این داستان با اهمیت است اظهار نظر آجودانباشی است که حکایت از تبدیل فرنگستان از « سرزمین بهشت آیین » به عشرتکده ای برای دلستانی مردانی که به زنان خود « اکتفا نکرده و به فرنگستان آمده [اند] » می کند. میرزا فتاح تماشاخانه های فرنگستان را « مجمع زنان قحبه و فساق و مرجع مردان کارآموده و قوساق » گزارش داد که در آن « قرار معامله و مدار معاوضه » می گذارند.<sup>۲۲۲</sup> او فاصله بین دو صحنه نمایش را که پرده می افتد و تماشایان از جای خود بر می خیزند فرصتی برای دیدن « پرده عصمت » رقصان پنداشت:

هر زن و دختری که در فن رقص و خنیاگری مهارت کامل داشته، در شیوه دلربایی استاد قابل باشد، بعد از ادای پاره [ای] حرکات عجیبه، هنگام رقص و غریبه، بکرات پای در زمین محکم داشته پای دیگر را آنقدر بالا بر میدارد که مالحت از هر طرف نمایان شده، حرفان سلیقه جو از هر سو بر می کشند و از

.....

کنان، الوان الوان، برگ گل افشان می کنند، مباشرین آنها در زمان پرده را می اندازند و خانم رقص کننده و حریف دیده فی الفور مستور و پنهان میشود تا دفعه دیگر که پرده برمیدارند حریفان گل افشان از در دیگر درآمده در [حجرات واقعه] در پس پرده پرده عصمت او را میدرند و بهمین دستور آنها برای دادن و گرفتن پول گاهی مستورند و زمانی مسرور.<sup>۲۲۳</sup>

در این حکایت راوی پس و پیش رفتن پرده و واقعات اتفاقیه پیش و پشت صحنه را با رفت و آمد نمایشگر و تماشاگر به هم پیوسته و حکایتی شهوتزا و «باورکردنی» برای خوانندگان و شنوندگان این روایات آفرید. باورکردنی بودن این حکایت به بینش مشترک راوی و خواننده / شنونده بستگی داشت. در این بینش رویدادهای پس پرده، مقاربت نمایشگر و تماشاگر، که پیوستگی روایت را ممکن می سازد، علت برپایی مجلس رقص پنداشته شد. این حکایت همچون دیگر حکایات میرزا فتاح حاکی بینش و نگرش شهوتمند و هنوز رایجی است که رقصیدن زن را نشان بدکارگی او می پندارد.

در روایتی دیگر میرزا فتاح به نقل سرگذشت مردی که زنی «بدگل و بد شمایل داشت» پرداخت. شوهر از زن خود آنچنان در عذاب بود که «راضی بود مدتی

در آنجا که شوهر از زن خود آنچنان در عذاب بود که «راضی بود مدتی

نرسد.»<sup>۲۲۳</sup> شوهر با «این طوق لعنت» از آنجهت که «در ملت آن

زیاده از يك زن نمیتواند بگیرد و نگاه دارد ناچار تن به قضا داد

این روایت که در نهاد حاکی مزایای رسم چند همسری است با

که با همسرش همخوابگی کرده و در ازای آن از او اجرت می

میرزا فتاح علت تداوم این رابطه زناشویی را رسم ناپسند تک

در حکایت دیگری که همچون اخطار به زنانی است

برمیگزینند، میرزا فتاح به شرح رابطه مردی انگلیسی با همس

نها مبرهن است که مرد

ده متحمل می شد.»<sup>۲۲۵</sup>

برخورد شوهر به مردی

ستاند به پایان رسید.<sup>۲۲۶</sup>

همسری پنداشت.<sup>۲۲۷</sup>

که همسر فرنگی

«یک نفر سرتیپ دولت

- ۲۲۳. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۷۰.
- ۲۲۴. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.
- ۲۲۵. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.
- ۲۲۶. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.
- ۲۲۷. گرمرودی، «شبنامه»، ۹۵۶.

عثمانیه» پرداخت. در این حکایت مرد انگلیسی زن مسلمان را گول زده او را به قبول دین عیسوی مایل کرد:

سزاوار این و مصلحت چنین است که تو هم دین و آئین عیسویه را اختیار کرده مرا به شوهری قبول کنی تا اینکه هر دو به عیش و کامرانی با هم زندگی کرده به سیاحت بمالك فرنگستان رفته، لذتهای جاودانی حاصل کنیم و اوضاع تماشاخانه ها و آزادی و کیفیت معموری و آبادی فرنگستان را زایدالوصف اظهار و بیان ساخت. تا اینکه زن بمقاد هن ناقصات العقل، بمخدعة حریف بازی فریب خورده از دین خود برگشت و به دین ملت عیسوی پیوست . . .<sup>۲۲۸</sup>

شوهر مراتب این امر را به امنای دولت گزارش داد و «حسب الحکم وزرا مقرر گشت که حریف انگلیس و زن پر تلبیس هر دو در دیوان خانه حاضر شوند.»<sup>۲۲۹</sup> مرد انگلیسی پیام فرستاد که «چون حرمت زنان در میان ملت ما بسیار منظور است پس در این صورت به عهده وزیر دیوان خانه لازم است که حین ورود و دخول استقبال و تواضع نمایند والا من و زن در دیوانخانه دولت عثمانی حاضر نخواهم شد.»<sup>۲۳۰</sup> در ادامه میرزا فتاح نوشت: «به علت این که اهل انگلیس در هر جا آزاد و مطلق العنان می باشند، بنابراین وزیر دیوان بالضروره راضی به تواضع و استقبال گردیده مرافعه کردند.»<sup>۲۳۱</sup> در این حکایت مرد انگلیسی وزیر دیوان عثمانی را به «تواضع و استقبال» زن مجبور کرد و در نهایت نیز زن سرتیپ را «نگه داشته تصرف دایمی نمود.»<sup>۲۳۲</sup> در این حکایت میرزا فتاح خطر آزادی زنان و اشاعه رسوم فرنگیان را گوشزد کرده و «فی الوصیة و الاستدھا» رساله شهوتمند شبنامه را چنین به پایان برد:

پنده کمترین که احقر مخلوقین و اقل مسلمین است به حکم تکلیف ملت و آئین مذهب خود با کمال جسارت و جرئت عرض و از خاک پای سلاطین معدلت

۲۲۸- گمرودی، «شبنامه»، ۲۲۹.

۲۲۹- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱.

۲۳۰- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱.

۲۳۱- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱.

۲۳۲- گمرودی، «شبنامه»، ۹۸۱-۹۸۲.

آئین و خواقین ایران زمین و ارباب مکنت و متمولین، خاصه از کافه علمای راشدین و قاطبه شیعیان و مسلمین، همینقدر استدعا مینماید که مادام الدهر از این گروه ناپکار احتراز کرده همیشه پرکنار باشند و به تقریر و تحریر و حیل و تزویر آنها هرگز اعتماد نکنند که هنگام فرصت بی سبب و جهة مخرب دین و ملت و مضيع آئین شریعت اند تا باخذ مایعرف مسلمین و تصرف ملک ایران چه رسد<sup>۲۳۳</sup>

با فزونی یافتن مداخلات انگلیسیها در امور سیاسی ایران و گسترش اصلاحات سیاسی، آموزشی، و قضایی «روسای ملت» که منافع خویش را در خطر می دیدند این هشدار میرزا فتاح گرمرودی را اساس تبلیغاتشان بر علیه ترقی خواهان و بهسازان اجتماعی و سیاسی قرار دادند. در این تبلیغات زن فرنگی به متوسکی برای هراساندن مردم و مبارزه بر علیه نواندیشان تبدیل شد. نگرانی تقلید زنان ایرانی از آزادی و سر برهنگی زنان فرنگ شیرازه این تبلیغات را فراهم آورد. جالب اینجاست این تبلیغات از آنجهت که به زبانی شهوقند مردان را به هراست از غیرت و عفت و عصمت خویش فرا می خواند مقبولیتی خاص داشت. رساله ناصریه نوشته حاج محمد کریم کرمانی یکی از جالبترین نمونه های این گونه تبلیغات در پیوند خطر سیاسی تسلط فرنگیان با نگرانی از آزادی زنان می باشد. محمد کریم خان که از طریق «یکی از اکابر که به لندن رفته و پناه به دولت انگلیس برده بود» با اوضاع فرنگ آشنا شده بود بر این عقیده بود که «هر کس ایشان را دوست داشت خدا را دشمن داشته چرا که خدا فرنگیان را دشمن می دارد. و اگر فرضا کسی گوید که خدا ایشان را دوست می دارد که اول کفر اوست و اول انکار مر قرآن و پیغمبر و آل پیغمبر را.»<sup>۲۳۴</sup> کرمانی بر آن بود که انگلیسیان «برای تسخیر بلاد ایران و مقهور کردن مسلمانان و سلطنت در این سرز و بوم» می آیند.<sup>۲۳۵</sup> اگر فرنگیان بر ایران مسلط شوند مساجد را به کلیسا بدل کرده و بر گلدسته ها که هزار سال اذان می خوانده اند «ناقوس بپاویزند و برای تبرک بزعم خودشان پنبه بشرب بزنند و بر در و دیوار مساجد بمالند.»<sup>۲۳۶</sup> محمد کریم خان که تسلط فرنگیان را با اختیار در کف زنان افتادن یکسان می پنداشت،

۲۳۳. گرمرودی، «تسبیحنامه»، ۹۸۲.

۲۳۴. حاج محمد کریم خان کرمانی، رساله ناصریه (کرمان: انتشارات فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸)، ۲۸۲.

۲۳۵. کرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۷.

۲۳۶. کرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۸.

روی به مردان مسلمان و غیرتند کرده گفت:

آیا هیچ مسلمی راضی می شود که اختیار در دست زنان بی شعور باشد که هر جا خواهند بروند و با هر کس خواهند بنشینند و هر وقت خواهند از خانه بیرون روند؟ اینها هنوز بر ایران مسلط نشده حکم می کنند که زنان از مردان رو نگیرند. آیا هیچ مسلمی راضی میشود که زن او آرایش کرده در میدانها بر سر دکانها بنشیند و به قاشاگاه برود؟ و آیا هیچ مسلمی راضی می شود که در بازار مسلماتان چندین دکان شراب فروشی باشد و هر کس می خواهد علاتیه بخرد و بخورد از زن و مرد و منعی نباشد و زینت کند و بیاید در بازار شراب بخرد و بخورد و مست بشود و در بازارها و میدانها و صحراها و باغها با حال مست بگردد و با الواط و اویاش بنشیند و آنچه میخواهد بکند [؟] نعوذ بالله.<sup>۳۷</sup>

او «ولایت آزادی» شدن ایران را با از دست دادن اختیار زنان پکسان قلمداد کرد:

آیا هیچ کس راضی میشود که اسم آزادی بر سر مردم بگذارند و هیچ کس صاحب اختیار دخترش و زنش و پسرش و غلامش و کنیزش نباشد. هر جا میخواهند بروند و هر کار میخواهند بکنند و با هر کس میخواهند بنشینند و در هر مجلس شرابی که خواهند حاضر شوند و با هر لوطی بخواهند بنشینند و نتواند حرف بزند که فلان کافر حکم کرده که ولایت آزادی باشد.<sup>۳۸</sup>

در منطق کلامی او آزادی ایران به برکنده شدن اساس اسلام می انجامید:

دیگر آنکه این پلهوسهای بچوانی و جهالت و دولت مغرور که طالب سرخ و زرد و رسم جدیدند وقتی که ندای آزادی بشنوند جمیعا خود را بشکل و صورت فرنگی بیارایند و مجالس و محافل پرسم آن گنار بسازند و رسم نشست و برخاست و سایر خصال خود را بر نهج آنها بکنند و بکلی از اسلام و رسوم اسلام

۲۳۷. گرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۸-۲۸۹.

۲۳۸. گرمانی، رساله ناصریه، ۲۸۹.

کرمانی بر آن بود که با به «سنت و سیرت» فرنگیان در آمدن مردم، «آن اشرار» «بر رقاب مسلمانان مسترولی» خواهند شد: «والله العلی العظیم که اگر بفهمند اهل ایران باید راضی باشند به دولت اسلام اگر چه آسیاب بر تخم چشم ایشان بگرداند و میخ بر فرق ایشان بکوبند.»<sup>۲۳۹</sup> با پیسوند آزادی ایران و آزادی زنان به سرتگونی اسلام، او تحمل هرگونه حرکت نامشروع از طرف دولت را واجب شمرد. این بینش حاج محمد کریم کرمانی سابقه ای طولانی در فرهنگ سیاسی ایران داشت. تنها تفاوتش با پیشینیان بر این بود که این بار پیکر زن فرنگ به مترسکی برای حفظ استبداد سیاسی و دینی تبدیل شد.

هدف غنائی کسانی که زنان فرنگ را به مترسکی تبدیل کرده بودند هراساندن هموطنانی بود که با نگرش به فرنگستان به بازنگری رسوم و عادات خودی می پرداختند و بهسازی امور را می طلبیدند. در این مترسک سازی، روایت‌های شهوت انگیز از مجالس رقص و بال و «تفصیلات رفیق بازی و جنده بازی» را که «هرکس به فرنگستان رفته به رأی العین دیده و هرکس که نرفته و کتابهای آنها را خوانده مثل دیدن میداند» به واقعیت انکارناپذیری برای نشان دادن برتری سنت فرهنگی و سیاسی خودی بکار گرفته شد.<sup>۲۴۰</sup> در این زمینه حجاب زن به سپری در مبارزه با دگراندیشان تبدیل شد. مثلاً علی بخش میرزای قاجار (ت. ۱۲۵۸ هـ / ۱۸۳۸ م.) در کتاب میزان الملل که در سال ۱۳۰۵ / ۱۸۸۷ نگارش یافت نوشت: «یکی از جمله مسائلی که ملت اسلام با جمیع ملل که حال در دنیا هست اختلاف دارد حجاب و عصمت است. دلیل نیارم خود انصاف ده کدام يك بهتر است؟ محبوب و مستور بودن زنها از مردها و این جوانان شهوانی به عصمت نزدیک و از مفسده دور است یا مکشوف و بی حجاب بودن آنها [؟] تا چشم نبیند دل مفتون نگردد. اگر مجنون کور بودی حسن لیلی را چه دانستی؟ چشم است که دل را مفتون کند و عاقل را مجنون. مشهور است «شنیدن کی بود مانند دیدن».<sup>۲۴۱</sup> در این منطق عصمت و حجاب و بی حجابی و بی عصمتی

۲۳۹. کرمانی، رساله ناصریه، ۳۸۹.

۲۴۰. کرمانی، رساله ناصریه، ۳۸۵.

۲۴۱. علی بخش میرزا قاجار، میزان الملل به کوشش جلال الدین محدث (بی جا): مطبعه اسلامیه، ۱۳۲۴، ۸۷.

۲۴۲. قاجار، میزان الملل، ۸۵.

پیوندی ناگسستنی یافتند. بی حجابی زنان دلیل رواج «جنده بازی» و «آتشک» و کوفت و سوزاک» و دیگر ناپسامانی های خیالین فرنگ قلمداد شد: <sup>۲۳۳</sup> «مفسده ها و دوئل ها [duel] که جنگ طیانچه باشد در فرنگستان از همین نقره ناشی است. حجاب که نیست دخترها و زنهای جوان خوشگل آرایش کرده با جوانان شوخ و سرخوش در مجالس پال دست بدست هم داده مشغول رقص می شوند. شوهر مسن بیچاره اش مست در گوشه ای نشسته و زن جوان خوشگلش با جوانان مشغول عیش و نوش است نه می تواند زن را منع نماید و نه به وعنا جوانان بحثی دارد. بیچاره خون دل می خورد و تحمل به دیانت میکند.» <sup>۲۳۴</sup> پس از «اشاره به پاره ای از مفسد بی حجابی»، علی بخش میرزا به مسلمانان مژده داد: «تفس و روحم به فدای این چنین پیغمبری باد که با طرح يك مسئله و از امر به يك فرمان چقدر حفظ خون و مال و عرض و ناموس امت را فرمود و جوانان را از این هرزگیها و ریختن خون یکدیگر بازداشت و علم تمدن و معقولیت را برافراشت.» <sup>۲۳۵</sup>

در این بافت گفتاری رابطه ساده ای بین بی حجابی زنان و بی غیرتی (دیانت) مردان برقرار بود. در زنجیره ای بهم پیوسته فرنگستان دارالفساد بی حجابی و بی عصمتی زنان و بی غیرتی مردان و ملت متمدن اسلام علمدار حجاب و عصمت زنان و باغیرتی مردان پنداشته شد. غیرت مردان به حجاب زنان وابسته شد و بی حجابی زنان به نامردی مردان پیوند یافت. به علت این پیوند ذهنی بین حجاب و مردانگی بود که شیخ الرئیس قاجار «تمدن طلبان . . . فرنگی مشرب دو رنگی مذهب» را که «بین الکفر و الایمان مرتبه ثالثه دارند و هزار مفسده و حادثه در اعراف برزخ و اطراف دوزخ متمایلاته راهی می پویند» مخنث و «هیز» نامید: <sup>۲۳۶</sup> «بعضی از تربیت شدگان و تمدن طلبان شترگاو پلنگ لقبان که بر حسب صورت مسلمانند و از معنی اسلام دور . . . بالجمله دست بدست متاثرانه میمالند و محترمانه مینالند که عالم اسلامیت از حظوظ انسانیت بی نصیب ماند و از قافله ترقی علم و ادب به مراحل

۲۴۳. قاجار، میزان الملل، ۱۱۷.

۲۴۴. قاجار، میزان الملل، ۸۵۸۶.

۲۴۵. قاجار، میزان الملل، ۸۷-۸۸.

۲۴۶. شیخ الرئیس قاجار، الحاد اسلام (پهتی): گلزار حسنی پرس، (۱۳۱۲)، ۱۹، ۲۱. به قول برهان قاطع هیزه یکسر اول بر وزن حیز است که مخنث و پشت پایمی باشد...» (برهان قاطع، ۲۴۰۶-۲۴۰۷) محمد مصین می افزاید که فارسی کابلی هیزک «اخته را گویند.» (برهان قاطع، یادداشت # ۱، ص. ۲۴۰۷).

شتی عقب افتاد به این معترض با کمال ملایمت میگوئیم ما در اصل تشخیصی مرض و تلخیص غرض آنچه شما تحقیق کرده اید تصدیق داریم بلکه بی ادبی نباشد غالباً مردان اهالی اسلام هم مانند زنانشان به هیز نه شیر ماده دارند نه شیر نر. پس مانند کاروان علمند \* چون رانده آستان علمند»<sup>۲۳۷</sup> برخلاف کسانی که بر آن بودند «اجازت رسمیه داده شود که زنان اسلام هم گشاده رو فتاده مو می هر هفت بلکه هفتاد کرده از پس پرده با فراغت هال به رقص و هال آیند و نقص و هال گیرند، فوراً اسلام هم مثل سائر ملل خارجه مجمع بدائع خواهد شد و منبع صنایع»، شیخ الرئیس پنداشت دیگری داشت. او بر این رای بود که «از این پرده دریاها بجز اینکه عفاف ملی و کفاف جبلی از میان برخیزد و فحشاء و منکر بهم آمیزد فایده دیگر ندارد.»<sup>۲۳۸</sup> اما برخلاف کسانی که عقیده داشتند «دختران را نباید به اندوختن اثری و آموختن هنری واداشت و در انتظار ناقصه آنان همانا زنان با جهل و نادانی لازم و این جنس از سعادت نوعیه محرومند» شیخ الرئیس پیام دیگری سرداد: «ممکن است که با حفظ حدود دین و قیود آئین دارالصنعهها ساخت و بازارها پرداخت که هر دو طرف بیع و سری نسوان باشند.»<sup>۲۳۹</sup> او در این باب رساله ای به نام «رفع الحجاب و نفع الحجاب» بنوشت.<sup>۲۴۰</sup>

مناظره و مناقشه در باره حجاب، مناظره و مناقشه درباره سیاست پیکر زن بود. در این گویش پیکر زنان با پیکر کشور و آینده ایران با آینده اسلام یکسان شمرده می شد. شریعتمداران و گیتیمداران هر دو آینده ایران را در گرو حجاب می دانستند. رهنمود های هر دو به نگرششان از زنان فرنگ در پیوسته بود. آنها که ترقی ایران را می خواستند، نمونه از زنان با فرهنگ فرنگ می آوردند. آنها می که نگران آینده اسلام بودند از فاحشه خانه ها و مجالس رقص و هال فرنگ یاد می کردند. هر دو بینش، همچنان که وقایع انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی نشان می دهد، جلوه خویش را در آینده فرنگ و غرب می دیدند. مشروطه خواهان و جمهوری خواهان همانقدر به فرنگ نظر داشتند که مشروعه خواهان و ولایت فقیهیان داشتند. هر دو خویش را از طریق دگر فرنگی بازاری می کرده اند. الگوهای متفاوت خویششان شناسی در ایران با نگرش پیشینیان به زن فرنگ در پیوسته است. هر دو نگرش، چه آن که فرنگ را «بهشت آیین» و چه آن که آنها را «فاحشه خانه» شمرد، نگرشی

۲۳۷. شیخ الرئیس، اتحاد اسلام، ۱۹۲۱.

۲۳۸. شیخ الرئیس، اتحاد اسلام، ۲۱، ۲۲.

۲۳۹. شیخ الرئیس قاجار، اتحاد اسلام، ۲۲.

۲۴۰. شیخ الرئیس قاجار، اتحاد اسلام، ۲۴.



شهوتمند و مردمدار بود. یکی پریشان فرنگ را پاداش و دیگری فاحشگان فرنگ را وسوسه می پنداشت. هر دو آزمندانه به زنان فرنگ می نگریستند و مردانگی خویش را در آزمون با آنها می جستند. «مسئله حجاب»، آنچنان که در سده گذشته گریبانگیر ایرانیان بوده است، زاده نگرشهای آزمندانه به زنان فرنگ و دلنگرانی از پیامدهای آزادی زنان ایرانی بوده است. چگونگی تبدیل زن فرنگی به مترسکی فرهنگی بیانگر چگونگی پیدایش «مسئله حجاب» می باشد.

\*موضوع این نوشته را نخستین بار به تشویق دکتر ولنتین مقدم (Valentine Moghadam) دنبال کرده و در کنفرانس Identity Politics and Women که به همت او و پاری دانشگاه سازمان ملل متحد، بنیاد جهانی پژوهشهای اقتصادی United Nations University, World Institute of Economics Research در اکتبر ۱۹۹۰ در هلسینکی (Helsinki) برگزار شد ارائه کردم. پژوهشهایم در این زمینه از آغاز تا انجام همزاد اندیشه و پارستان افسانه نجم آبادی بوده است. بسیاری از آنچه را که در این مقاله آورده ام ورد زبان او بوده و در گفتگوی با او کلامت یافته است. در ویرایش نهایی این نوشته، افسانه نجم آبادی، احمد کریمی حکاک، و پردیس سینوچهر راهنمایم بودند. آنها را یکایک سپاسگزارم. اگرچه این دوستان راهنمایم بوده اند، کج رویها و لغزشهایم را مسئول نیستند. برای تسهیل خواندن نقل قولها، در موارد ضروری در رسم الخط متون اصلی تصرف کرده ام.

## نقش زن بر متن مشروطیت<sup>۱</sup>

به یاد حاجیه بی بی خانم و آغایم خانم  
صبایای ناشناخته مانده شیخ هادی نجم آبادی

صحبت از نقش زن در جنبش مشروطه خواهی، اغلب چند تصویر و خاطره را که تاریخهای موجود از انقلاب مشروطیت نگاشته اند، به یاد می آورد. برای مثال: شرکت زنان در حوادث پس از کشته شدن سید عبدالحمید، طلبه مدرسه معمار: و صدرالعلماء دستور داد کشته سید را بردارند و به سوی مسجد آدینه روانه گردید. مردم به آن انبوهی جنازه را برداشته، با شیون و ناله روان گردیدند. . . بازار

۱. پیش از آنکه فکر نگارش این مقاله بتواند شکل گیرد اجازه یافتم از منابع غنی کتابخانه شخصی محمد توکلی طرکی بهره گیرم. بسیاری از اندیشه های که در این نوشته بازگو شده در محاوره و تبادل فکری با او نقش گرفته است. از هر دو بابت مدیر و مخون اویم. از Laurie Abbott و شعله Quinn (کتابخانه دانشگاه شیکاگو) و آقای اسدالله خیراندیش که در اخذ کپی های میکروفیلم برخی جراید مشروطیت و نشریات زنان پارم رساندند و از اما دلخانیان که با تاپ نامه های زنان که در نشریه ایران نوبه چاپ رسیده بود بازخوانی این نامه ها را برام آسان کرد سپاسگذارم. نیلوفر شامبیاتی نسخه خود از مذاکرات دوره اول مجلس و سپهرس امیر مگری نسخه خود از مذاکرات دوره دوم مجلس شورای ملی را در اختیارم گذاشتند. از هر دو بسیار متشکرم. در بازنویسی نهایی این مقاله از پیشنهادها و انتقادهای دوستان و همکارانی که پیش نویس این مقاله را، چه به فارسی چه به انگلیسی (چاپ شده تحت عنوان "Zanha-yi millat : Women or Wives of the Nation." در *Iranian Studies* 26: 1-2 (winter/spring 1993): 51-71 خواندند. - کورس اساعیلی، عباس امانت، سپهرس امیرمگری، محمد توکلی طرکی، احمد کریمی حکاک، فرزانه میلانی، Beth Baron, Palmira Brummett. - بسیار بهره بردم. از همه آنان سپاسگذارم. مسئولیت کاستیها و ابهامات و ابهامات مقاله، ولی، تنها با نگارنده آن است.

و کاروانسراها و تیمچه ها بسته می شد. بدین سان شورشیان به مسجد جامع درآمدند. . . یکدسته از پی علماء رفته، هر که را می یافتند به مسجد می آوردند. . . بزبان چادر بزرگی آورده و در حیاط مسجد افراشتند، و سماور و افزار و کاجال آنچه در می بایست از خانه ها آوردند. در این پیش آمد نیز زنان پا در میان می داشتند و در آوردن ملایان به مسجد با مردان همراهی می نمودند. <sup>۱</sup>؛ شرکت زنان در گردهماییهای اوان گشایش مجلس اول در تبریز و تهران برای پافشاری بر نگارش و تصویب هرچه سریع تر قانون اساسی <sup>۲</sup>، اهدای گردنبند و گوشواره و طلا برای کمک به ایجاد بانک ملی و جلوگیری از استقرار خارجی: «رئیس - . . . این هم تلگرافی است که آقا سید حسین می گفتند از آذربایجان رسیده قرائت می شود. (قرائت شد از قرار ذیل) ( از تبریز ۱۸ جمادی الاولی - فرم ۲۲۶): "وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریر عاجزیم. از طرفی جوانان ملت، داوطلبانه، سوار و پیاده، برای وفا به مقصود مقدس و هراست دارالشورای جان به کف گرفته، در

۲. احمد کسروی تبریزی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیر کبیر، ۱۳۲۶)، ص ۹۷.

۳. انجمن ملی تبریز در تلگرافی که به «وکلاهی محترم آذربایجان دامت تا پیدائتم» در تهران فرستاد تأکید می کند: «باز استدعا داریم که بذل توجه و همت فرموده، چنانچه وعده داده اید انشاء الله تعالی چند روزه قانون اساسی تمام و امضاء شود و اگر خدا نخواست باز تاخیر شود ملت را به هیچ وجه متقاعد نمی توان کرد و این بندگان هم قادر به ادای یک کلمه حرف نخواهیم بود. . . هرگاه از وضع این روزی شهر کاملاً مستحضر شوید که طایفه نسوان با بچه های شیرخواره در مساجد محلات مجتمع شده و قانون اساسی را می خواستند، خورد و خواب را هم بر خردتان جایز نمی دیدید.» انجمن، سال اول، شماره ۸۷، ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵، صص ۲، ۳. تلگراف مشابیهی نیز از جانب انجمن خطاب به «حضرات حجج الاسلام آقای آقا سید عبدالله [بهبهانی]، و آقای آقا سید محمد [طباطبائی]، و آقای آقا شیخ فضل الله [نوری]» فرستاده شد. همانجا، ص ۷. در تهران «روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت [دوم ربیع الثانی ۱۳۲۵] . . . گروهی از زنان دسته ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند. این بار دیگر بود که زنان و پوشیده ایران با چادر و چاقچوره، همپایی در

محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به

سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، جلد

عکسی نیز به یادگار داریم. بنگرید به

کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سوم، ص ۹۶۷.

حرکتند و از طرف دیگر کمیسیون اعانه تشکیل و اهالی با کمال پشاشت به دادن اعانه بر یکدیگر سبقت می جویند. علم الله و شهد زندهای غیوره آذربایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالا گردنبد و گوشواره و دستبند است که به صندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم می کنند و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته آن حضرات هم از وقایع طهران ما را محروم نفرمایند. (انجمن اتحادیه تبریز) «<sup>۱</sup>؛ رفتن زنان به مجلس و تشجیع و کلا به پایداری در مقابل اولتیماتوم دولت روسیه: «به محض اینکه خبر اولتیماتوم دولت روس در پایتخت منتشر شد، مردم دست از کسب و کار کشیده و تعطیل عمومی کردند. برخلاف انتظار هزارها بانوان ایران بر ضد استیلای روسها قیام کردند و در متینگ و اجتماعات شرکت نمودند و حتی بعضی از بانوان در حالیکه از چادر سیاه و روپنده مستور شده بودند کفن به گردن انداخته روی کرسی خطاب رفتند و نطقهای با حرارت و مهیج ایراد کردند و مردم را با ادای جمله 'یا مرگ یا استقلال' به فداکاری در راه وطن و بذل جان و مال تشویق نمودند. و در یکی از همان روزهای پرآشوب یک ستون مرکب از پانصد نفر بانو، با نظم و ترتیب چنانکه گویی مشق نظامی آموخته اند، به بهارستان رفتند و از رئیس مجلس ملاقات خواستند و از او تقاضا نمودند که مجلس و نمایندگان در مقابل دشمن غدار استقامت کنند و مرگ با شرف را به زندگانی بندگی اجانب ترجیح بدهند. اکثر این بانوان مسلح شده بودند و بسیاری از آنها ششلول و موزر به کمر بسته بودند و قطار و فشنگ در روی چادر حمایل کرده بودند.»<sup>۲</sup> به روایت ایران نرو: «یک دسته از زنان دیروز طرف عصر به مجمع ادب آمده و اظهار داشتند که دو هفته است از مدت اولتیماتوم روس می گذرد و علی الاتصال هم بر تجاوزات روس افزوده می شود، ولی معلوم نیست که از طرف دولت چه اقدامی در جلوگیری از آنها و رفع تحطیاتشان به عمل آمده و با یک حرارت شدیدی مطالب خود را تکرار می نمودند تا بالاخره از طرف مجمع ادب به آنها اظهار شد که نه اینجا و نه سایر مجامع فرق اسباب پیش رفتن کارها نیستند. پیشرفت کار و جلوگیری از تجاوزات روس بسته به اقدام کابینه است که معلوم نیست کی تشکیل می شود. پس از شنیدن این مطالب قدری از حرارت خود کاسته، اگرچه متقاعد نشدند، ولی پی

۴. مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، به همت سید محمد هاشمی (تهران: چاپ روزنامه کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۵ ش)، ص ۵۸۱. از این پس: مذاکرات مجلس، اول.

۵. مهدی ملکزاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران: ابن سینا، بی تاریخ)، جلد هفتم، ص ۹۴.

کار خودشان رفتند.»<sup>۶</sup> و بالاخره شرکت زنان در تهردهای مجاهدین تبریز به لباس مردانه و جان سپردن بدان جامه<sup>۷</sup>.

مراد من از نوشتن این مقاله، افزودن اطلاعات بیشتر بر این مجموعه نیست.<sup>۸</sup> از عبارت رایج «نقش زن» معنای دیگری را مد نظر دارم: نقش نه به معنای آنچه بازیگری ایفاکننده آن باشد، که به معنای آنچه نقاشی نگارنده آن است. در این بازخوانی و بازیگری منظور نه بازآفرینی «وقایع اتفاقیه»، که بازیابی معنایی است که چگونگی نگارش نقشهای زنان در نوشته های زمان مشروطه در اختیار ما

۶- ایران نو، سال سوم، شماره ۱۱۶، ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۹/۱۴ دسامبر ۱۹۱۱، ص ۴.

۷- واجساد شیرزنان مسلح در میدانهای جنگ (امیرخیز) و (خیابان) میان شهدای حریت پیدا شده است. «منصوره رفیعی، انجمن: ارگان انجمن اهلالتی آذربایجان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ص ۱۱۷.

۸- برخی نوشته های مربوط به این مضمون به منابع زیر مراجعه کنید. به فارسی:

ژانت آفاری (پیرنظر)، «تأملی در تفکر اجتماعی - سیاسی زنان در انقلاب مشروطه»، نیمه دیگر، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱، صص ۷-۲۸.

پدرالمملوک یامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، جلد دوم، (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸).

روشنک منصور، «چهره زن در جراید مشروطیت»، نیمه دیگر، شماره ۱، بهار ۱۳۶۲، صص ۱۱-۳۰.

هما تاطق، «مسئله زن در برخی از مدونات چپ از نهضت مشروطه تا عصر رضاخان»، زمان نو، شماره ۱، آبان ۱۳۶۲، صص ۱۷-۸ و ص ۲۷.

عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه (ژانروخن: انتشارات نوید، ۱۳۶۸).

به انگلیسی:

Janet Afary, "On the Origins of Feminism in Early 20th-Century Iran," *Journal of Women's History* 1: 2 (Fall 1989): 65-87.

Mangol Bayat-Philipp, "Women and Revolution in Iran, 1905-11," in *Women in the Muslim World*, edited by Lois Beck and Nikki R. Keddie (Cambridge: Harvard University Press, 1978), pp. 295-308.

Eliz Sanasarian, *The Women's Rights Movement in Iran* (New York: Dover, 1976).

می‌نهد.<sup>۹</sup> «زمان مشروطه» زمان کشمکش‌های زبانی و تکانه‌های گفتمانی است. بازنگری و بازخوانی این تکانه‌ها و کشمکش‌ها، دریچه‌ای برای بازنگری و بازنگری به دیگرگونی روابط قدرت سیاسی و سلسله مراتب اجتماعی و تغییر معنای زنانگی در دورانی انقلابی می‌تواند باشد.

## ابهام «زن»

«زن» از ساخته‌های فرهنگی - اجتماعی است که در سده اخیر تاریخ ایران از دیگرگونی‌های ژرفی گذشته است. در زبان معاصر فارسی ابهامی که کلمه «زن» در خود حمل می‌کند - - زن به معنای انسان مادینه، در مقابل مرد، و زن به معنای زوجه و در مقابل شوهر - - در نوشته‌های دوران مشروطه گاه در زمینه متنی نیز بازشکافتنی نیست. برای مثال، در مذاکرات جلسه پنجم شوال ۱۳۲۴ مجلس اول، پس از بحث تلگراف شیراز و شکایت اهالی جهرم از تعدیات «شاهزادگان بزرگ»، حاج سید نصرالله تقوی خطابه خود را در باره اوضاع پریشان مملکت و به ویژه اخبار رسیده در باره فعالیت‌های شعاع السلطنه در فارس چنین می‌گشاید: «این ملت چه

۹. در مقاله‌ای تحت عنوان «اثر آگاهی از انقلاب فرانسه در شکلگیری انگاره مشروطیت در ایران» (ایران نامه، سال هشتم، شماره ۳، صص ۴۳۹-۴۴۱) محمد توکلی طرقی می‌نویسد: «یادآوری، بازخوانی، و تفسیر انقلاب فرانسه همچون یادآوری، بازخوانی، و تفسیر هر متن تاریخی، ادبی یا دینی، نمایانگر دید و برداشت تفسیرگر نیز هست. یادگاران و نوشته‌های تاریخی با آموخته‌ها و دریافت‌های خواننده در آمیخته و هر خواننده‌ای متن تاریخ را دگرباره باز می‌آفریند. همچون یک متن تاریخی و سیاسی، انقلاب فرانسه نیز در دوست سال گذشته با هر بازخوانی‌ای دگرباره بازآفریده شده و در هر بازآفرینشی اثری از بازآفریننده در آن برجای است.» (ص ۴۱۱) این ملاحظه در مورد بازخوانی‌ها و بازآفرینش‌های گوناگون از انقلاب مشروطه نیز صدق می‌کند. رجوع بسیاری از مبارزان سیاسی دوران اخیر به بازخوانی و بازنگری تاریخ انقلاب مشروطه نمایانگر حال و خیال تفسیرگران زمان کنونی است در زمینه پیامدهای فکری و سیاسی انقلاب اسلامی در ایران. همچنانکه بازخوانی و بازنگری نقش‌های زنان در متن‌های مشروطه نیز نمایانگر حال و خیالی است که هم در زمینه پیامدهای این انقلاب شکل یافته و هم از جوشش جنبش‌ها و پژوهش‌های ژنورانه سه دهه اخیر در غرب تأثر پذیرفته است.

می‌گوید؟ . . . می‌گویند ما با موت پیمان می‌بندیم و به رقابت بیگانگان تن در نمی‌دهیم.»<sup>۱۰</sup> وی پس از تقاضا از شعاع السلطنه که «قدری در تخفیف مشکلات همراهی فرموده، به جای تحصیل مقاصد شخصی خود، سعی در ازدیاد عزت و شوکت سلطنت و داعی بر جلب منافع نوعی ملت و دولت باشند»، با اشاره به «زادگان سلطنت» می‌پرسد:

تا کی به دروغ و چاپلوسی خاتنین خودپرست گوش می‌دهند؟ . . . اینها همان اشخاصی هستند که دولت برای تحصیل مقاصدشان دچار این قرض خانثانسوز شد. امروز که در نهایت لزوم محتاج قلیل وجه استقراضی است از وحشت عار این قرض جدید زنهای ملت حاضرند که فرش زیر پا و لباس بر خود را بفروشند و رفع حاجت فعلی دولت کنند و آن مردان مرد، یعنی آن نمک شناسان حقگزار و چاکران جان‌نثار، هیچ به روی خود نمی‌آورند سهل است، باز کیسه می‌دوزند که هر يك هر قدر می‌توانند برای خود حصه ای از این وجه بپندوزند.<sup>۱۱</sup>

عبارت «زنهای ملت» در این متن ابهام دوگانه‌ای را حمل می‌کند. گذشته از ابهام «زن»، در این دوره «ملت» خود مقوله‌ای در کشاکش دگرگونی معنایی است. هم به معنای عام تر «مردم» است و هم به معنای خاص تر سیاسی این زمان، یعنی گروهی مشخص از مردم، که صرفنظر از وابستگیهای دینی و زبانی و محلی متفاوت، ملیتی واحد را تشکیل داده‌اند و خود را «برادران وطنی» می‌دانند.<sup>۱۲</sup> پس «زنهای ملت» می‌تواند یا به معنای «خواهران وطنی»، یعنی زنانی که خود از «آحاد ملت» هستند باشد و یا به معنای «عیال مردم»، همسران مردانی که «مردم» باشند. پیوندهای درون متن این ابهام لغوی را تشدید می‌کند: «زنهای ملت» از يك

۱۰. مذاکرات مجلس، اول، ص ۳۱.

۱۱. همانجا.

۱۲. برای بحث دگرگونیهای معنایی مقولاتی چون «ملت»، «سیاست»، و «علم» در کشمکشهای فرهنگی و سیاسی این دوره، بنگرید به محمد توکلی طوقی، «اثر آگاهی از انقلاب فرانسه» و:

Mohamad Tavakoli-Targhi, "Refashioning Iran," *Iranian Studies* 23: 1-4 (1990): 77-101, and his *The Formation of Two Revolutionary Discourses in Modern Iran: The Constitutional Revolution of 1905-1906 and the Islamic Revolution of 1978-1979* (Ph. D. Dissertation, The University of Chicago, 1988).

سو با پیوند متنی با مبحث استقراض جدید، به مطلبی که با حیثیت ملی مرتبط است، پیوند یافته اند و از این راه «زن‌ها» در فضای سیاسی ملی متصور می‌شوند، پس به معنای زنان شهروند، خواهران وطنی. از طرف دیگر، زنهای ملت با فروش فرش زیر پا و لباس بر تن پیوند خورده، در فضایی که تداعی با «خانه» یا فضایی که تداعی با زن به معنای زوجه و عیال مرد دارد جای گرفته اند.

این ایهام متنی، ولی، شاید خود بیانگر کشمکش دیگری نیز باشد. کشمکشی که در این دوره در معنای زن و زنانگی در جریان است. گفتمان مشروطیت دو نگرش متباین از زن را، گاه به راه جدال و گاه از در سازش، به هم می‌بافد.<sup>۳۳</sup> هر يك از این دو جزء گفتمانی در پیوند با دو گفتمان موجود زمان، که در کشمکش سیاسی با هم اند، قرار دارد. در یکی از این دو، یعنی در پیوند با گفتمان کهن، زن موجودی ضعیف، کمتر از مرد، و نیازمند قیومیت مرد/شوهر نگارش می‌یابد. در کنار اموال و احشام، زن موضوع تصاحب و نگهداری مرد/شوهر است. گفتمان نوگرایی، در تباین با این نگرش، گرایش به نگاشتن زن به مثابه همتای مرد دارد. این گرایش را به ویژه، ولی نه فقط، در زبان زنانی می‌یابیم که از راه نوشتن نامه و مقاله درج‌راید مشروطه به زبان سیاسی روز راه می‌جستند و در هیئت مقرران از نومعنا یافته «ملت» جای خود را می‌طلبیدند.

تنش‌های ناشی از کشمکش بین این دو نگرش متباین را -- نگرش تصاحب/قیومیت و نگرش همتایی/برابری -- در دو مورد بارز در مذاکرات مجلس اول و مجلس دوم می‌یابیم. در یکی نگرش همتایی بر نگرش قیومیت و در دیگری نگرش برتری بر نگرش همتایی آن دو بروز شد.



یکی از وکلا، آقا میرزا مرتضی قلی خان، با شروع از این مقدمه که «پرواضح است که مملکت ما مملکت اسلامی است و هر قانونی که وضع می شود باید به موجب قانون اساسی مطابق قانون اسلام باشد»، و با ارائه بلیطی که راجع به «انجمن نسوان» است، پرسید که آیا تشکیل چنین انجمنی «شروعاً صحیح است یا خیر؟» وکیل دیگری، آقا سید حسین، فوراً رأی داد که «باید به نظمیه گفت که قدغن نماید.» وکیل الرعایا جلوگیری از آن را چنانچه «مفسده ای که راجع به دین و دنیا باشد» درست دانست، وگرنه «چه ضرر دارد که جمعی از نسوان هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند؟» تقی زاده در این میان، اگرچه از همان زمینه اسلامی آغاز کرد، «هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زندهای اسلام همیشه در همه جا دور همدیگر جمع می شدند و می شوند.» ولی فوراً بحث را به حیطة قانون اساسی منتقل ساخته، زن را در کنار مرد از آحاد ملت نگاشت: «وقتی که [قانون اساسی] می گوید ایرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو است. مادامی که اجتماعات مخل دینی و دنیوی نباشد ضرری ندارد و ممنوع نیست.» با این انتقال گفتمانی از حیطة اسلام به ایران، از راه گسترش آحاد ایرانیّت و نگارش زن بر آن گستره، پیروزی تساوی حقوقی زن یا مرد بر منع شرعی نگارش یافت.<sup>۱۲</sup>

دومین کشمکش در دوران اصلاح قانون انتخابات در مجلس دوم، به تاریخ هشتم شعبان ۱۳۲۹ پیش آمد.<sup>۱۳</sup> در بحث ماده چهارم از فصل دوم («اشخاصی که از حق انتخاب نمودن مطلقاً محرومند: اول - نسوان.»)<sup>۱۴</sup> وکیل الرعایا پرسید: «بنده خیلی جرئت می کنم و عرض می کنم که در آن اول، محروم کردن نسوان است که يك قسمت از مخلوق خداوند است که آنها را محروم کنیم. با کدام دلائل منطقی می توانیم آنها را محروم بکنیم؟»<sup>۱۵</sup> در این چالش وی به گونه ای به زبان تساوی توسل جست: نسوان هم «يك قسمت از مخلوق خداوند است. . . این مخلوق خدا تا چه وقت محروم میمانند؟» کلاً دیگر، «ذکاء الملک یا آنکه خود «میشتاب» بود که

و بنام وی در ترمیمی قانون انتخابات در این زمینه نگاشتی که در «توزیع» در روزنامه «توسل» در این مملکت مشهور است.

۱۲. مجلس، اول، ص ۴۸۴. ۱۳. برای متن کامل این بحث بنگرید به: مذاکرات

۱۴. مجلس، اول، ص ۴۸۴. ۱۵. سید محمد هاشمی (تهران: روزنامه رسمی کشور

۱۵. شاهنشاهی ایران، ۱۳۲۵ ش). صص ۱۵۲۵-۲۸

۱۶. همانجا، ص ۱۵۲.

۱۷. همانجا، ص ۱۵۳۱.

واقع زندگانی محسوس است، از این بیرون بیایند، ولی سلب حق رأی از آنان را بدیهی دانست: «اینکه ما سلب آن حق را از آنها کرده ایم محتاج به دلیل و برهان

و بر خلاف ذکاء الملك، دلیل و برهان را لازم دانست:

عمر تا حال بسیار در پر و بحر محالك اتفاق افتاده بود برای بنده، ولی

بنده بد لرزه نیامد و امروز بدنم به لرزه آمد. اشکال بر کمیسیون اینکه اولاً اسم نسوان را در منتخبین برد که از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوانند. مثل اینکه بگویند از دیوانه ها نیستند، سفها نیستند.<sup>۱۸</sup> این اشکال بر کمیسیون، و اما جواب ما باید بدهیم از روی برهان. نزاکت و نزاکت رفاقت است. از روی برهان باید صحبت کرد و برهان این است که ما هرچه تأمل می کنیم می بینیم خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است وقت حق انتخاب را داشته باشند. مستضعفین و مستضعفات و آنها از آنند که عقول آنها استعداد ندارد. گذشته از اینکه در حقیقت نسوان در ب اسلام ما در تحت قیمومیتند، الرجال قوامون علی النساء، در تحت قیمیت رجال هستند. مذهب رسمی ما اسلام است آنها در تحت قیمومیتند. حق انتخاب نخواهند داشت، دیگران باید حفظ حقوق زنها را بکنند، که ند هم در قرآن می فرماید در تحت قیمومت اند و حق انتخاب نخواهند داشت هم دینی هم دنیوی. این مسئله بود که اجمالاً عرض شد.<sup>۱۹</sup>

و کلاً در برابر این زبان قیمومیت سکوت اختیار کردند. زبان قیمومیت

۱۸. همانجا.

۱۹. معنای این همان معنای بالا بیان است. آنچه عیان است چه حاجت به بیان این معنا را محتمل می کند این است که در ماده چهارم، گروه دوم از آنان که مطلقاً غودن محرومند و اشخاص خارج از رشد و آنها که تحت قیمومیت شرعی هستند است. سلامی شامل نسوان و صغرای میسر، دیوانه ها و سفها نیز می تواند باشد. پس آوردن این گروهی جلاگانه تکرار مکورات است و لازم نیست.

مجلس، دوم، ص ۱۵۲۱.

۲۰. ملاکرات.

زبان تساوی را از میدان بیرون راند. نشریه ایران نو در گزارش «خلاصه مذاکرات پنجشنبه ۸ شعبان» نوشت: «در شرط اول (از ماده ۴ از فصل دوم) آقای مدرس توضیح مفیدی دادند.»<sup>۲۱</sup> سکوت نشریه ای چون ایران نو و دیگر وکلا در برابر «توضیح مفید» مدرس، که با رجوع به آیه ۳۴ از سوره نساء، با صغیر و سفیه و ضعیف کردن زنان، آنان را به گروهی تحت قیمومیت شرعی مردان منتقل می ساخت، سکوتی بود زاینده متن قانون انتخابات که در بند بعدی همان ماده افرادی را که «تحت قیمومیت شرعی باشند» از حق انتخاب محروم کرده بود، سکوتی بود زاینده تناقضات درونی گفتمان مشروطه.

به عبارت دیگر، برآیندهای متباین این دو بحث در مجلس اول و دوم، وجود دو نگرش متباین نسبت به زن را در گفتمان مشروطه می نمایاند. به ویژه آنکه پیروزی زبان قیمومیت بر همتایی در مجلس دوم، یعنی پس از پیروزی مشروطه خواهان بر مشروعه طلبان، پس از اعدام شیخ فضل الله نوری و از میدان به در شدن مشروعه طلبان، می داد؛ به عبارت دیگر در شرایط برتری نیروهای مشروطه خواه بر مشروعه طلبان، درشرایطی که نمی توان آن را به ضرورت سازش سیاسی نسبت داد. معنای این پیروزی را در تنشی درونی گفتمان مشروطیت باید جست.

گفتمان مشروطیت از يك سو گرایش به نگاشتن زن در کنار مرد و همتای مرد داشت. برای مثال، در اعلان ژلاتینی، به تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۷، در مقام اخطار به محمد علی شاه، می خوانیم: «پادشاهان! با ملت. . . زیاده بر این ستیز روا مدار. . . پادشاهان! دلیلی بر شاهپرستی ملت ایران بالاتر از این نیست که تاکنون راضی به تلف کردن ذات اقدس ملوکانه نبوده اند. والا، شهدالله، از اندرون و بیرون و خلوت و پیشخدمت و فراش و سرباز، از شعب مشروطه خواهان در همه جا حاضر بوده اند، اناثاً و ذکوراً»<sup>۲۲</sup> در اینجا زن و مرد هر دو در فضای «ملت ایران» قرار دارند و «از شعب مشروطه خواهان» اند. یا: «ملت ما، صغیر و کبیر، اناث و ذکور، دست از حیوة و زندگانی خود شسته، منتظر ایفای عهد روس و احساسات منصفانه سایر دول هستند.»<sup>۲۳</sup> که در اینجا نیز اناث و ذکور، هر دو از آحاد «ملت ما» بر شمرده شده اند. و یا: «هرکس پا از حد دایره قانون بیرون گذارد و تابع هوای

۲۱. ایران نو، سال سوم، شماره ۱۰۴، ۱۲ شعبان ۱۳۲۹/۸ اوت ۱۹۱۱، ص ۳.

۲۲. شریف کاشانی، واقعات/اتفاقیه، جلد اول، ص ۲۸۹. تأکید از من.

۲۳. «قشون روس - امنیت نقاط شمالی»، جبل التین، سال هجدهم، شماره ۴، ۱۰ رجب ۱۳۲۸/۱۸ ژوئیه ۱۹۱۰، ص ۱۰. تأکید از من.

خود باشد ظالم است و مستبد. شاه باشد یا رعیت، عالم باشد یا جاهل، غنی باشد یا فقیر، شریف باشد یا وضعیع، مرد باشد یا زن، قوی باشد یا ضعیف. «<sup>۲۴</sup> که در این متن، ساخت متوازی عبارات، زنجیرهٔ برابری مقوله‌های متباین را ایجاد کرده، اندیشهٔ خواننده را به یکی از اجزاء مرکزی گفتمان مشروطه، یعنی «تساوی شاه و گدا در برابر قانون»، می‌کشاند و از این راه، تساوی مرد و زن را در برابر قانون تداعی می‌کند؛ و در عین حال توازی دیگر این متن شاه و عالم و غنی و شریف و مرد و قوی را در يك رده، رعیت و جاهل و فقیر و وضعیع و زن و ضعیف را در ردهٔ دیگری طبقه‌بندی می‌کند.

در جدال با این گرایش گفتمان مشروطه به نگارش زن به مثابهٔ همتا و در کنار مرد، در بسیاری متنهای دیگر زن را به مثابهٔ موضوع مورد تصاحب و قیمومیت مرد می‌پاییم. آفرینش زن به مثابهٔ موجودی ضعیف، نیازمند قیمومیت، محافظت و تصاحب مرد، در درون گفتمان مشروطه، عموماً نه با اتکاء به آیات قرآنی نظیر «الرجال قوامون على النساء» و یا از راه بازگویی احادیث ناقص العقل و ناقص الایمانی زن، بلکه در گسترهٔ زبان سیاسی مشروطه شکل گرفت. در زبان استبداد ستیزی، در زبان تظلم خواهی و ضرورت رفع ظلم، در زبان شوراندن مردم به انقلابیگری و لزوم تغییر حکومت قاجار بود که گفتمان مشروطیت نگرش زن ضعیف نیازمند محافظت را از گفتمان رایج برگرفته، از آن خود کرده، به وجهی نو بازپرداخت. در این گفتمان «تعدی به زن» بیانی از استبداد نگاشته شده، «دفاع از ناموس» معنای سیاسی یافته، از تکالیف مردانگی در برابر مضار استبداد شد. بدین ترتیب معادل شدن ناموس جنسی و ملی، معادل شدن غیرت مردی و ملی، متن آفرینش ملتی مردانه را یافت.

وجود این دو گرایش متباین در يك فضای گفتمانی زمینهٔ کشمکشهای سیاسی و جدالهای فرهنگی شد که مرزهای شهروندی زن را در انقلاب مشروطه شکل داد.

۲۴. علی ابن الحسین طهرانی، «از ماست که بر ماست»، رهنما، سال اول، شماره ۱۰، ۱۵ رمضان ۱۳۲۵/۲۴ اکتبر ۱۹۰۷، صص ۲۰۴، نقل از ص ۲.

## زبان تظلم خواهی

در گفتمان مشروطیت، گزارش ظلم به زن (در کنار ظلم به اطفال)<sup>۲۵</sup>، که در فرهنگ زمان موجودی بی قدرت -- ضعیفه -- نگارش یافته، به کار اثبات تحمل ناپذیری ظلم حکومت استبدادی گرفته شد؛ قدرتی که بر بی قدرتان ظلم روا می دارد بی شک سزاوار آن است که از صحنه بیرون رانده شود. در مورد زنان، در کنار نگارش ظلم بر بی قدرت، تصویر بر باد رفتن ناموس جنسی و خدشه یافتن اخلاق مسلمانی، از «علائم زمان» برشمرده می شود؛ زمان ضرورت دگرگونیها.

برای مثال، مجدالاسلام کرمانی در تقبیح اوضاع اجتماعی زمان ناصرالدین شاه نوشت:

به علاوه از وجود خود زراعت کنندگان، زن و بچه و تمام بستگان آنها حتماً باید وقف خدمت آقایان اربابان باشد، اگر احیاناً زنی خوشگل یا دختری وجیهه یا اسبی تندرو و و داشته باشند، به مجرد اینکه ارباب دید و میل به آن کرد، حتماً بر صاحب بیچاره اش حرام و بر آقای ارباب حلال، بلکه واجب می شود.<sup>۲۶</sup>

مستشار الدوله از نامه ای که «انجمن اسلامی» شیراز به تاریخ ۲۰ شوال

۲۵. در پیوند با این نگارش زن و طفل به مثابه موجوداتی ضعیف، دو گروه از آنان ضعیف ترین اند: زنان بیوه و اطفال یتیم، یعنی آنان که محافظ و صاحب خود را از دست داده اند. در کنار آملن زن و بچه، نران و صفار، صغیر کردن زن، بچه نگاشتن زن است. این گونه نگارش زن همچنان در زبان ما زنده است. در پیوند با این نگارش، آنکه با مالك و محافظ و قیم بودن زن و طفل صاحب قدرت نگاشته می شود، یعنی مرد بالغ، در این موقعیت نیز قرار می گیرد که قدرت، قیمیت و مالکیت خود را نه از راه حفاظت، که از راه خشونت تعهیت کند؛ در خانواده (و خارج از آن) زنان و کودکان موضوع خشونت جسمانی و جنسی مردانند؛ این نیز راهی برای تشبیه قدرت و اثبات ملك و قیمیت است.

۲۶. احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس: فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مقدمه و تحشیه: محمود خلیل پور (انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱)، ص ۱۱۳. تاکیدها در اصل.

کرمال و دامچرد و سوزانیده، زنهای شدند:

دختر بی حال مملکت، و ما دست ما را دست بسته

مردان از جانب دیگر بیوند خورده است. به با تغییری گران شد: دست در هم ریختن نظام

سارات فردوسی، به فروش زنان است به بازگویی می باید. به جز گزارشهای مشابهی ترکمان و آرامنه عشق سر منابر بازگویی شد، می شد و با این بازگوییها حکایت بعدها به شعر و یکی از موارد تنظیم از خصوصیات اساسی از قوای قضاییه و شایعات علماء، ماهیت رانیت... شکل گرفت، تا توانیهای نظم جدید و : افسانه نجم‌آبادی، (۱۳۷۱).

پسران قوام الملك هم ورود به خاک فارس کرده، املاك ك غيره را غارت و آتش زده، جمعی از اطفال و نسوان را بیچاره رعایا را به دست اعراب دادند. مصداق شعر انوری شد شاد الا به در مرگ نبینی مردم بگر الا در شکم مام نیابم . . . خلاصه این است مختصر شرح مظلومیت، و پریشانی بیچارگان مشروطه خواه امیدواریم که امنای ملت و دولت تسلیم مستبدین بی انصاف نفرمایند.<sup>۲۷</sup>

به عبارت دیگر «تعدی» به زن، تجاوز به حقوق برخی مردان دانسته شده، با پرآشفته شدن مناسبات قدرت سیاسی بی منطقی مشابه، گونه ای رفتار مردان نشانه رسیدن آخر زمان و بر هم آشفتن نظم مناسبات گوناوندی (gender relations) علامت

۲۷. خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات ۱۳۶۲، صص ۲۱۵-۲۱۴. اشاره به «زن به دست اعراب دادن» احتمالاً مربوط به زمان فقر و استیصال که در اخبار این زمان به مثابه نشانه ای از ظلم حاکمان به این اشاره، از فروش زنان و دختران خردسال در کرمان، سیستان، و قوچان نیز داریم. از این میان فروش دختران قوچانی در تابستان ۱۳۲۳ هجری لری به آباد حکایتی شد که در بازگویی مقال حکومت وقت دهان به دهان گشت، بر در شپنامه ها، انتباه نامه ها، رساله های «سؤال و جواب»، و مناظرات بازنویس در شتونده و خواننده خشم ملت را علیه تعدی مأمورین دولت برانگیخت. این طنز و طرح درآمد و در سالهای پس از صدور فرمان مشروطیت در مجلس اول خواهی ملت علیه استبداد کهن شد و یکی از مباحثاتی بود که از آن راه برخی نظام سیاسی جدید... نظیر تساوی شاه و گدا در برابر قانون، جدایی قوه مقننه اجراییه، مسئله قانون عرف و شرع و اختیار قانونگذاری مجلس دو تقابل با اختیارات وزارت در برابر مجلس، تثبیت مجلس به مثابه صدای ملت در برابر امیر آزموده شد، و راه و بیراهه یافت، و سرانجام در ماههای آخر مجلس اول به زبان پیفرجامی مشروطیت در برابر چالشهای استبدادطلبان بازگویی یافت. بنگرید به حکایت دختران قوچان: از یادرفته های انقلاب مشروطه (تهران: روشنگران، ۱۳۷۱).

مناسبات قدرت سیاسی دانسته شده است. این برآشفتگی گاه بیان نمادی دارد: برای مثال عبدالحمید خان سپهر، به جامه زن در آمدن مرد را به نشانه وارونگی اوضاع زمان گزارش کرد: «در عشر اول محرم [۱۳۲۳] زنی خواب دید که آقا سید عبدالله مجتهد جامه زنانه در بر کرده.»<sup>۲۸</sup> و گاه نگرانی از برآشفتگی مرزهای گناوندی از راه تقبیح رفتار جنسی مردان که نامطلوب دانسته می شد بیان می یافت:

دیروز که روز ۷ ماه صفر [۱۳۲۳] بود، جناب ذوالریاستین، در خانه جناب عندلیب السادات . . . در بالای منبر. . . حرفهای نکستی گفته است. . .  
ذوالریاستین این طور موعظه را بیان فرمود:

. . . و دیگری خطبه طتبخیبه است که بعض فقرات آن راجع به ایران است. مثلا در آخر این خطبه می فرماید: (حتی اذا طالت الشدائد فی دولة الخصبان و ملکه الصبیان و النسوان فعند ذلك ترج الاقطار بالدعاة الی کل باطل الاویل لداینکم و امصارکم من طغاة یظهرون نیغیرون و یبدلون فعند ذلك توقعوا حلول الفرج الاعظم). ما حاصل معنی آن است که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه به شما روی دهد در زمان پادشاهی که این دو علامت در او باشد [در علامت اشاره است به ملکه الصبیان و النسوان، یعنی مردی که بنده پسران جوان و زنان باشد]. در این هنگام وای به حال شهرهای شما از طاغیانی که ظاهر می شوند تفسیرها بدهند، تبدیلهای بکنند، پس در این هنگام فرج بزرگ را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما به سر آمده و روزگار خوشبختی رسیده است.<sup>۲۹</sup>

همچنانکه ظلم به زن نشانه بی عدلی حکومت شده بود، صدور فرمان مشروطه و گشایش مجلس اول، پایان این گونه ظلم و آغاز دوران جدید باید می شد:

۲۸. عبدالحمید خان سپهر، *مرآة القوامیر و یادداشتهای ملک المورخین*، با تصحیحات و مقدمه های

چشم ایرانیان روشن، دل ملت پرستان و مجلس خواهان گلشن که از امروز ما ایرانیان مجلس شورای مقدس ملی داریم، دیگر طعن و لعن بیگانگان نمی شنویم، بی جرم و گناه سرها بی تن و تنها بی سر نمی شوند، آه سینه مظلومان داغ دیده به آسمان نمی رود. زنان ایل کرمان بی تقصیر اسیر نمی شوند، در سرای هر امیر و وزیر به خدمات و زحمات موظف نه؛ و دختران نورس قوچان را مزده باد که دیگر به آرامنه عشق آباد فروخته نمی شوند. از این سپس پستانها بریده نمی شود و گوشهای زنان به طمع گوشواره به دست محصلان اریاب تیرول دریده نمی شود و آتش به باغات و عمارات نمی زنند و به ناموس رعیت چشم طمع نمی آورند، ایل و عشایر ایران به بهانه خراج تاراج نمی شوند و هر ده خانوار به دیگی محتاج.<sup>۳۰</sup>

زبان تظلم خواهی تار و پود گفتمانی قلمک و حفاظت زن را از نگرش غالب زمان خود بر گرفته، با پیوند آن به مضار استبداد، ضرورت مشروطه را یافت. در «لایحه» ای که «یکی از نطاقین در سفارت انگلیس»، در تاریخ ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۲۴ خواند. ناطق ابتدا شرایط اضطراری روز را باز گفته، سپس پرسید: «حالا که یقین گردید، پس چرا برای حفظ جان و ناموس عیال و تعمیر وطن و استقلال امور و شئونات انسانیت خودتان، چرا جنبش نمی فرمائید؟»<sup>۳۱</sup> زن در کنار مال، موضوع قلمک مرد و از دست رفتن ناموس زن، و یا، در موارد فروخته شدن و یا به اسارت رفتن، خود او، در کنار تاراج و هدر رفتن اموال، نشانه ظلم حاکمان شده است:

پس، باید ما مردم در خیال اصلاح کار خود باشیم و کاوه ی آهنگری پیدا نائیم. ظلم و ستم، حقارت و ذلت از این بالاتر نمی شود. هیچ تصور کرده شده که در این چند شبه، چه زنها، چه ناخوشها، چه بچه ها، چه پورها، چه مالها از مردم بردند؟ چه ظلمها، چه تعدیات به مردم کردند؟<sup>۳۲</sup>

در اعلان دیگری، به تاریخ ۵ شهر رمضان ۱۳۲۷ و به امضای «فریاد وطن»،

۳۰. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیماری، بخش دوم، عنوان «روز یکشنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۵»، ص

۱۲۶، مکتوبی به نقل از روزنامه مجلس، شماره ۶۲.

۳۱. شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه، جلد اول، ص ۷۷.

۳۲. همانجا، ص ۵۲.



این پیوند چنین بیان یافت:

عجب روزگاری، خر بازاری داریم که هیچ کس ملتفت هیچ نیست. سبحان الله! چهار سال است يك مملکتی داریم خراب و يك ملتی از شدت ظلم و جور پریشان حال، چه جوانها کشته، چه زنها پیوه، چه اولادها یتیم، چه خانه ها خراب، چه ناموسها هدر، چه مالها غارت گردیده، تا عنوان سلطنت ظلم و جور پرچیده و بساط عدل گسترده شده.<sup>۳۳</sup>

در بازگویی «تعدیات و ظلم اقبال الدوله در اصفهان» و درگیریهایی که بین سربازان و مردم در بازار رخ داده بود، محمد مهدی شریف کاشانی نوشت:

مردم به این واسطه به هیجان آمده، بازارها را بستند. . . حکم می شود که بازارها را باز کنند. اهالی قبول نمی کنند. سرتیپ و نایب الحکومه به بازار می روند. مردم در کمال سختی جواب می دهند که: حاکم در ولایات به جهت امنیت است. ما که امنیت نداریم و اجناس ما از ماکول و ملبوس از دست سرباز در هدر است، زنها و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است، اطفال ما جرأت عبور در کوچه و بازار ندارند که به جهت اقبال الدوله گرفته می برند، هرگز بازارها را باز نمی کنیم.<sup>۳۴</sup>

همچون اجناس ماکول و ملبوس، زنان و ناموس و عصمت در دست سرباز در هدر است. هر دو هدر گونه ای خسارت نگاشته شده که جمعی از مردان (سرتیپ و نایب الحکومه) بر اموال جمعی دیگر از مردان (اهالی بازار) وارد آورده اند و سبب هیجان و اعتراض و بسته شدن بازار شده اند.

۳۳. شریف کاشانی، *واقعات/تفائید*، جلد دوم، ص ۴۹۲. جهت نمونه های دیگری از این اعلانات و لایحه ها که پانتهای مشابه گفتنی دارند، بنگرید به همین کتاب، ص ۴۵۹ و ص ۴۶۱.

۳۴. همان کتاب، جلد اول، ص ۲۲۴، و نمونه های دیگر در صفحات ۲۴۲، ۳۱۷، ۳۲۷، و ۳۵۱.

## زبان غیرت طلبی

در گزارش بالا، شریف کاشانی ظلم به زن را نه تنها نشانه ظلم اجتماعی که به معنای دلیل هیجان اهالی و منشاء کنش اعتراض سیاسی باز گفته است. این گونه پیوندسازی یکی دیگر از مشخصات زبان مشروطیت است. در انتخاب نامه ای از اجتماعین عامیون ایران، که به تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۴ از قفقاز به ناظم الاسلام کرمانی رسیده بود، مرد نویسنده، مردان خواننده را به چنین پیوندسازی بدین زبان فرا خواند:

از آستارا يك نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته است... در پیش دکانی نشسته بودم، يك دفعه دیدم دو نفر از طایفه انات آمده و ایستادند. خیال کردم یقین اهل سؤال هستند، خواستم يك چیزی بدهم، دیدم يك آه سرد کشیده، گفتند برادر تو را به خدا قسم می دهیم، ما را بلند شده از گمرکخانه بگذرانید. گفتم: شما کجائی هستید و کجا می روید؟ جواب دادند: که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم. پرسیدم، پس چرا بی صاحب می روید؟ گفتند برادر، صاحب ما هشت سال است که از ظلم اولیای دولت، به روسیه گریخته از ما سراغ ندارد. ما لاعلاج ماندیم، به سراغ شوهر خودمان می رویم. گفتم چه می دهید من شما را از گمرکخانه بگذرانم. جواب دادند: ما چیزی نداریم تا در اینجا گدائی نموده، آمده ایم. اگر هر آینه شما چشماناشتی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید، والا والله ما چیزی نداریم که به شما بدهیم...»

ای سربازهای ایران! ای توپچیهای ایران! ای قزاقها و فراسهای بی ناموس ایرانیان! اینها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟ اینطور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده، بی صاحب رو به راه روسیه نموده، در سرحد سالداتهای روسیه، این بیچاره ها را گرفته، بی عصمت نموده، رها می کنند. شما اگر غیرت دارید، این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده، به روسیه نیاید. تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله، به واسطه نان بی عصمت نکند. آقای طباطبائی ناموس شما را کشید، می خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد، تا ناموس شما پامال نشود. ای بی

غیرتان! مگر شما را چه شده؟<sup>۳۶</sup>

ضار استبداد نیست؛ در زنجیره تداومی زهای ایرانی را خطاب می کند، ناموس اینها مگر ناموس شما، عیال برادر دینی ...  
 در این یافته، ظلم به زن تنها نشانه م معانی این متن، آنجا که نویسنده سرپا جنسی، بیان نظم و قانون میان زن و مرد (ا ...)

بودن صاحب و شوهر در این متن بی واسطه بیان یافته است.

۳۶. همین گونه پیوند ناموس جنسی با غیرت ملی را افضل الملك به عنوان یکی از نشانه های تمایز اطمینان ما به زن گوید و طوری زن دارای سببوم آورده، ان اداره ی اتید که حمایت در میان آید، با آنکه، آنان [اروپاییان] خیلی قوی هستند و ما خیلی ظاهراً ضعیفیم؛ لکن، غیرت است، که ایرانیان شرعاً و عرفاً راضی نمی شوند که عیالشان با کسی سخن رایش را باز کند. به همین قدر غیرت، در مسئله ی شاه پرستی و دولت داری، مستعدیم که اگر پای نزاعی در میان ایرانیان و دول خارجی فراهم آید، ما ایرانیان کردار قشون هستیم که تمام بدون ترس از جان و مال، به طرف دشمن بدون نظام ه فتح می کنیم. . . . اما، شما که اهل اروپ هستید و در ... دادن زن های خودت حریت باز کرده اید، و اگر زنتان به کسی ... دهد حق منع ندارید؛ چگونه می توان از دولت و ملت خود کنید؟ در حفظ ناموس خودتان غیرت ندارید؛ اگر پای زود در حفظ دولت و ملت خود چگونه ثبات خواهید کرد؟

غلامحسین افضل الملك، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سعیدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۴۰۵، «...» ها در اصل.

زنهای اهل شهر به غیرت درآمدند  
 دلسوخته، حزین، همه مضطر آمدند  
 جمعی به سوی دگه با معجر آمدند  
 نزدیک تاجران همه چون آخگر آمدند  
 کی خلقا حال معجر زنها به سر کنید  
 ملت ز دست رفت، شماها نظر کنید<sup>۳۷</sup>

در نکته در اینجا قابل توجه است: یکی آنکه خلق در مجموعه خود مذکر است و دیگر آنکه نمایانندهٔ زنیّت در این متن معجر زن است، هم خود با معجر است و هم حال که خلق زن شده پس به که زن بنماید و معجر به سر کند.

معادل نمودن زنیّت با معجر حاکی از آن است که چادر زن حامل معنای خاصی از فرهنگ است: ممیز مرز زنانگی و جز آن، خارج از آن، مردانگی.<sup>۳۸</sup> ممیز هم به معنای آنچه که متمایز می کند، و هم (از راه این تمایز) پاسبان این مرز است، مرزی که گذار از آن ترك فضای يك مقوله (زنانگی) و ورود به فضای مقولهٔ ضد خود است. و برعکس، مردانی که فضای خود را ترك کرده، نامرد یعنی زن شده اند، شایسته است چنین بنمایانند. ابراهیم تیموری در روایت شرکت زنان در جنبش تحریم تنباکو نوشت: «نزدیک ظهر زنان نیز دسته دسته به منزل میرزای آشتیانی می آیند. وقتی جمعیت زیاد می شود، زنها جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی روانه می گردند. . . [زنان خطاب به ناصرالدین شاه داد می زدند:] «ای شاه باجی

۳۷. محمد رحیم اخونساری، متخلص به دلخون ملقب به اختر، خلاصه التواریخ (بی ناشر،

۱۳۲۴ هـ)، ص ۴۱. در بازنویسی این متن و دیگر متنهای این دوره، در رسم الخط کمی تصرف و

برخی اشتباهات املایی را تصحیح کرده ام. در اینجا نیز «زنهای اهل شهر» همان ابهام «زنهای ملت» را حمل می کند.

۳۸. بنگرید به:

Francis Hancock, "The Veil As A Presentational Symbol," unpublished paper, Harvard Divinity School, 1989.

برای بحث این مبحث در زمینهٔ دگرگونیهای فرهنگی و تاریخی قرن اخیر در ایران بنگرید به: فرزانه

میلانی، «پیکر زن همچون نماد و نشانه: عجاب و کنش چینی»، ایران نامه، شماره ۲ (بهار

۱۳۶۹): ۲۴۶-۲۶۰. و محمد توکلی طوقی، «زنی بود، زنی نبود: بازخوانی رجوب نقاب و مفاسد

مفروضه»، نیمه دیگر، شماره ۱۴ (بهار ۱۳۷۰): ۷۷-۱۱۰.

Farzaneh Milani, *Veils and Words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers* (Syracuse: Syracuse University Press, 1992), and Mohamad Tavakoli-Targhi, "Imagining Western Women: Occidentalism and Euro-Eroticism," *Radical America* 24 (July-September 1990): 73-87.

سپیلو، ای لچک به سر، ای لامذهب، ما ترا غی خواهیم!»<sup>۳۹</sup> گوئل کهن تصنیف مشابیهی را برای مظفرالدین شاه گزارش می کند:

مردم برای ابراز نارضایتی خود از مظفر الدین شاه و بی لیاقتی و جاه طلبی اطرافیانش، تصنیف زیر را می سرایند:

برگ چغندر آمده	آبجی مظفر آمده
دور دور دورشه بین	امیربهادر شه بین
چادر و چاقچورش کنید	از شهر بیرونش کنید. <sup>۴۰</sup>

عدالت خطاب به وطنپرستان نوشت: «پس ای ابناء وطن بکوشید تا جامعه زنان نپوشید. امروز از هر چیز مقدم تر بر ما واجب است که تکالیف مقروضه به وطن عزیز خودمان را ادا سازیم.»<sup>۴۱</sup> روح القدس نیز «سرداران مکرم و رجال معظم» را از «جامه زنان پوشیدن» چنین ترساند:

ای سرداران مکرم و ای رجال معظم! زمانی تفکر نمایید و ملت را بازیچه خود شمارید. . . . شما که مایه اعتبار و هواخواه دولت هستید چرا در صدد خرابی و بی اعتباری دولت پرآمده اید؟ به گفته خودتان باید در حفظ ملت و دولت به جان بکوشید تا جامعه زنان نپوشید.<sup>۴۲</sup>

مساوات در انتقاد از وکلای مجلس نوشت: «ای کسانی که تا دیروز چون مخدرات از ترس حملات استبداد پشت هزار پرده خود را مستور نموده بودید، کی شما را این جسارت داد که در بهارستان نشسته. . . در امور پلتیکی جرأت مداخله

۳۹. ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو: اولین مقاومت منظمی در ایران، صص ۱۵۲-۱۵۳، به نقل از ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه، ص ۳۲.

۴۰. گوئل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، جلد یکم (از ۱۲۵۳ هـ ق تا صدور فرمان مشروطیت) (تهران: آگاد، ۱۳۶۳)، ص ۲۴۵.

۴۱. «سرود یکی از وطن پرستان»، عدالت، سال ۲، شماره ۴۶، [در اصل این شماره تاریخ روز ندارد] ربیع الاول ۱۳۲۵، صص ۵۶، نقل از ص ۵.

۴۲. روح القدس، شماره ۱۰، ۶ رمضان ۱۳۲۵، ص ۳.

پیدا کنید؟<sup>۴۳</sup>

استفاده از زنجیره نمایانه ای نامرد = مرد زن شده = مرد به جامعه زن = زن = چادریه سر(مستور)، هماندانی غیرت جنسی و عرق سیاسی را در تخیل اجتماعی زنان و مردان این دوره می برداخت و می یافت. کریم طاهرزاده بهزاد در این باره نوشت:

باید دانست که ظهور زنها در اجتماعات آن روز بغیر از امروز بود. در آن ایام زنها در میان جامعه احترام فوق العاده داشته و هر مرد وظیفه داشت که شئونات آنان را حتی با فداکردن جان خود حفظ نماید و وقتی که عده ای از زنان به عنوان جهاد در بازار ظاهر می شدند احساسات مردم [= مردان؟] شعله ور گشته و سر از پا نشناخته و در يك مدت قلیل بزرگ ترین مانع را از میان بر می داشتند. این غلیان وقتی به شدت اشد خود می رسیده است که یکی از آن زنها لچک خرید را به عنوان استمداد به طرف مردان پرتاب بکنند. آنوقت بود

که مردم عصبانیت می کردند و در پی او می دویدند و او را می زدند و می کوبیدند و می کشتند.

لچک پرتاب کردن زنان به سمت مردان را استمداد طلبی تعبیر لچک بتواند مؤثر اثر اشد غلیان مردان شود، البته در تخیل ی بیش از تکه ای پارچه بوده باشد: نماد زنیّت، یعنی نماد آنچه می است. «نجات لچک» نجات نظام فرهنگی و اخلاقی کل جامعه طاهرزاده برای حفظ آن مردان حتی حاضر به فداکردن جان خود ن خانه ها را می توانند از بن ویران کنند تا اساس مناسبات نشند. تعبیر دیگری از این لچک پرتاب کردن می تواند این باشد سمت مردان پرتاب کردن رفتاری عامدانه موهن است به قصد لکه ای مردان حالا که شما زن شده اید پس لچک زنان نیز به سر نه ها و خطابه های این زمان از توهین و تخفیف مردان (از راه ) به قصد تهییج استفاده می کردند. عبدالحسین خان سپهر

طاهرزاده بهزاد می کند. برای آنکه ل مردان لچک باید چیز میز زنانگی و مردانگی دانسته شده، به گفته هستند، محکم تریب گوناوندی را نجات بخش که نماد زنیّت را به تهییج و به معنای آن کنید. بسیاری نوشتن زن خطاب کردن آنان

۴۳- «سوز درونی را مرقع مارس ۱۹۰۸، صص ۱-۴»

ع اظهار رسیده، مسارات، سال اول، شماره ۱۸، ۱۹ صفر ۱۳۲۶/۲۲ . نقل از ص ۳.

۴۴- کریم طاهرزاده بهزاد تاریخ، صص ۸۵، ۸۴.

قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران (تهران: اقبال و شرکاء، بی

گزارش داد:

در روز یازدهم ذی القعدة [۱۳۲۳]، اداره صندوق طهران اعلام کرد که قسط  
موجب می‌دهد، مرد و زن که قریب دوست نفر بودند در آنجا اجتماع نمودند  
و منتظر قسط شدند. در این وقت يك نفر بلژیکی که رئیس صندوق بود آمد  
و گفت: امروز پول نیست. مردم متحیر شدند، بعضی از کثرت پریشانی بنای  
عجز گذاشتند و فرنگی را قسم می‌دادند که پول بده. فرنگی با کمال نخوت  
جواب می‌داد. در این وقت آقا سید حسین نام که از جمله پول‌پگیرها بود و  
بسیار مرد متهوری است فحش به فرنگی داد که چرا پول نمی‌دهی؟ پسر معز  
السلطان مترجم گمرک و صندوق گفت: اتاپیک قدغن کرده که پول ندهیم! سید  
فحش به اتاپیک و نوز و سایرین داد و روی به مردم کرد که ای بی غیرتان،  
لچک زنها به سر شما، تا چند صبر دارید و قبول ظلم می‌کنید بزنید و این  
فرنگی را بکشید. مردم به هیجان آمده، زنها نیز روینده‌ها به دست پیچیدند  
و فحش دادند و خواستند گمرکخانه را خراب کنند. فرنگی مخفی شد و قضیه  
خاموش.<sup>۴۵</sup>

ناظم الاسلام کرمانی متن يك «ورقة چاپی»، نمره نهم، به تاریخ ۴ شعبان  
۱۳۲۶، تحت عنوان «ناله ملت، تازیانه عبرت»، را چنین گزارش داد: «شما نیز ای  
اهالی طهران، ای خفتگان بستر بی ناموسی، ... کجا رفت آن غیرت و تعصب  
وطني؟ چرا امروز چون پردگیان درحجاب عصمت مستور شده اید؟»<sup>۴۶</sup>  
استفاده از پیوند غیرت جنسی با حمیت سیاسی، استفاده از برانگیخته شدن  
یکی برای برانگیختن دیگری، یکی دیگر از رایج ترین فنون خطابی نوشته‌ها و  
نطقهای این دوره است. استفاده از این پیوندها در آن واحد هم از بافته فرهنگی  
موجود بهره می‌برد و هم از راه تولید نوی متنی این پیوند را از نو می‌پرداخت. يك  
«شبنامه ژلاتین»، از تخفیف مرد، تحسین زن و تهییج مرد این گونه متن پرداخت:

خفت و بی‌شرنی از زن گسارده است گت و به خواب رفتید. . . .

۴۵. عبدالحسین خان میهر، *مرآة الرقابع*. نقل از بخش «پادداشتهای ملك المورخین»، ص ۲۹۸.

۴۶. ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیلاری*، بخش دوم، صص ۲۰۵-۲۰۴.

آذربایجان قطار فشنگ می بستند، با حالت محزونی بچه خود را شیر می دهند، مانند نره شیران در میدان جنگ می کوشند که دست بی ناموسی به او دراز نشود، ولی مردمان ما گویا همان اشخاصی بودند که مقتول و محبوس شدند، [وگرنه این زندگان] در بستر راحت مانند پردگیان به خواب بی غیرتی رفته اند. . . . ای پریاد دهنده ناموس اسلام! ای ضایع کنندگان حقوق نوع بشر! ای بی شرفان از زن کمتر، بلکه از سگ کمتر! . . . آخر این فکر را نکردید که همه ایرانی زن صفت دجال پرست مثل شماها نیست؟<sup>۴۷</sup>

در این متن برتری مرد بر زن با برتری مسلمان بر یهودی پیوند خورده، در هم آشفتن هر يك از این دو سلسله مراتب اجتماعی - فرهنگی، خطر پریاد رفتن ناموس اسلام را بر می انگیزد.<sup>۴۸</sup> یادآوری دوگونه سلسله مراتب، گوناوندی و مذهبی، در این متن دو معنای رایج ناموس را (ناموس جنسی در عبارت «دست بی ناموسی» و

۴۷. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، بخش دوم، صص ۲۲۲-۲۲۴.

۴۸. گونه ای دیگر از بیان رده بندی «مرد مسلمان برتر از زن و نامسلان» را در گزارش شریف کاشانی از واقعه ای که نشان می دهد چگونه علیرغم این نابرابری در مقابل قانون مشروطیت با آنان به مساوات باید رفتار شود می یابیم:

دو روز بعد [از ۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۸] ضعیفه [ای] از دست آقای امام جمعه در عدلیه تظلم کرد. از محکمه جناب امام را احضار می نمایند؛ بر امام ناگوار می شود. جناب آقا سید عبدالله مطلع می شوند؛ رقعہ ی مؤاخذه به وزارت عدلیه نوشته که تأدیب و تنبیه اعضای محکمه را حاوی بود. این رقعہ، زیاده از حد موجب تحیر و ایرادات عدلیه و نطاقین الحجتها گردیده که: این زحمتهای، قتلها و غارتها، خرابیها، تغییرها به جهت این بود که این موهومات مرتفع شود. زنی تظلمی کرده، جناب آقا را احضار کرده اند به جهت جواب. آقا هم خودشان نمی آیند، وکیل می نفرستند. و نجش لازم ندارد، مؤاخذه نمی خواهد که حالا به اشکال مختلف آقایان مورد اعتراض بشوند که در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، در محضر شریع قاضی به جهت دعوی یهودی حاضر شده باشد، احضار آقای امام اهیچی نداشته که تنبیه و تأدیب اعضای محکمه را لازم داشته باشد. ناچاراً، شب رفتیم خدمت آقای آقا سید عبدالله؛ اظهار تأسف زیاد کرده که این اقدامات و گرفتاریها و اسیرها و صدمات، برای چه بود؟ برای آزادی و عدالتخواهی و مساوات و مراسمات و حق خواهی. زنی در عدلیه تظلم کرده، که برحسب قانون مدعی و علیه را خواسته اند؛ این مؤاخذات را لازم نداشته.

واقعات/اتفاقیه، جلد ۲، ص ۵۲۲.



ناموس مذهبی، «ناموس اسلام» در آن واحد فرا می‌خواند و به هم می‌پیوندد. «حضور زنان» در این متن هم مایهٔ تحسین و هم مایهٔ شرم نگاشته شده است. غیرت و حرکت زنان (عورات آذربایجان) در برابر خفت و بی‌شرفی مردمان = مردان (بی‌شرفها، از زن کمترها) بیان می‌یابد، تحسین از حرکت زنان (عورات) که مردانه -- مانند نره شیران -- می‌رزمند، در عبارت بعدی از راه پیوند با نگرش زن در گفتمان غالب زمان -- «زنانگی» = «ترس، ضعف و جبن، خانه نشینی و به درون (در بستر راحت)»، نه به بیرون (در میدان جنگ)، تعلق داشتن، مفعول محافظت برادران ناموس پرست بودن» -- از تحسین زن به تفسیح مرد بازپرداخته شده است؛ تحرک زنان، قطار فشنگ بستن و به میدان جنگ آمدن، در تقابل با سکوت و خواب مردان نگاشته شده، حضور زنان در آنجا که جای زن دانسته نمی‌شود (میدان جنگ)، معادل زن شدن مردان (در بستر راحت مانند پردگیبان به خواب بی‌غیرتی رفتن)، پس از دست رفتن مردانگی قرار گرفته است. یادآوری خطر وارونه شدن سلسله مراتب گوناوندی زبان تهبیج و بسیج ملی (همه ایرانی زن صفت نیست)، سببی جهت برانگیختن غیرت مردانه، شده. "به فاصله چند عبارت دو تبدیل رخ داده: مردان برانگیخته شده اند که مشروطه نجات یابد و همزمان با این نجات سیاسی، برتری اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی خود را نسبت به زنان بر دفتر ایام و صحنهٔ اجتماع

بازنویسند. از راه تحريك خود، مردی از دست رفته را باز آفرینند، ملت و مردانگی را همزمان نجات دهند. به عبارت دیگر بازپردازی این دو جزء گفتمانی، ملی و مردانگی را معادل یافته، ملتی مردانه آفریده است.<sup>۵۰</sup>

در برخی دیگر گزارشها، گزارشگر به صراحت گزارش حمیت زنان را به کار برانگیختن مردان می‌گرفت: «اول کسی که این شرف و افتخار بزرگ ملی را درك کرده [افتخار دریافت مدال از جانب انجمن اخوت به آنها که اعانه می‌دادند] يك نفر مخدوم محترمه است که مبلغ يك صد و ده تومان قبل از وقت فرستاده، به ضمیمه يك رقعہ مہیجہ مردانہ کہ ما صورت آن را عیناً نقل می‌نمائیم تا تازیانہ عبرت مردان مملکت شود.»<sup>۵۱</sup> و یا پس از گزارش اهدای زنی مهریه اش را به صندوق اعانه اردبیل، ایران نو افزود: «مردان صاحب نقد و مال از این مخدومہ باحمیت عبرت بگیرند کہ مهریه خود را کہ امید واپسینش بسته به آن مبلغ است نثار می‌نمایند.»<sup>۵۲</sup>

این زبان را زنان مشروطه خواه نیز به کار می‌گرفتند:

در مجامع عدیده با خواهران باوجدان . . . عهد و پیمان نموده ایم کہ در این موقع شدت و سختی کہ مردان ما را استطاعت مالی . . . روی به انکسار است با کمال میل و شعف از تقود و زینت آلات زنانه . . . در استعمانت وطن مقدس آنان را یاری نموده . . . هان ای برادران! امروز روز فتوت و غیرت است. امروز روز جوانمردی و همت است. . . بدیهی است کہ عرق اسلامیت و مردانگی برادران ما در این موقع باریک از هر حیث متحرک آمده، . . . با ما نسوان پریشان مردانه برای ادای مال و جان حاضر خواهند بود و در این شیوه

۵۰. وجه دیگر آفرینش «ملت مردانه» نسبت زینت دادن به دولت ناتوان بود: «حضور انجمن مقدس اداره شہنامه، عرض خیرخواهان فدائیان اینکے: . . . عارف و عامی و بیگانه و بومی، امروزہ انظاراً استطاعت لشگری و کفایت کشوری چهار نفر مستبد بی روح نیم جان دولتی ایران را چون روز روشن یا آشکار می‌بینند: . . . این نساء دولت و مخنثهای مملکت، کہ اشیاء رجال اند و لارجال، کاش حالیه يك شهر تهران تنها را لااقل مطلع می‌شدند و می‌دانستند کہ حکم امروز غیر از حکم دیروزی است.» (شریف کاشانی، واقعات/تفاتیبه، جلد اول، ص ۳۵۸)

۵۱. ندای وطن، «تشکیل جشن ملی در انجمن محترم اخوت»، شماره ۲۲، ۲۶ رجب ۱۳۴۷/۱۸ اوت ۱۹۰۹، صص ۲۰۳. نقل از ص ۲.

۵۲. ایران نو، سال اول، شماره ۱۴۸، ۲۲ صفر ۱۳۲۸/۴ ماوس ۱۹۱۰، «اعانه اردبیل»، ص ۲.

مرضیه، به فخرای الرجال قوامون علی النساء»، تا آنجائیکه لازمه مردانگی و ایرانیت است در حفظ ناموس و شرف اسلامیت از بذل جان و مال به هیچ وجه مضایقه نفرموده. . . . هرگز نپسرد آنکه دلش زنده شد به عشق. پاینده باد مجلس شورای ملی، پاینده باد استقلال.<sup>۵۳</sup>

معادله ایرانیت و مردانگی امکان شهروندی شدن زنان را، راه پیوستن آنان را به صفوف ملت ایران، معادل آفرینش «زنانِ مردانه» کرد. به این مطلب بعداً برمی گردم. تنش موجود بین دو جزء گفتمانی متباین، در این نگارش نوآفریده، فضایی جهت دگرگونی نگاره زن می آفرید. محمد رحیم الخونساری، در ادامه تاریخ منظوم خود، عواقب آمدن زنان به بازار را چنین سرود:

شورش گرفت شهر ازین ماجرا عیان	بک دم تمام اهل کسب بسته شد دکان
شور صدای ولوله در پنجم آسمان	گرفت چارسمت زغوغای مردمان
چون این خبر رسید به سلطان مسلمین	
جویای مهر گشت به فرمان زد او نگین	
منظور تان چه باشد مقصود مدعا	فرمان نوشت که ای رهبران ما
ما جملگی تمام منتظر مقدم شما	حاجت بیان کنید که این دم کنم روا
فرمان به اتفاق دو سردار هوشمند	
بردند خدمت علما با پیام چند	
هر چیز رای حضرت ایشان کنند کار	دیدند عهد را چو بدینگونه استوار
کردند عزم اینکه به طهران کنند بار	هر پا کنند مجلس عدلیه برقرار
روز دیگر زین مقدم زریه بتول	
طهران چو خلد گشت دل مشرکان ملول	
پس فرقه فرقه عیش کنان جمله شیعیان	وانگاه مؤمنین همگی تهنیت کنان
کین مجلس عدالت عظاما شود عیان	اکثرون به کام شیعه شد اینعهد اینزمان
شد موسمی که رانده درگاه کرد کار	
این فتنه های خفته کند یکدم آشکار <sup>۵۴</sup>	

۵۳. ایران نو، سال اول، شماره ۱۵۱، ص ۲.

۵۴. محمد رحیم الخونساری، خلاصه التواریخ، صص ۱۲-۱۳.

اگرچه حضور زنان در آنجا که جای آنان دانسته نمی شد معادل زن شدن مردان و از دست رفتن مردانگی خوانده شده بود، ولی این حضور اکنون با منشاء اثر واقعه ای مثبت شدن... حادث شورش شهر، غوغای مردمان [مردان]، و صدور فرمان مجلس عدالت... معنای دیگری نیز یافته است. در نگرش غالب قبلی حضور زن در گستره سیاسی معادل از همپاشی نظم اجتماعی، موجب فتنه، بود. در مقال مشروطه، ولی، حضور زن در حیطة بازار و گستره سیاسی، حادث واقعه ای مثبت نگاشته شد: صدور فرمان تشکیل مجلس عدالت.

تنش میان آنچه از مقال غالب موجود گرفته شده با این گونه نونگاری حضور زن در مقال مشروطه به شکل دوگانگی هم مثبت هم منفی دگرگونی جای زن بازپرداخته می شد؛ در بسیاری از موارد که گزارش از «حمیت زنان» است، برای مثال در گزارش اهدای جواهرآلات از جانب زنان برای کمک به تشکیل بانک ملی و یا برای کمک به صندوق اعانه اردبیل، استفاده از عنوانی چون «چه مردی بود کز زنی کم بود» بیان آن بود که گزارشگر نگران این حضور است؛ این حضور را تحسین می کرد و همزمان حضور مرد را فرا می خواند.<sup>۵۵</sup> در برخی دیگر روایات، استفاده از «حتی» و «نیز» در عباراتی نظیر «حتی زنان»، «زنان نیز»، «حتی مخلوقات محترمه» بیانگر همین شگفتی/نگرانی است.<sup>۵۶</sup>

۵۵. برای نمونه ای از این گونه گزارشها تحت عنوان «چه مردی بود کز زنی کم بود»، بنگرید به نمای وطن، سال اول، شماره ۱۲، ۱۳ محرم ۱۳۲۵/۲۶ فوریه ۱۹۰۷، صص ۷-۸؛ همان روزنامه، سال اول، شماره ۱۵، ۲۴ محرم ۱۳۲۵/۹ مارس ۱۹۰۷، صص ۲-۳؛ ایران نو، سال اول، شماره ۱۵۱، صص ۲. این مقاله آخری «یکی از لویحی است که در مجمع زنها خوانده شد». خواتنده آن «خادمه وطن زهرا دختر فرخ خان شاگرد مدرسه شاه آباد» است. روشن نیست که عنوان وا ایران نو به آن داده است و یا عنوان خود لایحه بوده است.

۵۶. برای بیانهای مشابه بنگرید به: کسروی، تاریخ مشروطه ایران، صص ۳۱۳؛ خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف الله گلکار (تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۶)، صص ۶۰۵؛ هاشم محیط مافی، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فنا (تهران: انتشارات فردوسی)، ۱۳۶۳، صص ۲۰۲؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری، بخش دوم، صص ۱۷، ایران نو، شماره ۱۵۰، ۲۴ صفر ۱۳۲۸/مارس ۱۹۱۰، صص ۱.

جای زن و جامه زن

این گونه شگفتی/نگرانی را نه تنها در پیوند با آن «جا» که زن بدان تعلق دارد، که در ربط با آن «جامه» که زن بودن را می نمایاند، می بینیم. در نگرش غالب آنگاه که زن جامه مرد به تن کند، خود را خارج از «جایگاه» زن مطلوب می نشاند. جامه مرد به تن کردن نشانه فاحشه بودن بود: «غلامرضاخان اجزاء گمرکخانه بندرچز زنی داشته که اوصاف مشارالیه با خواهرش [که] مشهورترین زنهای فاحشه است مانند ماتشکه های روسی پوشیده است... شب و روز با قهارخان سالار اشجع در کارکنده شش فرسخی مغربی مشغول به عیاشی [بوده] با لباس مردانه که اسب سواری به عنوان تفریح در چمنها گردش رفته.»<sup>۵۷</sup> و یا «دیگر آنکه صمد آقای تاجر شیروانی که از رعایای روس است ضعیفه مشهور به مهری بهبهانی را لباس مردانه پوشانیده همراه خود به باغ رشک بهشت برده است، هنگام مراجعت سواره از باغ بیرون آمده اند، در بین راه آن ضعیفه را شناخته گرفته اند، حال در حبس پیگری است.»<sup>۵۸</sup>

این پیوند نمادی را در زبان مشروطه خواهان نیز می یابیم: «این ایام [سه شنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۷] مستبدین محروک شده اند زنهای فاحشه را که ملبس به لباس مردانه شدند و در کوچه و خیابان راه بروند تا اینکه مقدسین بگویند این کار از لوازم مشروطیت است.»<sup>۵۹</sup> و در زبان مشروعه طلبان نیز؛ برای مثال در لایحه شیخ فضل الله نوری به تاریخ هیجدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ لباس مردانه پوشیدن زنان نشانه

۵۷. حسینی منوچهر وکیل الدوله، مخبرات استرآباد، به کوشش ایرج افشار و محمد رسول دریاگشت (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، جلد اول، ص ۳۹۲.

۵۸. «وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری»، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: نوین، ۱۳۴۲)، ص ۶۰۲. به نظر می رسد اسب سواری کردن، سوار بودن به جای آنکه دیگری بر او سوار باشد، نیز نشانه دیگری از «خارج از جا» بودن زن، نشانه وارونه شدن سلسله مراتب گوناوندی باشد. نکته جالب دیگر در این متنها آن است که فقط از زنانی که به معنایی «غیرعادی» باشند اشاعر، جنگجو (زینب پاشا)، فاحشه [به نام یاد می شده است. از زنان محترم «عادی» به صبه... یا عیال... یا همشیره... نام برده می شدند. در نشر مشروطیت نیز در آغاز همین احترام رعایت می شد، برای مثال وقتی صوت نام اعانه دهندگان در جراید درج می شد و با از مؤسسه مدارس نسوان یاد می شد. به تدریج با شرکت وسیع تر زنان، از آنان به نام یاد شد؛ نام بردن از زنان عادی و محترم شد.

۵۹. ناظم الاسلام کمانه، تاریخ بیداری، بخش دوم، ص ۴۲۲.

وارونه شدن مکان مرد و زن، پس در هم ریختن نظم اجتماعی، دانسته شده؛ نشانه آنکه تحت استیلای آزادی طلبان معروف منکر و منکر معروف شده است:

سؤال می کنیم و می گوییم این مجلسی که می بینید که در تحت استیلا و استبداد لامذهبان و آزادی طلبان واقع شده است و مجاری احوال و اوضاع آن را مستقیماً بر سیاق پارلمنتهای اروپا اداره می کنند آیا مجلس امر بمعروف و نهی از منکر است یا مجلس نهی از معروف و امر بمنکر است؟ آیا به واسطه نشر دادن مزدکیان عصر کلمه آزادی را در این مملکت تجربات و تهتکات مردم تا چه اندازه افزوده است و قنون فحشاء و فسوق و فجور تا کجا شایع شده؟ آیا زنها لباس مردانه نمی پوشند و به کسوجه و بازارها نمی افتند؟ آیا در خرابات شب جشن چقدر از این بی ناموسی نوظهور مشاهده شد و شرب الیهدر فاش فاحش به نظرها رسید؟ آیا فرق فاسد منسده بر لفظ امر بمعروف و سایر عناوین شریعتی سخریه نمی کنند و آشکارا بر نوامیس الهیه استخفاف نمی آورند؟

ولی با شرکت زنان، به لباس مردانه، در دفاع از مشروطه طلبی این دگرگونی «جامه» بازخوانی مطلوب نیز یافت. مردانه نمودن زنان، به جای آنکه تنها نشانه ای باشد از نامطلوبی زنانگی شان (فاحشگی)، اکنون نشانه ای شد از مردانه شدن زنان، از پیوستن آنان به جرگه مردان وطن، به جرگه ایرانیت. حضور زنان درحیطه هایی که به نگرش قبلی مردانه نگارش یافته، از نگر مردان محسین آمیز ولی تأثرآور و موجب ملامت مردان بود؛ طعنه ای به مردانگی آنان، و تأثیری از نامردی مردان. طاهرزاده بهزاد در وصف ستارخان می نویسد:

روزی در انجمن حقیقت می خواستند یکی از زخمیها را زخم بندی بکنند، مجروح اصرار می کرد که لباس او را نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم او را بندند. مجروح از روی ناچاری گفت من مرد نیستم و دخترم و میل ندارم لباس از تن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشک شده گفت (قزم من دیری اولاً اولاً سن

۶۰. لولایع آلاء شیخ فضل الله نوری، به کوشش هما رضوانی (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، صص ۵۸۵-۵۸۶.

نیه داویه گتدون) دختر من، منکه هنوز زنده هستم تو چرا به جنگ رفتی؟<sup>۱</sup>

آنچه مایهٔ تحسین ولی تأثر مرد مشروطیت بود (مرد نمودن زنان، همچنانکه گذار آنان به کوچه و بازار، و دیگر وجه های شرکت در حرکت مشروطه خراهی)، از جانب زنان به کار نگارش خود در صفوف ملت گرفته شد. زنان از این فضای تازهٔ گفتگویی، تفسیر مثبت یافتن به جامعه و جای مردانه درآمدن زنان، این مکان و امکان را آفریدند تا جایی دگر در این صحنه بچوبند، خود را بر متن مشروطه بنگارند، و مدعی آن شوند که زنان نیز چیزی از ملت اند:

هرچند که غیر از زن ناقص العقل بی علمی پیش نیستم، ولی از آنجائی که یکی از خواهران وطن و دوستان ملت هستم، و تا يك اندازه شور وطن پرستی و غیرت ملت دوستی را در وجود خود احساس می کنم، لهذا به پدران و برادران وطن عزیز خود شمه ای از شرح حال بدبختی خودمان، یعنی ما زنها، عرضه می دارم. . . . . اولاً پدران ما که ما دختران آنها بودیم ما را از سن پنج سالگی به مکتب می گذاشتند؛ آنهم نه همه دختران را، بلکه ندرهٔ نه ساله که می شدیم از مکتب بیرون مان می آوردند، و در آن سن [که] غیر از شور بازی در سر خیالی نداشتیم، کجا در فکر درس و مشق بودیم؟ ثانیاً اگر کتاب می توانستیم بخوانیم، یا خط می توانستیم بنویسیم، پدران عزیزمان با کمال تغییر کتاب و قلم از دستمان گرفته، پاره کرده، و شکسته، به دور می انداختند، که چه معنی دارد دختر خط داشته باشد؟ . . . ما زنهای ایران، غیر از زائیدن، چیز دیگری بلد نبودیم، آنهم شما پدران ما بودید که ما را اینطور پروریدید. وگرنه ما هم چون عموم خلائق دارای هوش و ذکاوت بودیم، ما هم دارای عقل و شعور بشری بودیم، فرقی که داشتیم ما زن بودیم و شماها مرد. حال، به چه جهت، از چه راه، به کدام امتیاز، باید آن اشخاصی که ادعای وطن پرستی می کنند، و خود را یکی از فدویهای ملت می دانند، بروند در حسینیه ها و در مناظر و محضر عام، بد از زنها بگویند و از تنبلی و تن پروری و بی علمی زنها سخن برانند؟ این اشخاص همان اشخاص بودند که می گذاشتند مردم ترقی کنند. این اشخاص همان اشخاص بودند که می گفتند زنها نباید از خانه بیرون بیایند. این اشخاصی بودند که تمام هوش و حس و قوهٔ زنها را ضایع

۱. طاهرزاده بهزاد، کتاب آذربایجان، ص ۳۷۷.

کردند. این اشخاص همان اشخاصی بودند که نام زنها را ضعیفه ناقصه العقل گذاشته اند. بالاخره این اشخاص همان اشخاصی هستند که چون وضع مملکت را طور دیگر دیدند می روند در حسینیه ها، در سر منبرها، بد از زنها می گویند و کرده خود را تکذیب می کنند. این زنها که اینطور بدنام هستند، همیشه پیشقدم تر از مردها بوده اند. چنانچه در وقعه اولیه شورش، زنها بودند که بعد از قتل سید عبدالحمید [عبدالحمید] شهید گل ولای پر سر خود زده، و سبب غیرت مردها و شورش عمومی گردیدند، و همین زنها هستند که حافظ اوامر شورای ملی هستند. چه مجلس حکم به تأسیس بانک ملی فرمود، زنها بودند که گوشوار و انگوری خود را فروخته، دادند؛ ولی مردان متمول، که ثروت مملکت نزد آنها است، در کمال بی غیرتی پولهای خود را در بانکهای اجانب می گذارند و ابدأ همراهی و کمکی نکرده اند. آخر ما هم هموطن شما هستیم. آخر ما هم همکیش شما هستیم. شماها که از حقوق ملت حرف می زنید، شما که از قانون سخن می رانید، شما که اظهار غیرت و تعصب می کنید، ما هم جزو این ملت هستیم. ما هم از این حقوق بهره ای داریم.<sup>۶۲</sup>

روایت دگرگونه نویسنده این نامه از تاریخ مشروطه فضای شهروندی زنان را - «ما هم جزو این ملت هستیم. ما هم از این حقوق بهره ای داریم.» - در این متن گشوده است. با یاد از پیشقدمی زنان نسبت به مردان در اقداماتی که تاریخ نگاریهای مشروطه حوادث آغازگر («وقعه اولیه شورش») و تاریخ ساز دانسته اند - کشته شدن سید عبدالحمید (همان حادثه ای که محمد رحیم الخونساری نیز نقطه آغاز صدور فرمان مجلس عدالت نوشته بود)، تلاش مجلس برای تأسیس بانک ملی و رهایی از استقراض خارجی - در این روایت از تاریخ مشروطه پیروزیهای آن نتیجه تلاشهای زنان نگاشته شده. از این راه زنان هموطن مردان، جزئی از ملت ایران و طالب و سزاوار حقوق ملی و بهره های قانونی شده اند.

۶۲ «مکتوب یکی از مخدوات»، تملق، سال ۱، شماره ۱۲، ۷ ربیع الاول ۱۳۲۵، صص ۲-۴. تاکید از من.



## ایرانیّت، مردانگی، زنان مردانه، و زنیّت

گشایش جایی در فضای ملت برای زنان و از جانب زنان، خودنگاری زنان بر متن مشروطیت و در صفوف ملت، بازنگاری تاریخ مشروطه توسط زنان، تلاشی بود برای تغییر فضای گفتمانی مشروطه از درون آن که در هر گام، نه تنها با مقاومت‌های خارج از این فضا، یعنی مخالفت‌های مشروع خواهان، بلکه با گرایش درونی این فضا به بازپردازی زن به مشابه موضوع حفاظت و تملك مرد و در نتیجه در جایگاهی کهتر از مرد، رویارو می شد. نگارش این تصویر نو با تقبیح مشروع خواهان و با تحسین، ولی تردید، مشروطه طلبان رویارو بود.

از نظر مشروع خواهان صرف حضور زن در «ناجایگاه» زنانه، اختلال در نظم دین و دولت، و بهترین گواه بر رد مشروطیت بود. در همان لایحه شیخ فضل الله نوری که قبل از آن رفت، نه تنها لباس مردانه پوشیدن زنان که «افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان» در کنار «اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها» از مضار تغییر قوانین شرع نگاشته شده، «افتتاح خمارخانه ها و اشاعه فواحش و کشف مخدرات و اباحه مسکرات» از آثار مترتب شدن قواعد پارلمنت‌های پاریس و انگلیس بر مجلس دارالشوری بر شمرده شده است.<sup>۶۳</sup>

عدالت از «خبرنگار مخصوص ما» وضع تهران را چنین گزارش داد: «دو سه روز قبل در خانه يك شخص نجاری که روضه بود روضه خوانی به منبر می رود و بنا می کند مفاسد از برای مجلس شورای ملی شمردن و هتاک‌های نسبت به این اساس مقدس نمودن. . . که مردم! این مجلس برای این است که شما چندی دیگر زن‌ها تان بی چادر و حفاظ در کوچه حرکت کنند.»<sup>۶۴</sup>

مشروطه خواهان در دفاع از خود در برابر این حملات همین زبان را به کار می گرفتند. در مقاله «سؤال و جواب مشهدی محمد تقی و کربلایی تقی یا مکالمه مستبد و مشروطه خواه»، محمدتقی مستبد می گوید: «. . . آخر ما مسلمانان که هستیم و به قول خودت مجلس را می خواهیم برای اینکه اساس مسلمانی محفوظ بماند. مجتهد هم که نیستیم که خودمان قرآن و آیات را بفهمیم. . . پس تقلید علمای بزرگ دین خود را باید بکنیم و وقتی که علمای ما از نجف می نویسند که

۶۳. همان رضوانی، لواط، نقلها به ترتیب از ص ۲۸ و ص ۴۳.

۶۴. عدالت، سال دوم، شماره ۴۵، ۱۸ ربیع الاول ۱۳۲۵، ص ۱.

مجلس خوب نیست، تکلیف مسلمانی من چیست؟»<sup>۶۵</sup> تقی مشروطه طلب چنین جواب می گوید:

معلوم می شود تو یا واقعاً از کارهای دنیا خبر نداری یا خودت را به کوچه علی چپ می زنی. کی علمای ما گفتند که مجلس خوب نیست. . . . حالا بر فرض محال خدای نکرده مجتهدین آمدند و در جواب کسی گفتند مجلس حرام است. خوب مجتهدین امام که نیستند معصوم باشند. هرطور که مطلب را به آنها حالی کنند، آنها هم بر طبق آن حکم و فتوی می دهند. مثلاً . . . اگر مثل آن یاروها برویم و از آقایان علمای نجف استفتا کنیم که آقا مجلس که می گوید شراب حلال است، زنها نباید رو بگیرند، زنا هیچ عیبی ندارد و غیره و غیره چه صورت دارد؟ تکلیف مجتهدی آنها این است که بگویند البته خدمت به مجلسی که بنای آن بر مکشوف بودن مخدرات، اباحه محرّمات، و اشاعه منکرات باشد حرام است.<sup>۶۶</sup>

از نظر مشروطه خواهان زنانی که به سنت شکنی قدم بر می داشتند، چون مردان نظیر خود، بایی نامیده می شدند:

سید احمد طباطبایی که از آغاز کوشش همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده، و در کوچیدن به عبدالعظیم و قم همراهی نموده، و این زمان کم کم از مشروطه دلسرد می شده، در نامه ای که به دختر خود در نجف نوشته چنین می گوید: «از مجلس شورایی هم بجز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده. چیزی که ظاهر شده اینکه بایه و طبیعین قوت گرفته، طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تقیه کنند.» می گوید: «فعلاً در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقا سید ویحان الله زنها مجلس منعقد کردند. رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سنه سابقه ملکه ایران را به فرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشیدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق البایه هستند.»<sup>۶۷</sup>

۶۵ رهنما، سال اول، شماره ۲، ۲ رجب ۱۳۲۵/۱۳ اوت ۱۹۰۷، صص ۲۰۵-۲. نقل از صص ۳-۴.

۶۶ همانجا، ص ۴.

۶۷ کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۸۹.

کوشش مردان مشروطه طلب گرایش بدان داشت که تنش ابهام و دوگونی حضور زن در گستره های مردانه را، این بی قاعده گیهای زمانی انقلابی را، به راههایی چند قاعده دهند تا نظم گوناوندی از خطر وارونگی نجات یافته، پیتایی و دل نگرانی از خطر زنانه شدن مردان تاب و قرار یابد. يك راه قاعده سازی، همان پازنگاری کردار زنان به مشابه «حکایت اخلاقی» .. تازمانه عبرت .. برای تصحیح رفتار مردان بود که شرحش رفت. راه دیگر مردانه نگاشتن زنان بود. اقدامات زنان به نام مردانگی آنان تحسین می شد:

مقصود از درج این دو لایحه (مکتوب انجمن خیریه نسوان ایرانیان مقیمین اسلامبول و لایحه متعلمین دارالفنون مسکواً همانا بیدار نمودن حس وطنی غیرتمندان ایرانی است که از مشاهده غیرت شاگردان نروس دارالفنون شهر (مسکو) و اظهار تعصب مردانه انجمن خیریه نسوان ایرانی مقیم (اسلامبول) آئین وطن پرستی و تکالیف ملیت پروری را تعلیم گیرند. . . . حال که بدبختانه نمی توانید به مضمون (خذوا العلم من افواه الرجال) از مردان روزگار رسم فتوت و مردانگی یاد گیرید و حرکات عالم آرای رشیدان صدر اسلام یا غیوران قرن (۱۸) فرانسه یا شجاعان عصر حاضر (ژاپون) را سرمشق ملی خود قرار دهید بیائید انصاف کنید لااقل (خذوا العلم من افواه النساء) را پیشنهاد زندگانی خویش نمائید و از زندهای این عصر جدید شریعت غیرت و کیش فتوت را تعلیم بگیرید.<sup>۶۸</sup>

ایران نو تحت عنوان «مردانگی از زنان» چنین گزارش داد:

دیروز در خیابان چراغ گاز زنی سوار واگون بوده و چند نفر زن که عبور می کرده اند واگون را نگاهداشته به آن زن سوار، چون نشستن واگون از طرف ملت بعد از اولتیماتوم حق شکنانه روس حرام شده، بنای تشدد را گذاشته و ملامتهای زیادی نموده اند که چرا با آنکه روسها خاک مملکت ما را اشغال کرده اند با آنان معامله می کنید.<sup>۶۹</sup>

۶۸ مساوات، سال اول، شماره ۲۸، ۱۴ محرم ۱۳۲۷/۷ فوریه ۱۹۰۹، ص ۸. تاکید از من.

۶۹ ایران نو، سال ۳، شماره ۱۱۶، ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۹/۱۴ دسامبر ۱۹۱۱، ص ۴.

در گزارش دیگری از مجادله يك زن با رهگذری . . . که چرا ساختمانی در مقابل عمارت نظمیه سابق بیرق روسی در بالای سردوش آن نصب است . . . تحت عنوان «حسبات يك خانم ایرانی»، گزارشگر چنین آغاز کرد: «يك خانمی . . . که الحق جوانمردش نامیدن سزاوارتر است. . .»<sup>۶۰</sup>

راه دیگر بازسازی مراتب زنانگی و مردانگی آن بود که در مقام قیومیت زن، وی را به «جای خویش» بازنشاندند: «گروه انبوهی از بازاریان طرفدار مشروطه در تبریز به تکان آمدند و سیدها را قرآنها به دست جلو انداخته، با فریادهای "یا علی" و "یا صاحب الزمان" راه افتادند. بکدسته از زنان نیز می خواستند همراه باشند، ولی آنان را بازگردانیدند.»<sup>۶۱</sup> تأثیر ستارخان از اینکه با وجود مردی چون او دختری به میدان جنگ رفته بود بازگویی همین گرایش به بازترتیب دادن نظم سلسله مراتب جایگاه زن و مرد است.

دیگر راه قاعده سازی «بازخرد» جای زنان بود. ملت مردانه نمی توانست خود را زیاده مدیون زنان ببیند. در ششم محرم ۱۳۲۵ «مکتوب یکی از مخدرات قزوین که به سعد الدوله نوشته است» در مجلس خوانده شد. همراه این مکتوب:

این کمیته مقدار ناقابل از زیورآلات خودم را که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم. . . به جهت بانک ملی فرستادم. . . عاجزانه استدعا دارم که هدیه مختصر کمیته را با نظر بلند خودتان دیده، بفرمائید اشیاء مرسوله را اعضاء محترم بانک ملی به امانت و شرافت خودشان فروخته و هرچه قیمت آنها شد سند اسهام بانک برای کمیته روانه فرمائید.<sup>۶۲</sup>

دو هفته بعد این اهدائیه به زن بازگردانده شد:

اسباهای مخدرة قزوینی را . . . در انجمن طلاب حراج کرده، نود تومان تقریباً به اسم او در بانک گذارده و اسبایها را به خود آن زن برگردانیدند. متصدی این حراج آقا میرزا احمدخان بود و آقا میرزا سید علی پسر آقا سید عبدالله مجاناً

۶۰. ایران نو، سال ۱، شماره ۵، ذیحجه ۱۳۲۷/۱۹، دسامبر ۱۹۰۹، ص ۳. تاکید از من.

۶۱. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۹۸.

۶۲. مذاکرات مجلس، اول، ص ۸۴.

ده تومان داد. حاجی فرج الله پنج تومان مجاناً داد. حاجی سید ابوالحسن النگوی طلا را که هیجده تومان و پنجهزار قیمت کرده بودند در سی تومان برداشت. دو طاقه شال و بعضی اسباب دیگر را نیز خریده پول را دادند اسباب را به خود آن زن برگردانیدند.<sup>۷۳</sup>

بدین ترتیب اهدائیه زنی از قزوین، که نام او را ناظم الاسلام کرمانی ثبت نکرده است، از راه روایت سخاوتمندی جمعی از مردان، به نامهای آقا میرزا سید علی پسر آقا سید عبدالله و حاجی فرج الله و حاجی سید ابوالحسن، بازخرید و بازنگاری شده است.

زنان خود نگران بر و نگران این گونه حذف خود از صفوف ملت بودند و گهگاه صدای اعتراض آنان را می شنویم:

اعلان جمع آوری اعانه جهت مرضی و ورثه مقتولین از مجاهدین الساعه دیده شد. دیده ها را روشنی افزود. . . ولی لازم می دانم حضور آن اعضاء محترم زحمت عرض دهم که در اعلان مزبور بدبختانه تکلیفی به جهت زنان ملت معین نشده بود و چون خیلی واضح است که هنوز ما واقف به تکلیف خود نیستیم هرگاه در این راه خیر راهی پیش پای زنان گذارده می شد و به وسیله روزنامهجات ملتی اعلان می کردند شاید هم برای این مقصد خیر مفید بود و هر چه خیر از خانمان مجتهد و طهاران به این مسئله معطوف شده، به تکلیف

علی خود رفتار می

کردند.<sup>۷۴</sup>

زن دیگری به نام به  
شیخ الرئیس لایحه ای بد

در الملوك همراه اهدای النگوی الماس خود در مجلس وعظ  
این مضمون تقدیم کرد:

چون بر هر فردی از

افراد ملت ایران از ذکور و اناث فرض و متعتم است که

۷۳. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ  
داریم این است که «عائلة شهید  
ایران نو، شماره ۳۹، ۲۶ و

شیخ بیابری، بخش دوم، صص ۹۹-۱۰۰. نشانه دیگری که از این زن  
به مرحوم قاضی قزوینی از نخستین قربانیهای راه مقاصد ملت است.  
شان ۱۲/۱۳۲۷ اکتبر ۱۹۰۹، ص ۴.

۷۴. نهای وطن، شماره ۲۲،  
السلطنه، صص ۲-۴.

۲۶ رجب ۱۳۲۷/۱۸ اوت ۱۹۰۹، «رقعه مخدومه محترمه مزین

به قدر وسع باید همراهی نمود تا این وطن  
 . لذا این کمینه خاتون . . . برای حفظ  
 . منزله آن قطره آبی است که آن مرغ کوچک  
 ل افشاند تا دیگران تاسی کرده . . . تا  
 بدهند. . . امیدوارم این تقدیمی بسمقدار  
 کمینه را محروم نفرمایند.<sup>۷۵</sup>

راه، با تأکید بر تعلق خود به «افراد ملت  
 مردمدارانه نظم قدیم، مقاومت می کردند.  
 اهدائیه را باز پس می فرستادند، زنان  
 بسمقدار» مورد قبول نشود و زن از اجرای  
 مال زنان از نظر مردان به کمک و پشتیبانی  
 مردان گرفته می شد، یا به حکم استثنا از  
 میان ایجاب کرده بود تعبیر می یافت و با  
 بد آن می رفت که «قاعده» حکمرانی را از  
 سادگی آنان بود برای احراز جایی در آحاد  
 ملی «قاعده» را می داد، راهی بود جهت بر  
 سات معلوم، و بازنگاری زن به نگاره هایی  
 شروط موعود. با پیوند ملیت و مردانگی،  
 زنان، پیوستن زنان به صفوف ملت، «خواهر  
 سوستان زنان به ملت مردانه، آفرینش «زنان  
 و زنان معنایی دگر داشت: نه سامان دوباره  
 رگیها، بلکه گسترده تنگناهای مرزهای  
 نگگی بود. در نوشته های مردان، «مردانه  
 بین زنانگی و مردانگی باید قرار می  
 . که زنانی که چنین عمل می کنند زن

برای آبادی این آب و خاک هر يك به  
 عزیز را از خرابی و مذلت برهاند.  
 استقلال آن وطن عزیز که در واقع به  
 با منقار خود بر آن خرمین آتش خلیج  
 این وطن عزیز را از پریشانی نجات  
 قبول هیئت محترم مدیره شده، این که

به عبارت دیگر، زنان مشروطه خود  
 ایران از ذکور و اثاث»، در برابر بازسازی  
 مردان اهدائیه زنان را باز می خریدند و  
 پافشاری می کردند که مبادا «تقدیمی به  
 تکلیف ملی خود محروم شود. بذل جان و  
 از مردان بازخوانی و به کار تصحیح رفتار  
 قاعده عام سیاسی که شرایط اضطراری ز  
 پرانگیخته شدن همت و غیرت مردان، امید  
 سر گیرد. از نظر زنان، این بذل اثبات آم  
 ملت؛ این «رفتار استثنایی» ندای دگرگون  
 هم ریزی قاعده موجود، تکان دادن مناسب  
 تازه بر متن مطلوب سیاسی و اجتماعی مش  
 آنچه آنکه قبلا اشاره رفت، شهروند شدن زن  
 وطنی» شدن در کنار «برادران وطنی»، پی  
 مردانه» شد.<sup>۷۶</sup> ولی مردانه شدن زنان از نظر  
 برآشفتگیها و قاعده بخشی به بی قاعده  
 گوناوندی، یعنی نونگاری زنانگی و مردا  
 زن به مرد، یکی نمودن زنان با مردان، مرز  
 یافت، تا مردان این اطمینان خاطر را بیابند

۷۵. ایران نو، سال ۱، شماره ۱۳، ۲۲ شعبان ۱۳۲۷

۸/ سپتامبر ۱۹۰۹، ص ۲.

۷۶. در زمینه آفرینش «زنان مردانه» در گستره ادبیات  
 مهلائی، *Veils and Words*.

فارسی در قرن معاصر بنگرید به فرزانه

نیستند که مردند، یعنی با رفتار خود از نهایت حد و حصر زنی گذشته و مرد شده اند. این گونه مردنگاری زن، از لحاظ اثر روایی و پیامد فرهنگ آفرینی، شبیه مردنگاریهای غالب قبلی بود. برای نمونه، فریدالدین عطار برای آنکه جایی برای راهبه در تذکرة الاولیاء بگشاید، نخست لازم می‌دانست او را مرد نماید:

اگر کسی گوید ذکر او [راهبه] در صف رجال چرا کرده‌ای؟ گویم که . . . چون زن در راه خدای مرد بود او را زن نتوان گفت . . . و صف او در میان رجال توان کرد.<sup>۷۷</sup>

به عبارت دیگر، این گونه مردنگاری زنان، با استثناء نوشتن زنی چون راهبه، مردانگی «قاعدہ» را باز می‌آفریند. مدعی مردانگی شدن از جانب زنان، ولی، اثری وارونه داشت؛ بازگشایی فضای مردانگی به حضور زنان، یعنی در هم ریختن مرزهای زنانگی و مردانگی بود. آنجا که زنانگی و مردانگی فطرت‌هایی تغییبرناپذیر، اصالت‌هایی طبیعی و ذاتی، دانسته می‌شد، ادعای هویتی خارج از فطرت کردن در هم ریختن فطرت نگاری و ذات اندیشی زنانگی و مردانگی بود.

کلام نوشتاری زمان، جراید مشروطه، در اختیار مردان بود. اکنون زنان با نوشتن نامه به این جراید جایی برای خود در این کلام می‌طلبیدند؛<sup>۷۸</sup> با تأسیس مدارس دخترانه، برای آنکه زنان از راه تحصیل علم، این کیمیای تمدن نو، به جرگه تمدن پیوندند، راه می‌گشودند؛<sup>۷۹</sup> با تشکیل مجسمه‌های زنان، این شکل نو مرآوده

۷۷. فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد قزوینی (تهران: گنجینه، ۱۳۷۰)، ص ۶۴.

۷۸. از میان جراید مشروطه خواه، ایران نو پیش از دیگران فضای نگارش زنان بود. مجموعه‌ای از نامه‌ها و مقالات زنان و نوشته‌های مربوط به زنان از این نشریه اکنون در سلسله انتشارات «نگرش و

نگارش زنی» در دسترس است. ~~مجموعه‌ای از نامه‌ها و مقالات زنان و نوشته‌های مربوط به زنان از این نشریه اکنون در سلسله انتشارات «نگرش و نگارش زنی» در دسترس است.~~ ایران نو - - ۱۳۴۹.

۷۹. برای اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: Afsaneh Najmabadi, "Education. Women's," in *Encyclopaedia Iranica*, forthcoming.

سیاسی، خود را همپای سیاسی مردان می دانستند؛<sup>۸۰</sup> و چون مردان از مال خود پذل مشروطه می کردند و به لباس مردان در راه آن جان می باختند.

فعالیت‌های اصلی زنان در این دوره، یعنی تأسیس مدارس دخترانه، تشکیل انجمن‌های زنان، و نوشتن نامه و مقاله در جراید مشروطه، مجموعه‌ای به هم یافته بود؛ هر يك در شكلكیری و آفرینش دیگری دخیل.

«مدارس انائیه» تنها مکان سوادآموزی «طایفه نسوان»، کسب معارف و پیوستن به کاروان تمدن از راه تحصیل علم نو نبود. این مدارس به سرعت تبدیل به مهمترین فضای یادگیری، آموزش و تمرین شهروندی، فضای سازندگی زن شهروند، شد. در این فضا، از راه‌های نو، نظیر ترتیب «گاردن پارتی» و اجرای نمایش و نشان دادن «سینموتگراف»، زنان همکاری مدنی می آموختند.<sup>۸۱</sup> آنچه زنان را در این فضای مشترك گرد هم می آورد نه مناسبات خورشاونندی و نه مشغولیات قبلی (نظیر سفره نذر یا روضه خوانی) که علائق ملی بود. معنای این فضا، حتی اگر مدرسه دو قسمتی از خانه خانم مدیر بود، به کل دگرگونه بود. اینجا فضایی عمومی بود نه

۸۰. برخی از انجمن‌های زنان در این دوره عبارتند از: شرکت خیره خوانین ایرانی، هیئت اجتماعی نسوان، اتحادیه غیبی نسوان، انجمن مخدرات وطن، جمعیت نسوان وطنخواه، انجمن آزادی زنان، انجمن خیره نسوان ایرانیان مقیمین اسلامبول.

۸۱. در آگهی شرکت خوانین ایرانی مبنی بر تشکیل «مجلس کنفرانس و سینموتگراف برای خانم‌های محترم» برای «مقاصد خیره از قبیل (پتیم خانه و مریض خانه و مدارس دختران از روی پرگرام وزارت علوم)» محل فروش بلیط «محکمه دکتر حسن خان کمال»، مدرسه معصومیه و مدرسه ام المیاس و محکمه دندانسازی، ذکر شده است. (ایران نو، سال ۱، شماره ۱۷۵، سلخ

تاریخ میر بانوان ما به سنت مجرب  
جاده تمدن می گذارند. . . گذش  
دوست نگر هم علاوه جمع شده  
شدن این اولین نمایش پانصد نفر  
یک خبرنگار زن در جراید این د

بله از این روز شروع می شود. این روزی است که زنان ما اول قدم را در  
ته از آنکه سیصد بلیت از دو تومان تا سه قران تهیه شده تمام گشده،  
بودند. از قراری که مخیره ما خبر می دهد روز جمعه در موقع داده  
از خانمان محترمه حضور داشته اند.» این نخستین اشاره‌ای است که به  
دوره دیده ام.



بخشی از اندرونی. با جمع آوری اعانه برای مدارس و یا برای نیازهای ملی، نظیر تشکیل بانک ملی و یا کمک به بازماندگان جنگ اردبیل، با ترتیب برنامه به مناسبت جشن افتتاح مجلس شورا و یا استقبال از ورود سردار و سالار ملی به تهران، زنان درگیر همکاریهایی می شدند که آنان را چیزی از ملت می نگاشت:

چهارشنبه چهارم، سه ساعت به غروب مانده، در مدرسه ناموسی واقع در دروازه قزوین مجلس جشن باشکوهی برای افتتاح دارالشورای ملی ترتیب داده شده و قریب دوهزار زن در صحن حیاط جمع شده بودند و اغلب از نسوان ملل متنوعه نیز در آن مجلس با شکوه حضور داشته و نطقهای مهیج ایراد می شد. . . . مدیره های مدارس نسوان و مخدرات و دبستان پردگیان که در آن محفل حضور داشته مستمعین را با بیانات شیرین معظوظ می داشتند. الحق چنین مجلس باشکوهی از زنها در ایران دیده نشده بود.<sup>۸۲</sup>

در مجمعی که برای جمع آوری اعانه در مدرسه خواتین تشکیل شده بود زنان اعلام کردند:

ما هیئت نسوان تهران اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف عموم نسوان مملکت ایران بنا به تکلیف ملیت خود عرض می کنیم برای قبول همه نوع فرمایشات صادره از مجلس مقدس از دادن اعانه و قرض یا قبول هر نوع عوارض با کمال شوق و افتخار حاضریم. ولی برای قبول يك دینار قرض، به شرطی که خردلی ضرر به استقلال ملیت بزند، حاضر نخواهیم بود. امیدواریم اگر رأی مجلس مقدس به استقراض از داخله تعلق گرفته باشد زودتر اسناد آن را منتشر نمایند که ماها هم هرکدام به اندازه وسع خود قبول نموده، وجه آن را بپردازیم. . . . تا چه کند همت والای وکلا و وزرای مملکت برای ترتیب استقراض داخل.<sup>۸۳</sup>

«مد مد خانم خادمة اکبر آقا ۱ قران»، «خاتون خادمة مدرسه ۲ در این مجمع،

شماره ۷۴، ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۷/۲۵ نوامبر ۱۹۰۹، ص ۲. ۸۲ ایران نو، سال ۱، ش

۸۳ ایران نو، سال ۱، شماره ۱۵۲، ۲۷ صفر ۱۳۲۸/۱۰ مارس ۱۹۱۰، ص ۲.

قران»، «گوهر باجی [که] کلفت اربابست حقوق خود . . . ۵ قران» اعانه دادند. مدیر مدرسه خواتین خود ۱۵ تومان و خانم ارباب ۵۰ تومان، ملوس خانم حبیبه اسعد نظام يك حلقة انگشتر الماس اهدا کردند. در گزارش دیگری در صورت نام اعانه دهندگان نام «خدمه آقا سید کاظم» را در کنار نام «عیال مشارالملک» و «خانم زینت السلطنه» آمده است.<sup>۸۴</sup> در کنار «خانم آقای احتشام السلطنه» که دوست تومان و «عیال مرحوم غیبات نظام» که سی تومان داد، «راضیه دختر درشکچی شمس المعالی» يك تومان و «دایه خانه شمس المعالی يك انگشتر نقره» اهدا کرد.<sup>۸۵</sup> پرداخت همزمان اعانه، نام برده شدن «خانم السلطنه» و کلفت در يك صورت واحد نام زنان، «تساوی خانم و خادمه» را در تعلق به آحاد ملت، «خواهری» شهروندی را نگاشت. امتحان شاگردان مدارس مناسبی برای نمایش قابلیت‌های زنان ملی و خواهران وطنی بود. در جشنهای فارغ التحصیلی مدارس ایراد نطق شاگردان و فارغ التحصیلان نمایش و تمرین زبان و رفتار شهروندی بود. موضوع این نطقها، نظیر

۸۴. «صورت وجوه خانمهای محترمه که در مدرسه شاه آباد جمع شده است»، ایران نو، سال ۱، شماره ۱۲۹، ۲۳ صفر ۱۳۲۸/۵ مارس ۱۹۱۰، ص ۲.

۸۵. «حمیت خانمهای تهران»، ایران نو، سال ۱، شماره ۱۵۶، ۳ ربیع الاول ۱۳۲۸/۱۶ مارس ۱۹۱۰، ص ۲.

موضوع نامه های زنان به جراید مشروطه، مسائل ملی و وطنی بود.<sup>۸۶</sup>  
از محل مدارس جهت برگزاری جلسات تشکیلات نوپای زنان استفاده می شد،  
و عیالیک مربوط به مدارس و گروه‌های مدیران مدارس نسوان زمینه ایجاد  
تشکیلات جدید را فراهم می آورد. «انجمن مخدرات وطن»، یکی از مهمترین  
تشکلات زنان در این زمان، از چنین گروه‌هایی پایه گرفت:

روز سه شنبه ۲۵ شهر ماضی مدیرهٔ دهستان پردگیان اسلامیه، صبیحه جناب  
شمس المعالی، مجلسی از خانمهای تهران و اغلبی از مخدرات علمای اعلام  
کثرالله امثالهم و مادام پیرم خان تشکیل داد و برای مساعدت و همراهی با  
دولت جدید از دادن اعانه و قرض و غیره حاضر بودند. . . . این مجلس که  
تاکنون پنج مرتبه به قرار ذیل افتتاح شده است. . . دو مرتبه در منزل آقای آقا  
سید کاظم تبریزی، سوم در مدرسهٔ مخدرات اسلامیه، چهارم در مدرسهٔ مبارکه  
شاه آباد، پنجم در مدرسهٔ خواتین. . با اندازه ای که ما فوق آن متصور نیست

۸۶. نمونه هایی از این خطابه ها را ایران نوره مرتب به چاپ می رساند. از جمله: «خطابهٔ یکی از شاگردان دهستان ناموس در مجلس امتحان»، سال ۱، شماره ۱۳، ۲۲ شعبان ۱۳۲۷/۸ سپتامبر ۱۹۰۹، ص ۲. «خطابه ای است که یکی از شاگردان مدرسهٔ عفاف در ابتدای امتحان قرائت نموده است»، سال ۱، شماره ۲۵، ۶ رمضان ۱۳۲۷/۲۲ سپتامبر ۱۹۰۹، ص ۷. «امتحانات دهستان هنر»، سال ۱، شماره ۷۹، ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۷/۱ دسامبر ۱۹۰۹، ص ۳. «در مدرسهٔ مخدرات»، سال ۱، شماره ۹۴، ۶ ذیحجه ۱۳۲۷/۲۰ دسامبر ۱۹۰۹، ص ۲. «نظقی است که یکی از متعلمهای مدرسه [مخدرات] در آن مجلس خوانده است»، سال ۱، شماره ۱۰۱، ۱۵ ذیحجه ۱۳۲۷/۲۷ دسامبر ۱۹۰۹، ص ۳. «امتحانات مکتب البنات»، سال ۱، شماره ۲۲۶، غره جمادی الثانی ۱۳۲۸/۹ ژوئن ۱۹۱۰، صص ۲-۳. «امتحان ثانوی ام المدارس»، سال ۱، شماره ۲۲۸، ۴ جمادی الثانی ۱۳۲۸/۱۲ ژوئن ۱۹۱۰، ص ۲. «امتحان مکتب هصتیبه»، سال ۱، شماره ۲۳۰، ۶ جمادی الثانی ۱۳۲۸/۱۲ ژوئن ۱۹۱۰، ص ۲. «در مدرسه شرافت»، سال ۲، شماره ۲۹، ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۸/۲۴ نوامبر ۱۹۱۰، ص ۴. «امتحان مدرسه حجاب»، سال ۲، شماره ۸۲، ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۸/۲۴ دسامبر ۱۹۱۰، ص ۴. «از نطقهای فارغ التحصیلات مدرسهٔ انات آمریکائی»، سال ۳، شماره های ۸۰ (ص ۳)، ۸۱ (صص ۲-۳)، و ۸۴ (صص ۲-۳)، به تاریخ ۲۰۴، و ۷ رجب ۱۳۲۹/۲۹ ژوئن، ۱ و ۴ ژوئیه ۱۹۱۱، «دهستان هنر»، سال ۳، شماره های ۸۳، ۶ رجب ۱۳۲۹/۳ ژوئیه ۱۹۱۱، ص ۳ و ۷، ۸۴ رجب ۱۳۲۹/۴ ژوئیه ۱۹۱۱، ص ۲. «امتحانات مکتب البنات»، سال ۳، شماره ۸۸، ۱۲ رجب ۱۳۲۹/۹ ژوئن ۱۹۱۱، ص ۲.

حمیت خانهای تهران را ثابت و آشکار می نماید.<sup>۸۷</sup>

بدرالملوك بامداد درباره تشکیل این اجتماعات می نویسد:

در سال ۱۳۲۸ هجری همسر آقا سید کاظم رشتی [تبریزی] که از مجاهدین وطن پرست بود در منزل خود از عده ای بانوان روشنفکر دعوتی به عمل آورد. در آن مجلس همسر پیرم خان مجاهد معروف که تازه از تبریز به تهران آمده بود حضور داشت. گفتگو در اطراف اوضاع خراب کشور و حال اسفناك زنان به طول انجامید . . . بالاخره در آخر جلسه اشخاص حاضر که قریب شصت نفر بودند همگی دست اتحاد به هم دادند و قسم خوردند که فکری به حال ملت پریشان ایران نکنند. برای گرفتن تصمیمهای بعدی این جلسه را هر هفته ادامه بدهند. دفعه بعد در منزل پدر بانو زینت امین شادروان آقا سید عبدالله معروف اتابیکی که از شعرا و آزادیخواهان بود دعوت به عمل آمد. پس از مباحثه طولانی و سخنرانیهای مفصل پایه تشکیل جمعیتی به نام «انجمن مخدرات وطن» گذاشته شد. در نخستین جلسه، هیئت مدیره انجمن به شرح زیر انتخاب گردید. ۱- بانو آغا بیگم دختر مرحوم آقا شیخ هادی نجم آبادی، رئیس. ۲- بانو آغا شاهزاده امین، خزانه دار. ۳- بانو صدیقه دولت آبادی، منشی.<sup>۸۸</sup>

بانیان این انجمن، تأسیس آن را از «حقوق ثابتة وطن» و «ادای مسئولیت» خود بر می شمردند:

با نهایت توقیر و احترام، خاطر محترم عموم خواهران وطن را جلب به اظهارات ذیل نموده، سریعاً پروز غیرت ملیت و ظهور عرق اسلامیت را با یکدلی امیدواری منتظر و خواستاریم. . . . علی هذا بر هر فرد از افراد ایرانی نژاد واجب و لازم است که در این موقع هولناك برای حفظ استقلال مملکت و بقای

۸۷- «حمیت خانهای تهران»، ایران نو، سال ۱، شماره ۱۵۶، ۳ ربیع الاول ۱۳۲۸ / ۱۶ مارس ۱۹۱۰، ص ۲. برای گزارش «جلسه هفتم هیئت اجتماعیة نسوان» بنگرید به ایران نو، شماره ۱۵۷، ۴ ربیع الاول ۱۳۲۸ / ۱۷ مارس ۱۹۱۰، ص ۲.

۸۸- بامداد، زن ایرانی، جلد دوم، صص ۱۴-۱۳. آگهی جلسه ای که در منزل زینت امین تشکیل شد در ایران نو، سال ۱، شماره ۱۶۶، ۱۸ ربیع الاول ۱۳۲۸ / ۳۰ مارس ۱۹۱۰، ص ۱، چاپ شده بود.

ناموس ملت و ایرانیت حتی الامکان در این وظیفه مشترکه نوعیه از هستی خود گذشته، مجاهده و جانپازی نماید. . . . به موجب حقوق ثابتة وطن و ادای مسئولیتی که در عالم انسانیت و اسلامیت به عهده ما تفریض شده است در مقام تأسیس این انجمن مقدس برآمدیم. . . . با کمال سادگی صریحاً حضور محترم تمام خانمهای محترمه عرضه می داریم که در جلسات عدیده ای اکثریت آراء بر این قرار گرفت که هرکس هر مقدار در قوه و استعداد دارد مستقلاً به بانک شاهنشاهی ایران برده بدهد، بلیط بانک دریافت و اخذ نموده، بلافاصله اسم خود را به تعرفه کامل با مقدار پول در یکی از روزنامه ها اعلان نماید. . . . از روی بلیط اسم صاحب پول و مقدار پول با نمره و تاریخ در دفتر مخصوص انجمن اتحادیه مخدرات وطن ثبت خواهد شد. . . . انجمن نتیجه اقدامات خود را به مجلس مقدس شورای ملی اطلاع خواهد داد و تکالیف و مصارف و جرایم

دادند. زبان این سخنرانیها و لایحه هایی که انجمنهای زنان به جرایم می فرستادند زبان شهروندی است، و گهگاه به چالش قابلیت برادران وطنی و حتی صلاحیت خود مجلس بر می خاست. آغا بیگم خانم در انجمن مخدرات وطن پس از تاکید بر «نتایج حسنة اتحاد و اتفاق و حسن وطن پرستی» و اینکه «این جمله ممکن نیست مگر به تحصیل دانش؛ و ما جماعت نسوان بلکه عموم ایرانیان کاملاً به درک آن مقامات عالیه صوفی نخواهیم شد» افزود:

ای خواهران عزیز! اگر غلط نکنم مردهای ما هم چندان واقف به نتایج حسنة اتفاق و اتحاد نیستند، زیرا که در این حال بحران مملکت چرا باید وزرای ما که حیات این ملت بسته به حسن تدبیر آنان است دست به دست هم ندهند و موانع خارجی را رفع ننمایند و برقوای داخلی نیفزایند، در صورتی که امروز تمام قوای اجرائیه مملکت با آنهاست و موانع داخلی در پیش ندارند؟ . . . ای خواهران عزیزم، اگر ما دانش داشتیم و از مجاری امور مطلع بودیم، می

۸۹ - «لایحه انجمن محترم اتحادیه مخدرات وطن»، ایران نور، شماره ۱۶۸، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۸/۲  
آوریل ۱۹۱۰، ص ۴.

توانستیم ساعت مقدس وکلای عظام مجلس را مخاطب نموده، بگونه‌ای مدت اقامت قشون خارجی در مملکت ما تا کی خواهد بود و این توقف برای چیست؟ . . . دیگر آنکه چرا وکلای عظام ما ترتیب قرض داخلی که در مجلس تصویب شده معمول نمی‌دارند؟ . . . با وجود آنکه امروز کلیه اختیار به دست خود شماست و مانعی در اصلاح نمودن امور داخلی خویش در پیش ندارید چرا تمام امور معوق و تکلیف تمام دوائر نامعلوم است؟ بلدیة چرا این قسم مهمل است که فریاد مردم برای تحصیل نان به آسمان می‌رسد؟ . . . و چرا . . . و چرا . . . که ذکر هر يك مایه يك عالم تکرار است و يك دنیا محسوس . . . اگر ما خود را ایرانی می‌دانیم و این آب و خاک را مختص خود می‌شماریم ناچار باید اسباب نگهداری آن را فراهم آوریم.<sup>۹۰</sup>

به نظر می‌رسد در ماههای بعد از قرائت این لایحه، انجمن مخدرات وطن به همین نتیجه رسید. به تاریخ ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ این انجمن نامه‌ای به «مقام منبع مجلس مقدس شورای ملی شید الله ارکانده» فرستاد که در آن متذکر شد:

وکیل وظیفه اش وضع قوانین مملکتی و نظارت و توجه در اعمال وزرا و افعال کارکنان دولت است. قریب يك سال و نیم است که معلوم نیست اوقات گرانبهای ما صرف چه می‌شود؟ قشون روس در داخله ما رحل اقامت انداخته، انگلیس به غیرحق یادداشت مخالف حسن نیت و انسانیت می‌دهد و ما را تهدید می‌کند. عدلیه ما به طوری مغشوش است که قانونش را اگر نزد بودائیه‌ها و بربریه‌ای بی تمدن بگذاری از دیدنش وحشت می‌کنند چه رسد به قبولش . . . ملت تمام شد، ملت نفسش به آخر رسید. اگر فی الحقیقه از عهده خدمت به ملت بر نمی‌آئید کناره بگیری تا ملت فکری به حال روز سیاه خودش بکند یا با تعیین وقت، متعهد راحت و آسایش ملت شوید که اگر در آن مدت ایفا نکردید

۹۰ - «لایحه ای . . . که صیبه مرحوم آقا شیخ هادی در انجمن محترم نسران (چهار راه مرحوم آقا

شیخ هادی) در طهران قرائت نمودند.» - *حبل المتین*، سال ۱۸، شماره ۴، ۱۰ رجب ۱۳۲۸/۱۸

ژوئیه ۱۹۱۰، صص ۹۱ - *حبل المتین* این سخنرانی را، تحت عنوان «از زنان باید عبرت گرفت»، از

«روزنامه شریفه شرق» نقل کرده است. همچنین بنگرید به متن «اعلان زنهای تبریز به مردان شیراز»،

در گونل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران - جلد دوم (از صدور فرمان مشروطیت تا کودتای

۱۲۹۹ خورشیدی) (تهران: آگاه، ۱۳۶۲)، ص ۴۶۰.

استعفا بدهید که ملت به وسیله دیگر به مقام چاره بر آید.<sup>۹۱</sup>

تعیین ضرب الاجل برای ترتیب امور مملکت را در دوره مجلس اول در نامه زنی از «اتحادیه فیبی نسوان» نیز می بینیم، با این تفاوت که در آنجا چالشگر با فراتر نهاده، زنان را داوطلب رتی و فتق امور مملکت اعلام داشته است. نامه چنین آغاز شده: «مدت چهارده ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده، شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه ها که بفهمیم مجلس دارالشورای ملی چه گفت و چه کرد. . . . هزاران لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آنها مذاکرات زیاد شد. جواب و نتیجه چه شد؟... هیچ.» و نویسنده نامه، که از خود به نام «غایب» اتحادیه نسوان یاد کرده، پس از مرور و انتقاد از برخی اقدامات مجلس چنین ادامه داد:

به به این انصاف! وای به این غیرت و همت! مرحباً به این مردانگی! الحق معنی مشروطه و قانون همین است که ما می بینیم؟ معلوم می شود وکلای ما مجلس را برای تفتن خودشان برپا کرده اند. مجلس پارلمنت برای اجرای قانون است. پس کو قانون شما؟ پس چه شد مجلس سنای شما؟ کو عدلیه شما؟ گویا تمام را مصالحه کرده اند فقط به خواندن لایحه و ندادن جواب. . . . در مملکت دو چیز لازم است: یا استبداد یا قانون. ما که نقداً هیچ کدام را نداریم. يك استبداد کاملی داشتیم، از دست ما گرفتید. در عوض قانون لازم بود، آن را هم ندادید. در مملکت ما زر و زور لازم است. زر که ندارید، پس شما وکلا زورتان بر ما ملت است. . . . چرا قانون به دست ما نمی دهید که هر کس در هر کجا که هست تکلیف خود را بداند؟ . . . بیشتر از این عرض نمی کنم. . . . هینقدر عرض می کنم اگرچه زن هستم و به قول آقایان ناقص عقل و ردیف بشر محسوب نمی شویم، از مرحمت پدران مان هم که فضل و کمالی نداریم. . . . امروز بر احدی پوشیده نیست که هر پیوه زنی به این مجلس دارالشورای ملی حق دارد و ما امروز حقوق خودمان را می خواهیم. . . . دیگر تاب و توانائی نداریم، دیگر صبر و حوصله نداریم. . . . اگر وکلای محترم ما توانستند یا می توانند تا سلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی دهند که آسایش خلق فراهم شود، زهی سعادت. والا اگر در خود چنین

۹۱ - پامداد، زن ایرانی، جلد دوم، صص ۱۹۲.

پیشرفت نمی بینند و می خواهند باز هم به ترتیب سابق پیش بروند، ما به توسط همین عریضه خبر می دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامه ندای وطن به ما ها خبر داده، چهل روز هم کار را به دست ما زنها واگذارند و به شرط آنکه عار نداشته باشند . . . ما وکلا را انتخاب می کنیم، وزرا را انتخاب می کنیم. . . باری قانون را صحیح می کنیم، نظمیه را صحیح می کنیم، حکام را تعیین می کنیم، دستورالعمل ولایات را می فرستیم، ریشه ظلم و استبداد را از بیخ می کنیم، ظالمین را قتل می کنیم، انبارهای جو گندم مسمولین را می شکنیم، کمپانی برای نان قرار می دهیم، خزانه های وزراء را که از خون خلق جمع و در سردابها گرو کرده اند بیرون می آوریم، بانک ملی بر پا می کنیم، عثمانی را عقب می نشانیم، اسرای قوچان را عودت به خانه های خود می دهیم، قنوات شهری را صحیح می کنیم و آب سالم به مردم می خورائیم، کوچه و خیابانها را تمظیف می کنیم، کمپانی برای شهر معین می کنیم و بعد از تمام این کارها تا سلخ رمضان کارها منظم شده و ماها از خدمت استعفا کرده، رسماً اعلان و اعلام می کنیم که بقیه را دیگران اصلاح کنند. والا اگر تا سلخ رمضان خودتان اسباب آسایش حال عموم را فراهم نکردید و به ما هم واگذار نکردید . . . . . همینقدر عرض می کنم زنها می توانند آنچه که می خواهند، بیشتر از این عرضی ندارم."

چند شماره بعد زن دیگری به نام زرین در جواب به این نامه نوشت:

مقاله سرکار را در جریده مقدسه یومیه ندای وطن خوانده و علامت غیرت و وطن پرستی که در آن کلمات متین بدون تفکر که الحق دری سفته بودند، نهایت وجد و انبساط را در خود مشاهده کردم. جان به قربان شما و فرمایشات شما. ولی مجبورم از اینکه بعضی فرمایشات را اگر اجازه فرمایند جواب عرض نمایم. اولاً در اینکه فرمودند (چهارده ماه است مملکت ایران مشروطه شده و همه نوع مذاکرات در مجلسی می شود و نتیجه نمی بینیم) جسارت نموده عرض می نماید مملکت فرانسه در زمان سلطنت لوییها خاصه لویی شانزدهم که زیاده از حد و وصف مفسوس، و هرج و مرج آن مملکت روز به روز در تضاید بود و دوره

۹۲. «مقاله مخدرات»، ندای وطن، سال ۱، شماره ۷۰، ۲۳ شعبان ۱۳۲۵/۲ اکتبر ۱۹۰۷.

صص ۲-۴. نقل از ص ۲.



استبداد آنها بسی سبک تر از دوره استبداد حالیه ایران بود و با داشتن علم بعد از چندین سال زحمات و خونریزیها و چندین مرتبه آن مملکت جمهوری شد و دوباره به هم خورد الان تقریباً مدت چهل سال است که جمهوریت آن مملکت مستحکم شده است باز درست منظم نیست. چطور می توان تصور کرد که [در] مملکت ایران با عدم علم و وجود استبداد در عرض چهارده ماه می توانند مملکت به این هرج و مرجی را که نظیر آن را در هیچ نقطه از نقطه عالم نمی توان یافت منظم و رفع جور و ستم کنند؟ . . . در صورتیکه قانون نداریم، در صورتیکه علم نداریم، در صورتیکه اتحاد نداریم. . . . باز افتخار داریم که مجلس مقدس شورای ملی داریم. . . . زهی شرف که ما را راه دهند تا جابجایی مجلس را نمائیم. ما چه طور می توانیم طرق و شوارع را امن کنیم؟ ما چطور می توانیم ادعا کنیم ریشه استبداد را برکنیم؟ ما چطور می توانیم لاف بزنیم که اسرای قوچان را استرداد خواهیم نمود؟ آنها در مدت يك ماه؟ . . . گویا سرکار علیه فراموش فرمودند که زن بی علمی و سوادی بیش نیستند، گویا فراموش فرمودند به اصطلاح مردان غیورمان ناقص العقلند، گویا فراموش فرمودند آزاد نیستند. آه آه چه شد که ما فراموش کردیم ستمهایی را که در حق ما زنهای ایران می نمایند. آه آه چه شد که ما بیچارگان پر و بال سوخته فراموش کردیم که هر وقت می رویم حرف زنیم مردهامان می گویند اینها زن اند، باید حرف آنها را به عکس رفتار کرد. آه آه چه شد که ما فراموش کردیم که هر وقت آقایان عظام لوایح ما را در جراید می خوانند با حالت استهزاء اوراق روزنامه را به دور می اندازند و می گویند زنها را چه به این فضولیها!!! . . . ما نباید این ادعاها را بکنیم. به چهار نفر زن از قبیل خودمان نشستن و صحبت کردن کار مملکت خراب را از پیش نخواهیم برد. اگر واقع خیلی حق گویی خود را از چنگال ظلم خلاص کنیم کافی است و کار يك مملکتی را پیش بردن نه شوخی است نه بچه بازی.<sup>۹۳</sup>

تنش درونی متن «زین» غالب توجه است: از يك سو شکایت از مردان و آقایان عظام و حکایت از «ستمهایی که در حق ما زنهای ایران می نمایند» دارد، یعنی گرایش به فاصله گرفتن از نگارش غالب زن، ولی از سوی دیگر در مقام پاسخ

۹۳ - «مکتوب یکی از مخدرات»، ندای وطن، سال ۱، ش ۸۰، ۶ رمضان ۱۳۲۵/۱۴ اکتبر ۱۹۰۷، صص ۲۳.

به نوشته «نمایندة اتحادیه غیبی نسوان»، در آنجا که وی به مرز همتایی زن و مرد در گستره گفتمان سیاسی ملی نزدیک شده بود - یعنی چالش او که اداره امور مملکت را چهل روز به دست زنان واگذارند - ناتوانی زن را در مقایسه با مرد باز می‌آفریند («کار يك مملکتی را پیش بردن نه شوخی است نه بچه بازی»). از يك سو قضاوت مردان درباره زنان را به سفره می‌گیرد، ولی از سوی دیگر چالشهای «نمایندة اتحادیه غیبی نسوان» را غیرواقع نگاشته و به آن که اجازه جارو کشی مجلس را داشته باشد مباحات می‌ورزد، پس حیطة خدمت زنان به مشروطیت را به «گلیم کاردانیهای زنانه» محدود می‌کند. این تنش درونی گفتمان مشروطیت، بین زن همتای مرد و زن کهتر از مرد، بخشی معنای ابهام «زن» در فارسی معاصر شده است.

### پیامد پارسی نگاری: ترکیب غائی دو جزء گفتمانی متباین در يك کلمه

از جمله دگرگونیهای این دوره از فرهنگ ایران گرانش به پارسی نگاری و پالایش زبان از لغات عربی بود.<sup>۹۴</sup> یکی از پیامدهای این پالایش آن شد که در مقابل چندین مفهوم متفاوت که در دوره مشروطیت، هم در زبان ادبی نوشته و هم در زبان روزمره محاوره ای، لغت‌های چندگانه وجود داشت، اکنون در استفاده غالب به يك لغت محدود شده ایم. در آن زمان هنوز کلمات زن، نسوان، انائیه، همگی اشاره به يك مفهوم داشت؛ و زن، زوجه، عیال، راوی مفهومی دیگر بود. با حذف نسوان و انائیه از يك سو و زوجه و عیال در سوی دیگر، دو مفهوم متفاوت از زن - یکی در مقابل مرد و دیگری در مقابل شوهر - اکنون تنها به يك لغت بیان پذیر شده است. برای مثال در مقاله ای که بخشی از سلسله بحث‌هایی در زمینه پارسی نگاری بود، نویسنده جایگزینهای لغوی را پیشنهاد کرد که از آن جمله اند: کیفر به جای

۹۴ - برای بحث برخی جوانب پارسی نگاری و نوگرایی بنگرید به دو مقاله زیر در کتاب‌نیم، شماره

۳ (لوس آنجلس: کانون فرهنگی نیم، پائیز ۱۳۶۹).

دانش آشری، «زبان فارسی و مدرنیسم»، صص ۵۶-۷۱.

احمد کریمی حکاک، «نهضت اصلاح زبان، سره پردازی، و مسئله مجدد در زبان فارسی: سه شاخص

تاریخی رابطه میان زبان فارسی و هویت ایرانی»، صص ۴۲-۵۵.

قصاص، پرستش به جای عبادت، نگارش به جای تحریر، خجسته به جای میمون،  
 قاشا به جای سیر، دختر به جای صبیده، زن به جای زوجه، پسر به جای ولد، ارجمند  
 به جای عزیز.<sup>۹۵</sup>

این پالایش پیوند دو جزء متباین گفتمانی از زن را در نگارش نوگرایی در  
 نهایت ایهام زبانی خشک‌اند. با تنگ شدن فضای لغتی، یکی شدن دو مفهوم در يك  
 کلمه<sup>۹۶</sup>، دو رابطه ای که یکی در گستره گفتمان نوگرایی و آفرینش نگاره ملت ایران  
 گرایش به تساوی سیاسی داشت (زن در برابر مرد) و دیگری ملهم از گستره گفتمان  
 رایج قبلی بازآفرین رابطه قدرت شوهر بر زن و پس جایگاه کهنتر زن نسبت به مرد  
 بود، در يك لغت بازپردازی شد. شاید اکنون زمان آن رسیده باشد که این ایهام را  
 بازگشاییم و با زیانسازی دگرگونه ای، زبان را به نیازهای هویت‌های دگرگونه،  
 چندگانه، و متغیر زنان و مردان جواپگو کرده، غنا بخشیم.

۹۵. «بقية ریخته قلم یکی از دانشمندان»، ندای وطن، سال ۲، شماره ۱۲۵، غره ذیقعد ۷/۱۳۲۵  
 دسامبر ۱۹۰۸، صص ۲، ۳.

۹۶. در واقع سه مفهوم در يك کلمه، چرا که زن به معنای متمایز «غیرهاکره» نیز به کار می رود،  
 مفهومی که از «نبود» «خاصیتی» و نه از «بود» صفتی معنی می گیرد.

This page blank

# نگری مختصر به تفسیرهای معاصر انقلاب مشروطه و «مسئله زن» در مطبوعات انگلیس<sup>۱</sup>

انقلاب مشروطه ایران (۱۱-۱۹۰۶) در انگلستان بسیار جلب توجه کرد. همزمان با نخستین مراحل انقلاب، دولتهای انگلیس و روسیه تزاری در تابستان ۱۹۰۷ قراردادی بستند که طبق یکی از مواد آن ایران به مناطق نفوذی روسیه (در شمال کشور) و انگلیس (در جنوب شرقی کشور) تقسیم شد. این قرارداد به افزایش دخالت حکومت تزاری (به پشتیبانی دولت انگلیس) در امور داخلی ایران و بر علیه جناح مشروطه طلب منجر شد. گروههای مختلفی در انگلستان حمایت دولت خود از ارتجاع روسیه و دخالتهای آن در ایران را محکوم کرده، به طرفداری از مشروطه طلبان (و ملیون<sup>۲</sup>) ایرانی برخاستند. این گروهها در توجیه آرمانها و مبارزات مشروطه طلبان ایرانی به استدلالهای متفاوت متوسل شدند، از جمله آنکه مشروطه طلبان خواستار پیشرفت و تجدد Modernization کشور خود بودند.

لااقل از قرن نوزدهم به بعد در محافل مختلف انگلیسی شرایط اجتماعی

۱. این مقاله مبنی بر بخشی از سخنرانی است که به دعوت آقای علی تبصری و خانم شهربانو استخری و کانون فرهنگی ایرانیان شهر سن دیگو در ژانویه ۱۹۹۶ در دانشگاه کالیفرنیا (در سن دیگو) ارائه کردم. این مقاله را مدیون دعوت و محبتهای بی دریغ ایشانم؛ گرچه مسئولیت هرگونه اشتباه و یا کاستی در این مقاله به عهدا من است. از کمک انسانه لجم آهادی در ویراستاری و توضیح برخی نکات در مقاله سپاسگزارم. در این مقاله واژه های «انگلیس»، «انگلستان» و «بریتانیا» را مترادف با یکدیگر به کار برده ام.

۲. رجوع کنید به:

M. Bonakdarian, "The Persia Committee and the Constitutional Revolution in Iran," *British Journal of Middle Eastern Studies* 18: 2 (1991): 186-207.

زنان به عنوان معیاری برای سنجش تمدن و پیشرفت جوامع به کار گرفته شده بود. . .  
 گرچه بسیاری از این افراد (مرد و زن) با اعطای حقوق سیاسی به زنان عموماً

پیشرفت تمدن و پیشرفت جوامع به کار گرفته شده بود. . .  
 تفاوتی که زنان انگلیسی و «غربی» تا آن زمان کسب کرده بودند نداشتند. با این  
 وجود، در بیانات برجسته ترین حامیان انگلیسی نهضت مشروطه ایران (اکثراً مرد)  
 «مسئله زن» "The Woman Question" به ندرت در رابطه با اهداف «تجددگرایی»  
 انقلاب مشروطه ایران مطرح شد. ولی از آنجا که سالهای انقلاب مشروطه با توسعه  
 فعالیت‌های زنان انگلیسی برای کسب حق رأی سیاسی مصادف بود، در بیانات این  
 گروه‌ها و مطبوعات دیگر انگلیسی گهگاه اشاراتی به نقش و دستاوردهای زنان  
 ایرانی در طول انقلاب مشروطه وجود دارد. در این مقاله، پس از تفسیری مختصر از  
 دلایل ممکن برای عدم اشاره به «مسئله زن» در بیانات مخالفین برجسته سیاست  
 انگلیس در ایران، به تحلیلی از افکار طرفداران حق رأی زنان در انگلیس  
 (سافراجیست‌ها Suffragists) پیرامون «مسئله زن» در انقلاب مشروطه می پردازم.  
 و به گونه هایی از کوشش‌های خود زنان ایرانی برای برانگیختن افکار عمومی در  
 انگلیس به حمایت از نهضت مشروطه نیز اشاره خواهم کرد.

قبل از هر چیز باید به یاد داشت که در بحثهای سیاسی - اجتماعی در داخل خود ایران در طول انقلاب مشروطه «مسئله زن» یکی از موضوعاتی بود که در برخی از نشریات و محافل مختلف مطرح بود.<sup>۳</sup> در انگلستان، با وجود محدودیتهای مداوم حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی زنان، اقل از اوایل قرن نوزدهم (با تشریح کتابهایی مانند تاریخ هند انگلیس، اثر جیمز میل James Mill در سال ۱۸۱۷)<sup>۴</sup> شرایط اجتماعی زنان، لااقل در حیطه نظری، به عنوان یکی از نمونههای تمدن (civilizational paradigm) در آمده بود. در طول قرن نوزدهم تفکیک جنسی در جامعه (sexual segregation) و یا رسم پرده و حجاب زنان مرتب در نقدهای انگلیسیان از بعضی جوامع «شرقی» مطرح شده و از مظاهر عقب ماندگی فرهنگهای اسلامی به شمار می آمد. جان ملکم Sir John Malcolm، که در اوایل قرن نوزدهم به سمت نماینده انگلیس به ایران سفر کرد، در کتاب تاریخ ایران خود (حتی قبل از چاپ کتاب مذکور جیمز میل) به ارتباط میان شرایط اجتماعی زنان و پیشرفتگی/عقب افتادگی جوامع تأکید ورزید، و شیوه رفتار مردان با زنان در جامعه ایرانی را نمونه ای از عقب ماندگی فرهنگی و تمدن ایران اعلام کرد.<sup>۵</sup>

۳ - برای اطلاع بیشتر درباره شرکت زنان در انقلاب مشروطه و بحثهای مختلف پیرامون «مسئله زن» در طول انقلاب، گذشته از مقالات دیگر در همین شماره نیمه دیگر به منابع ذیل رجوع کنید:

Janet Afary, "The Women's Councils and the Origins of the Women's Movement in Iran," in *The Constitutional Revolution, 1906-1911* (New York: Columbia University Press, 1996), pp. 177-208; Afsaneh Najmabadi, "Veiled Discourse -- Unveiled Bodies," *Feminist Studies* 19: 3 (1993): 487-518; idem., "Zanha-yi Millat: Women or Wives of the Nation," *Iranian Studies* 26: 1-2 (1993): 51-71; Parvin Paidar, *Women and Political Participation in Twentieth-Century Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, 1995), Chapter 2.

شماره ویژه نیمه دیگر (زن در دوره قاجار و انقلاب مشروطه)، به ویراستاری ژانت آفاری (شماره ۱۷، زمستان ۱۹۹۳): افسانه نجم آهادی، «دگرگونی زن و مرد در زبان مشروطیت»، نیمه دیگر ۷: ۲ (پاییز ۱۹۹۵): ۷۲، ۱۰۵.

۴. James Mill, *The History of British India*, ed. John Clive (reprint, Chicago: The University of Chicago Press, 1975).

۵. بنگرید به:

John Malcolm, *The History of Persia, From the Most Early Period to the Present Times*, Vol. II (John Murray, 1815), pp. 587-588.

در طول قرن نوزدهم تعداد مقالات، سفرنامه ها، و کتابهای ادبی و تاریخی انگلیسی درباره ایران افزایش چشمگیری یافت. نویسندگان انگلیسی، چه مرد و چه زن، در تعریف خود از جامعه و فرهنگهای ایران اغلب به شرایط زنان هم اشاره می کردند. این پدیده در عین حال هم نمره تخیل «غربی» از شرایط به اصطلاح «مرموز» زندگی داخل حرمسراها/اندرونها بود (عجایب تخیلی، imagined exoticism، که در ادبیات «شرقی منش» Oriental و رمانتیک انگلیسی نیز دیده می شود)، و هم حاصل افزایش توجه به «مسئله زن» در خود جامعه انگلیس در طول این قرن. البته این دو گرایش لزوماً از یکدیگر مجزا نبودند. پُرچنجال ترین ماجرا در مطبوعات و مذاکرات پارلمانی انگلیس در طی قرن نوزدهم، که به مباحثات پُرشور درباره اوضاع اجتماعی زنان ایرانی منتج شد، موضوع حبس همسر میرزا هاشم (منشی ایرانی نمایندگی انگلیس در تهران) به فرمان ناصرالدین شاه بود، که در مطبوعات انگلیس به «مسئله خانم هاشم» ("The Mrs. Hashem Question") معروف شد. این ماجرا مایه بروز اختلافات دیپلماتیک و عاقبت یکی از بهانه های قطع رابطه سیاسی دولت انگلیس با ایران [قبل از اعلان جنگ میان دو کشور (۱۸۵۶-۵۷)] شد.<sup>۶</sup>

با وجود تمایل به تفسیرات روبهمرفته منفی از جامعه و فرهنگهای ایرانی در اکثر روایتهای انگلیسی در طول قرن نوزدهم، برخی از این روایات (به خصوص سفرنامه ها) حاکی از شرکت زنان ایرانی در حیطه اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی غیررسمی است و به این دلیل مدارک تاریخی مهمی درباره نقش اجتماعی زنان در ایران به حساب می آیند. همچنین برخی از این سفرنامه های انگلیسی نیمه دوم قرن نوزدهم گزارشهایی از اولین «مردان نو» ("New Man") ایرانی دارند که تحت تأثیر فرهنگهای اروپایی با زنان خانواده به شیوه ای محترمانه تر و شکیباتر رفتار می

۶. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

M. Bonakdarian, "The Mrs. Hashem Affair: Locating Iranian Women As a Civilizational Paradigm in British Debates on Foreign Policy, 1800-1857." (Forthcoming)

محمود غروی، ماجرای دولت انگلیس و میرزا هاشم خان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

برای نمونه ای از تصورات ایرانی در مورد زنان «غربی» بنگرید به:

Mohamad Tavakoli-Targhi, "Imagining Western Women: Occidentalism and Euro-eroticism," *Radical America*, 24 (1993): 73-87.



کرده اند.<sup>۷</sup> برخی از تحلیلهای متنی منابع انگلیسی از شرایط زنان ایرانی را عده ای  
 پیرات رایج انگلیسی از جامعه ایران می شد. قصد عده ای از این افراد  
 ویژه ملوک خان، و تا حدودی سید جمال الدین اسدآبادی، که هنگام قیام  
 انگلستان به انتقاد از حکومت ناصرالدین شاه مشغول بودند، اثبات عقب  
 ران در نتیجه استبداد سیاسی قاجار و اصول منحرف مذهبی (اسلام) رایج  
 بود.<sup>۸</sup>

### مشروطه و «مسئله زن» در منابع انگلیسی

لب توجه است که شرق شناس برجسته و فعال ترین هوادار مشروطه طلبان  
 انگلستان، ادوارد براون Edward G. Brown، در کتاب *انقلاب ایران*  
 (The Persian Revolution of 1905) که در سال ۱۹۱۰ چاپ شد و  
 این تحلیل انقلاب مشروطه تا آن زمان بود، در مورد اثر تحولات سیاسی -  
 انقلاب در شرایط زنان سکوت برگزید. تنها ذکر وضعیت زنان ایرانی در  
 بخش ~~چون این امر به روشی در توسعه افکار مشروطه خداداد و تجدیدگرای~~  
~~اجتماعی در نیمه دوم قرن نوزدهم بود، در تفسیر کوتاهی از فعالیت‌های~~  
 براون از پیشنهاد ملوک خان در نشریه قانون (چاپ لندن، ۱۸۹۰) برای  
 دادن امکانات تحصیلات عالی برای زنان ایرانی نام برد. به احتمال زیاد سکوت

کنید به:

M. Bonakdarian, "Mediating 'Private' and 'Public' Spheres in 'Other' Lands: Victorian Narratives of British and Native Women in Iran" (Presented at the Pacific Coast Conference on British Studies, 1996).

پدایش و توسعه واژه «زن نوی» در ایران، بنگرید به:

Afsaneh Najmabadi, "Veiled Discourse--Unveiled Bodies."

که اشاره به ظهور «مردان نو» ایرانی را می توان در منابع ایرانی، مانند خاطرات تاج  
 به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مالی) و سروس سعدوندیان، تهران؛ نشر تاریخ ایران،  
 بیژ مشاهده کرد.

مال بنگرید به مقاله ذیل ملوک خان:

"The Persian Crisis," *Illustrated London News*, 19 December 1891, p. 807.

براون درباره شرایط معاصر زنان ایرانی تصمیمی مصلحتی بود. او در عین تأکید به ریشه های ایدئولوژیکی «تجددگرایی» انقلاب مشروطه در استدلال اهداف این انقلاب برای خوانندگان انگلیسی، از مخالفت بسیاری از روحانیون و دیگر مشروطه طلبان ایرانی با اصلاحات اساسی شرایط اجتماعی زنان آگاه بود، و بنابراین امکان دارد که عامدانه از طرح «مسئله زن» در چارچوب انقلاب صرفنظر کرده باشد.

آنچه این گمان را درباره دلایل سکوت براون و سایر حامیان برجسته انگلیسی نهضت مشروطه در مورد «مسئله زن» قوت می بخشد دلایل زیر است: به غیر از اشاره براون به شرایط تحصیلی زنان هنگام تعریف او از تلاشهای اصلاح طلبانه ملکم خان، روشن است که وی دانش وسیعی از اوضاع اجتماعی ایران داشت و با نثریاتی مانند ملاتصرالدین و ایران تو که به «مسئله زن» (در حد خود) اهمیت می دادند آشنا بود. به علاوه، برخی از این حامیان انگلیسی نهضت مشروطه ایران (مانند اچ.ان. بریلزفورد H.N. Brallsford و ج. رمزی مکدونالد J. Ramsay MacDonald طرفداران سرسخت حقوق اجتماعی و سیاسی زنان در انگلیس بودند و علاقه فراوان به حقوق زنان در سایر نقاط جهان نیز داشتند. در ضمن، عده ای از این افراد (به خصوص نوئل باکستون [Noel Buxton] که از انقلاب ۱۹۰۸ «ترکهای جوان» در سرزمین عثمانی هم پشتیبانی می کردند، توجه خاصی به ثمرات آن انقلاب در رابطه با شرایط زنان عثمانی از خود نشان دادند و مقالاتی در این مورد نوشتند.<sup>۹</sup> براون در نوشته های دیگر خود واجع به انقلاب مشروطه در مطبوعات انگلیس نیز، به غیر از چند اشاره گذرا به زنان ایرانی به عنوان «قربانیان بیگناه» قوای استبدادی و روسی، در مورد نقش زنان در انقلاب ایران خاموش ماند. از آنجا که براون بر نقش اساسی روحانیون آزادیخواه در انقلاب مشروطه تأکید می کرد و می دانست که این افراد تمایل عمده ای به بهبودی شرایط زنان نداشتند، می توان عدم بررسی اثرات انقلاب مشروطه در شرایط زنان در بیانات براون و سایر منتقدین سیاست انگلیس در ایران را به عنوان برداشتهای متمایز آنان از جوهای اجتماعی و سیاسی در انقلابهای مشروطه ایران و «ترکهای جوان» استنباط کرد.

با وجود کمی اشارات به «مسئله زن» در طول انقلاب مشروطه از سوی برجسته ترین منتقدین سیاست انگلیس در ایران، رسانه های خبری و گروههای دیگری در انگلستان بودند که مستقیم و یا غیر مستقیم به نتایج تحولات سیاسی

۹. برای مثال بنگرید به مقالات زیر:

Noel Buxton, "Young Turkey After Two Years," *Nineteenth Century and After*, CCCCIX (March 1911): 417-432; Noel Buxton & Isabel Fry, "The Education of Turkish Girls," *Nation*, 4 January 1911, p. 649.

ایران در اوضاع زنان آن کشور توجه کردند؛ از جمله مقالاتی در روزنامه تایمز و نظریات سافرجیستی Suffragists<sup>۱۱</sup> و اشارات غیر مستقیم از قبیل کاریکاتوری که در مجله فکاهی پانچ تحت عنوان «نتایج حیرت انگیز [نفوذ انگلیس و روسیه در ایران] ...» پس از قرارداد ۱۹۰۷ در طرز رفتار و لباس پوشیدن مردم آن کشور به چاپ رسید. «روزنامه تایمز» که هم مدافع سرسخت سیاست انگلیس در ایران و هم مخالف فعالیتهای سافرجیستهای انگلیسی برای کسب حق رأی بود، در تابستان ۱۹۱۰ گزارش داد که عده ای از سوسیالیستهای ایرانی (مرد؟) و همچنین تعدادی از زنان ایرانی قدمهایی در راه بهبود اوضاع زنان در جامعه خود برداشته بودند. طبق نوشته تایمز:

جای تعجب نیست که امواج خفیف حرکت فمینیستی به سواحل در دست ایران [هم] رسیده، و جوانان پرشوق و تاب و آرزومند ایرانی که درباره سوسیالیسم، بیمه بازنشستگی، و سرمایه و کار، و راجی می کنند، [اکنون] به این فکر افتاده اند که [با ترویج حقوق اجتماعی زنان] به مشقتهاى خود افزوده، و از زنان دعوت کنند در این مشقتها سهیم گردند. در میان [خود] زنان نیز علامتی به چشم می خورد که [آشکار می سازد] آنها خواستار دسترسی به آموزش دروس به شیوه اروپایی برای دختران خود هستند.<sup>۱۲</sup>

این گزارش همچنین به شرح بخشی از فعالیتهای آموزش تحصیلی مبلغین مذهبی (مسیحی) آمریکایی و اروپایی در میان زنان ایرانی پرداخت. خواهیم دید که برخلاف عقیده برخی محافل انگلیسی (و ایرانی) که تماس بیشتر با فرهنگهای غربی را تنها راه ایجاد شرایط پیشرفت اجتماعی و گسترش حقوق زنان در ایران می دانستند، عده ای از مفسرین انگلیسی باور داشتند که ترقی اوضاع اجتماعی ایران در چارچوب ریشه های فرهنگی و سنتهای خود ایران نیز شدنی بود.

۱۰. در باره جنبش سافرجیستهای انگلیس بنگرید به مقاله های زیر در نیمه دیگر: میترا پشوتن،

«جنبش سافرجت زنان انگلیس»، ۱ (بهار ۱۳۶۳): ۳۱-۴۲؛ ناوک نسیم نارگل و میترا پشوتن،

«جنبش سافرجت زنان انگلیس»، ۲ (پاییز ۱۳۶۳): ۶۲-۷۸؛ ناوک نسیم نارگل، «جنبش سافرجت

زنان انگلیس: بخش سوم»، ۳/۴ (زمستان ۱۳۶۴): ۹۵-۱۱۷؛ و میترا پشوتن، «جنبش سافرجت

زنان انگلیس»، ۵ (زمستان ۱۳۶۵): ۴۴-۵۰.

۱۱. Punch, 21 January 1912, p. 61.

۱۲. The Times, 13 August 1910, 3d.

در مقاله دیگری در روزنامه تایمز در تابستان ۱۹۱۱، مخبر این روزنامه در تهران با کتایه گزارش داد: «طرفداران حق رأی زنان می باید از دریافت این خبر که در جمع مشکلات و اوضاع دشوار کنونی ایران در مجلس [ آن کشور] يك مدافع [حقوق] زنان ظهور کرده بسیار خشنود باشند.» در باقی متن این گزارش توضیح داده شد که یکی از نمایندگان مجلس (وکیل الرعایا) پیشنهاد اعطای حق رأی به زنان کرده بود، که فوراً با مخالفت نماینده روحانیون (شیخ اسدالله) و سایر نمایندگان مجلس مواجه شد؛ چرا که این نمایندگان معتقد بودند که زنان توانایی شرکت در مسائل سیاسی را ندارند.<sup>۱۳</sup> عکس العمل يك مرد ایرانی «مطلع» به این گزارش که بعداً در تایمز چاپ شد، نه تنها نشان می دهد که ایرانیان «اصلاح طلب» نسبت به اخبار منفی درباره رژیم مشروطه در صفحات مطبوعات انگلیسی حساسیت داشتند (به خصوص بدان جهت که حامیان نهضت مشروطه در انگلیس در تلاش برانگیختن افکار عمومی در کشور خود بر علیه سیاست دولتشان در ایران بودند)، بلکه این عکس العمل حاکی از ساختار فکری بسیاری از مشروطه طلبان مرد به اصطلاح «مترقی» ایرانی نیز هست.

گذشته از اینکه در خود انگلیس بسیاری از سیاستمداران و مردم با اعطای حق رأی به زنان آن کشور مخالف بودند، متن واکنش این ایرانی «مطلع» روشن می کند که دلیل نارضایی وی از گزارش تایمز خبر مخالفت روحانیون و سایر نمایندگان مجلس با پیشنهاد حق رأی زنان نبود. بلکه اعتراض این فرد به بخشی از گزارش تایمز بود که در آن علت مخالفت نمایندگان با پیشنهاد وکیل الرعایا عینی بر دید مذهب اسلام نسبت به [وجود] زن ذکر شده بود. هدف این نویسنده ایرانی نفی این استدلال عقب افتادگی اسلام بود، وگرنه او شخصاً هیچ گونه اظهار مخالفت با محرومیت سیاسی زنان نکرد. علت ذکر شده در تایمز برای مخالفت سایر نمایندگان با پیشنهاد وکیل الرعایا این بود که از دید اسلام «زنان فاقد روح اند.» این ایرانی «مطلع»، با ارائه متن صحیح مذاکرات مجلس، علت مذکور در تایمز را تکذیب کرد و روشن ساخت که دلیل واکنش نماینده روحانیان به پیشنهاد وکیل الرعایا این اصل بود که مطالبی مانند حق رأی زنان «شایستگی» طرح در مجلس را نداشت. از آنجا که خدا زنان را «جنس ضعیف تر» آفریده است که قدرت قضاوت مردان را ندارند، زنان می بایست از شرکت در مسائل سیاسی پرهیز کنند.<sup>۱۴</sup> البته چنین استدلالهایی

The Times, 22 August 1911, 3 b. ۱۳

The Times, 28 August 1911, 3 b. ۱۴

در مخالفت با حق رأی زنان در خود انگلیس هم رایج بود.

تلاش بفرنج این نویسندگان ایرانی برای توجیه استدلال دینی نماینده روحانیون در مجلس (که زنان را از دید اسلام دارای روح، ولی فاقد قوه عقلانی مردان می پنداشت) در عین حال حاکی از آن است که در محافل انگلیسی شرایط زنان ایرانی بسیاری اوقات در پیرامون مباحث گسترده تر «فرهنگ اسلام» و یا «تمدنهای شرقی» مطرح شده، محرومیت‌های اجتماعی زنان ایرانی و یا عثمانی به عنوان نمونه هایی از شرایط کلی زنان در جوامع اسلامی/شرقی تلقی می شد. ولی ناگفته نماند که برخی اوقات در مطبوعات سافرچیست نویسندگان زن و مرد از مناطق مختلف دنیا به بحث در مورد مناسبت و یا نامناسبی این گونه ابرازات که حاکی از رابطه ای تقلیلی (Reductionist Association) مابین فرهنگها و یا مذاهب و «مسئله زن» بود می پرداختند.

### سافرچیستها و «مسئله زن» در انقلاب مشروطه

انقلاب مشروطه ایران با اوج گیری مبارزات هواخواهان کسب حق رأی سیاسی زنان در انگلیس همزمان بود. سافرچیستها در فعالیتهای خود برخی اوقات به تفسیر و تحلیل حقوق و شرایط زنان در جوامع و فرهنگهای دیگر می پرداختند. اکثر اوقات هدف این گونه تفسیرات مقایسه شرایط خود سافرچیستها با زنان جوامع دیگر بود، که غالباً از ابرازات خودپرستانه و تحلیل و تعریف از دستاوردها و مزایای برتر اجتماعی خود سافرچیستها و تأکید بر اهمیت نقش آنان در رهبری و راهنمایی نهضت‌های زنان در نقاط «عقب مانده» جهان، و به خصوص مناطق تحت سلطه امپراطوری انگلیس، پر بود.<sup>۱۰</sup> لیکن، برخی اوقات نیز این گزارشها از شرایط و فعالیتهای زنان در مناطق مختلف جهان به عنوان نوعی اظهار علاقه، و همبستگی و خواهری بین سافرچیستها و دیگر زنان، و همچنین افشای انواع محدودیتهای محرومیت‌های زنان جهان سخن می گفت.

این گونه اظهارات همبستگی تا حدی نشان دهنده ضعف تئوریهی و انتقادات

تعمیمی از نظام گفتاری «شرق شناسی» (Discourse of Orientalism) است.<sup>۱۶</sup> چرا که این منابع تاریخی حاکی از پیچیدگی و تمایز عقاید و برخوردهای غربی با فرهنگها و جوامع شرقی هستند. بازخوانی این منابع نشان می دهد که انتقادهای کلی از نظام گفتاری «شرق شناسی» اکثراً ابعاد گونمندان (gender) - و همین طور باید افزود ابعاد طبقاتی - اجتماعی - را در نظر نمی گیرد. با وجود اینکه بسیاری از سافرجیستها مدعی برتری فرهنگ و تمدن غربی و عقب افتادگی کلی جوامع شرقی بودند، باز می باید به تفاوت در علل و اهداف این گونه اظهارات در مقایسه با اظهارات دیگر «غربی» در مورد جوامع «شرقی» توجه کرد.<sup>۱۷</sup> مثلاً، توجه به برخی از مقالات در مطبوعات سافرجیست نشان می دهد که همان گونه که عده ای از ایرانیان خواهان بهبودی شرایط زنان به سوی تجربیات «غرب» می نگریستند، عده ای از سافرجیستهای انگلیسی هم به نوبه خود علاقه به شناخت و یادگیری از فعالیتهای زنان در کشورهای دیگر (از قبیل ایران) داشتند، و این فعالیتها را به عنوان اثبات اعتقاد اصولی خود به پدیده حتمی الوقوع بیداری و قیام زنان در تمامی نقاط جهان می پنداشتند.

این روندها در ضمن حاکی از يك گرایش تبادل نظر و «گفتگو» (dialogical) میان گروههای مختلف زنان جهان (از جمله میان گروههایی از زنان انگلیسی و ایرانی)، مستقیم و یا غیر مستقیم، است. این تماسهای قصدی و آگاهانه میان زنان ایرانی و انگلیسی (و همین طور تماسهای مشابه زنان ایرانی با زنان سایر کشورها)، برخلاف مثلاً نوع تماسهای اتفاقی زنان «غربی» که در ایران سفر می کردند با زنان ایرانی، نمونه هایی ابتدایی از اظهارات همبستگی و مشورتی بین

۱۶- برای بهترین مثال از این گونه تحلیلهای عام و یکپارچه از «شرق شناسی» بنگرید به:

Edward Said, *Orientalism* (New York: Vintage, 1979).

برای چند نمونه از انتقادات مختلف از گرایشهای تعمیمی در برخورد با «شرق شناسی» به منابع ذیل رجوع کنید:

Aijaz Ahmad, "Orientalism and After" in *In Theory* (London: Verso, 1992); Juan R.I. Cole, "Mirror of the World: Iranian Orientalism in Early 19th-Century India," *Critique*, 8 (Spring 1996): 41-60; Fred Halliday, "Orientalism and Its Critics," *British Journal of Middle Eastern Studies* 20: 2 (1993): 145-163; Mohamad Tavakoli-Targhi, *The Modernist Refashioning of Iran* (Forthcoming).

۱۷- درباره تمایزهای گونمندان و چندگانگی در نظام های گفتاری بنگرید به:

Sara Mills, *Discourses of Difference* (London & New York: Routledge, 1993); Karen Hohne & Helen Wussow, eds. *A Dialogue of Voices* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994).

المللی زنان ایرانی در تلاشهای خود برای کسب حقوق بیشتر اجتماعی - سیاسی است. تحقیقات مقدماتی من نشان می دهد که اقل از سالهای آخر قرن نوزدهم گروههای ایرانی به فرستادن پیامهای همبستگی و یا نمایندگان خود به گردهماییهای بین المللی زنان مشغول بودند. برای مثال، چنانچه گزارش نشریه «فورت نایتلی ریویو» (Fortnightly Review) درست باشد، در سال ۱۸۹۹ زنان ایرانی نماینده ای برای شرکت در «مجلس بین المللی زنان» در لندن (International Council of Women) فرستادند.<sup>۱۸</sup> مثال دیگری از نخستین شرکتهای زنان ایرانی در مجامع بین المللی حقوق زنان پیام همبستگی است که در سال ۱۹۰۲ به نمایندگان که جهت مشاوره در مورد پیشنهاد گروهی از زنان آمریکایی برای پیدایش «اتحاد بین المللی حق رأی زنان» (International [Women's] Suffrage Alliance) گرد هم آمده بودند فرستاده شده بود.<sup>۱۹</sup>

اینکه تا چه حد این تماسهای ابتدایی در برداشتهای آینده گروههای مختلف سافر جیستهای انگلیسی و زنان دیگر «غریب» از شرایط و افکار زنان ایرانی (در طول انقلاب مشروطه و حتی پس از این دوره) اثر داشت، خارج از برد پژوهشهای کنونی من است و احتیاج به تحقیقات بیشتر دارد. ولی بی شک این ارتباطات بنیانگذار فعالیتهای آینده زنان ایرانی در محافل و کنفرانسهای بین المللی زنان بود. در ضمن این نوع تماسها (و تماسهای زنان ایرانی با گروههای زنان و محافل سیاسی انگلیسی در طول سالهای انقلاب مشروطه) آشکار می کند که اقل از آغاز این قرن عده ای از زنان ایرانی مصمم بودند که زنان در جهان سیاست و مسائل کشوری نقشی اساسی دارند.

همان طور که قبلاً نیز اشاره کردم، در انگلستان شرایط زنان ایرانی بسیاری

۱۸. Fortnightly Review, CCCXCI, 1 July 1899, p. 154.

۱۹. Women's Franchise, 11 March 1909. برای تاریخ پیدایش «اتحاد بین المللی حق

رأی زنان» و چند اشاره مختصر به شرکت زنان ایرانی در بعضی از مجالس این گروه رجوع کنید به:

Adel Schreiber & Margaret Mathieson, Journey Towards Freedom (International Alliance of Women, 1955).

اوقات در چارچوب شرایط زنان در فرهنگهای اسلامی/«شرقی» گنجانده می شد.<sup>۲۰</sup> لیکن برخی اوقات نیز این تمایل به تعمیم شرایط تمام زنان مسلمان/«شرقی» و یا مسئول دانستن اسلام یا فرهنگهای «شرقی» برای تمامی محرومیت‌های زنان در این جوامع (برخلاف جوامع خودشان)، در صفحات نشریات سافرچیست به یاد انتقاد گرفته می شد. برای مثال، در مقاله ای با عنوان «دید شرقی نسبت به زن» در نشریه *Women's Votes for Women* متعلق به «اتحادیه اجتماعی و سیاسی زنان» *Women's Social and Political Union*، یکی از منتقدین هندی به نفی این فرضیه پرداخت که می توان شرایط زنان را به سادگی در چارچوب دو مقوله مجزای «شرقی» و «غربی» تعریف کرد.<sup>۲۱</sup>

باید در نظر داشت که در بیانات خود سافرچیستها، و هواداران مرد آنان، ما با یک نظام گفتاری چند بُعدی تفاوت *Multidimensional discourse of difference* روبرو هستیم که برای تفاوت‌های صرفاً گونمندانة نویسندگان و یا افراد مورد مطالعه آنان بود. در حالیکه بسیاری از نویسندگان زن سافرچیست تمایلات حاد امپریالیستی (و یا دفاع از پایه های طبقاتی اجتماع خود) داشتند، و فرهنگهای غیراروپایی و غیرمسیحی را به شیوه ای کلاً تحت‌تیرآمیز می سنجیدند، سافرچیست‌هایی هم بودند که از امپریالیسم (و تمایزات طبقاتی - اجتماعی) انتقاد کرده و برخوردی بیشتر نسبی گرایانه (*relativist*) با فرهنگهای دیگر پیش گرفته

۲۰. یکی از برجسته ترین سافرچیست‌های انگلیسی، «شارلوت دسپارد» *Mrs. Charlotte Despard* ادعا داشت علاقه او به ترویج حقوق زنان برای نخستین بار در سنین جوانی پس از خواندن شعر «قیام اسلام» *"The Revolt of Islam"* اثر «پ. شلی» *Percy B. Shelley* که در سال ۱۸۱۷ نوشته شده بود و انتقادی از استبداد و کورته فکری مذهبی بود، برافروخته شد: «من در آن زمان از اقتصاد سیاسی هیچ نمی دانستم، ولی آگاه بودم که ظلم بر دنیا حاکم است. من طغیان کردم.»

(*Women's Franchise*, 4 July 1907, p. 1.)

Dr. A.K. Coomaraswamy, "The Oriental View of Women," *Women's Votes for Women*, 13 May 1910, p. 531.



بودند.<sup>۲۲</sup> این گونه تمایزها امروزه نیز در برخورد‌های فمینیست‌های غرب با فرهنگ‌های دیگر به چشم می‌خورد (که البته پدیده‌ای منحصر به زنان غربی نیست).

برخی مواقع گروه‌هایی از سافرجیست‌ها با توسل به نظام گفتاری امپریالیستی و وطنپرستی می‌کوشیدند تا با اثبات هواداری خود از به اصطلاح «منافع» انگلیس در جهان تقاضای حق رأی زنان را به صورت نوعی امکان شرکت و خدمت بیشتر در راه منافع وطن خود توجیه کنند.<sup>۲۳</sup> «المحدایة اجتماعی و سیاسی زنان»، که امیلین پنکهرست Emmeline Pankhurst رهبری آن را به عهده داشت، غالباً دارای چنین خط مشی امپریالیستی و وطنپرستی حاد بود. خواهیم دید که گروهی از زنان ایرانی در تلاش خود برای تغییر سیاست انگلیس در ایران در سال ۱۹۱۱ از همین «المحدایة اجتماعی و سیاسی زنان» تقاضای کمک کردند!

در طول انقلاب مشروطه ایران گروه‌های مختلف انگلیسی طبق اهداف خود به انواع نقدها و مقایسه‌ها بین سیاست‌های خارجی و داخلی دولت لیبرال حاکم انگلیس پرداختند. عده‌ای از منتقدین سیاست‌های انگلیس و روسیه در ایران (مانند براون) معتقد بودند دولتی که در سیاست خارجه خود خط مشی سرکوبگرانه و ضد نهضت‌های آزادیخواه و ملی پیش‌گیرد، با وجود ترفیع اصلاحات اجتماعی در خود انگلیس، نمی‌تواند خود را دولتی واقعاً لیبرال (آزادیخواه) بنامد. برعکس، «المحدایة اجتماعی و سیاسی زنان»، که به علت مخالفت دولت لیبرال با اعطای حق رأی و برابری دستمزد زن و مرد سیاست داخلی دولت خود را چندان آزادیخواه نمی‌دانست، در تبلیغات مطبوعاتی خود مدعی بود که در برخی موارد سیاست خارجی این دولت از سیاست داخلی آن بسیار مترقی‌تر و سخاوتمندانه‌تر است. مثال ذیل در رابطه با قرارداد ۱۹۰۷ از نشریه *Votes for Women* نمونه‌ای از این گونه انتقادات است. تناقض در سیاست‌های داخلی و خارجی دولت انگلیس است. حدود ۴ ماه پس از عقد قرارداد ۱۹۰۷، که ظاهراً مدعی «حفظ حق حاکمیت مرزی ایران» بود، این نشریه با کنایه اظهار کرد:

زنان اداری وطنپرست انگلیسی که مشغول انجام «شغل مردان» با دریاقت یک سوم درآمد یک مرد هستند [بسی تردید] از شنیدن این خبر که در

۲۲. برخی اوقات سافرجیست‌ها حتی گردهمایی‌هایی منحصر به گفتگو در باب مزایا و با ایرادهای امپریالیسم تشکیل می‌دادند. برای مثال پنکهرست به:

"Should British Women Be Imperialists?" *Journal of the W.S.P.U.*, 1907, p. 11.

۲۳. پنکهرست به: Antoinette Burton, *Burdens of History*.

امور داخلی ایران دخالتی نخواهد شد از خشنودی به هوا خواهند پرید... ما نباید با شعار خودپرستانه خودمان، یعنی «رأی برای زنان»، مانع کوششهای این آقایان شریف لیبرال برای گسترش تمدن به بیگانه‌های بیچاره شویم.<sup>۲۴</sup>

در عین حال عده‌ای از سافرچیست‌ها در اظهارات خود واژه «خواهری» با زنان نقاط دیگر جهان را به کار گرفته و به وجود تشابه چشمگیر در اهداف و فعالیت‌های زنان جهان اشاره می‌کردند. حتی بعضی اوقات برخی از این افراد در تفسیرهای خود از روابط و هویت‌های گوناگونی (gender identities) در جوامع مختلف نقش عوامل متفاوت فرهنگی در تعیین شرایط زنان را آگاه یا نیاگاه ادغام کرده و نادیده می‌گرفتند. ولی آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که سافرچیست‌ها، گذشته از تمایلات تبعیض فرهنگی (و حتی «نژادی») بسیاری از آنان، به تلاش‌های زنان برای کسب حقوق اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی در کشورهای دیگر علاقه مند بودند و این علاقه شامل تحولات در حال وقوع در ایران نیز بود. این توجه به نهضت‌های مختلف زنان خود بی‌تردید عاملی مهم در تشویق سافرچیست‌ها برای برداشتهایی متمایز از شرایط زنان در جوامع مختلف اسلامی یا «شرقی» بود. تعدادی از نشریات سافرچیست مرتب بخشی از نشریه را به ستون خبری فعالیت‌های زنان در مناطق دیگر جهان اختصاص می‌دادند.

این بُعد بین‌المللی پدیده‌ای فقط منحصر به فعالیت‌های سافرچیست‌های انگلیسی و یا سایر زنان غرب نبود. همان‌طور که قبلاً هم اشاره کرده‌ام خود زنان ایرانی اقل از اواخر قرن نوزدهم نه تنها کوشش‌های زنان در سایر نقاط جهان برای کسب حقوق بیشتر را دنبال می‌کردند، بلکه نقش فعالی در ترویج تماس‌های مستقیم با گروه‌های زنان در کشورهای دیگر داشتند. در طول انقلاب مشروطه، گذشته از تماس‌های مستقیم با سافرچیست‌های انگلیسی، گروهی از زنان ایرانی خارج از کشور با فرستادن پیام به سیاستمداران و رجال انگلیسی از آنان تقاضای پشتیبانی از نهضت مشروطه کردند. برای مثال، «انجمن وفاق زنان ایرانی» در حیدرآباد (هند) از وزارت خارجه انگلیس تقاضا کرد تا از حمایت خود از سیاست روسیه در ایران دست بکشد.<sup>۲۵</sup> پس از کودتای محمدعلی شاه بر علیه مجلس در تاپستان ۱۹۰۸، «کمیته زنان ایرانی در استانبول» از همسر پادشاه انگلیس (و سایر ملکه‌های اروپا) خواست تا

۲۴- این مقاله به صورت ضمیمه ویژه‌ای در نشریه ذیل نیز چاپ شد (که مرجع من بوده است):

*Women's Franchise*, 26 December 1907, p. 299.

دولت خود را از پشتیبانی از محمد علی شاه منصرف سازد. " این دو مثال نه تنها نشان می دهد که زنان ایرانی خارج از کشور (آن طور که امروز هم در پیامد حکومت اسلامی در ایران بیشتر این پدیده را می بینیم) مدتها است که به شکلهای مختلف برای دگرگونی شرایط سیاسی داخل ایران کوشیده اند، بلکه اهمیت توجه به نقش قسامهای مستقیم زنان ایرانی با فرهنگهای دیگر در «بیداری زن ایرانی» را می نمایاند.

در اواخر سال ۱۹۱۱، با افزایش عملیات نظامی و سیاسی روسیه در ایران، یک انجمن زنان ایرانی "Persian Women's Society" از «اتحادیه اجتماعی و سیاسی زنان» در لندن خواست تا به تلاشهای مردم ایران برای تغییر سیاست انگلیس در آن کشور پاری رساند. در پاسخ به زنان ایرانی این اتحادیه سافر جیست اعلام کرد از آنجا که زنان انگلیسی هنوز موفق به قانع کردن دولت خود برای اعطای حق رأی نشده اند باید به نظر می آید که بتوانند این دولت را به تغییر سیاست خارجی خود مجبور سازند. " این نوع مکاتبات حاکی از وسعت عمل فعالیتهای زنان ایرانی در طرفداری از مبارزه ملی مشروطه است و نشان می دهد که گروههای سازمان یافته زنان ایرانی به چه سرعتی نه تنها به حضور خود در عرصه نوین سیاسی «ملت ایران» اصرار ورزیدند، بلکه حتی خارج از مدار تحولات سیاسی داخل ایران به فعالیتهای مجزا برای تغییر سیاستهای بین المللی در کشورشان مشغول بودند. این گونه فعالیتهای مجزا (همچو بسیاری از فعالیتهای سافر جیستهای انگلیسی) هم گویای این اصل است که اکثر مردان ایرانی (و انگلیسی) حاضر به پذیرش زنان در عرصه کشوری و ملی نبودند، و هم در عین حال حاکی از استقلال عمل این زنان است. مشاهده و مطالعه فعالیتهای زنان مناطق دیگر جهان و قسامهای مستقیم و غیر مستقیم سافر جیستها با این زنان در توسعه همبستگی و همکاری بعضی گروههای سافر جیست، به خصوص «اتحادیه آزادی زنان» (Women's Freedom League)، با زنان سایر نقاط جهان مؤثر بود. این گونه فعالیتها افرادی مانند تریزا بیلینگتن - گریگ (Teresa Billington-Greig)، یکی از برجسته ترین شخصیتهای «اتحادیه آزادی زنان»، را قانع کرد که «در این نسل نمای [زنان] برای آزادی و عدالت از هر

۱۶. *Manchester Guardian*, 10 September 1908, p. 7; 15 September, p. 7.

۱۷. *The Times*, 7 December 1911, 5 a.

گوشه جهان به گوش می رسد. «<sup>۲۸</sup> لازم به یادآوری است که سافرچیستها با زنان مسلمان در برخی نقاط دیگر جهان (نظیر هند و سرزمین عثمانی) در مقایسه با زنان ایرانی تماسهای بیشتری داشتند. در ضمن، همانطور که از مثالهای بعدی خواهیم دید، برخی اوقات سافرچیستها در تفسیرات خود از جوامع مسلمان (مانند ایران) به نقش زنان اقلیتهای مذهبی در این جوامع نیز اشاراتی می کردند.

برخی از نویسندگان سافرچیست باور داشتند که بهبودی شرایط زنان در جوامع اسلامی و «شرقی» در چارچوب سنتهای فرهنگی خود آن جوامع هم ممکن بوده و این جوامع احتیاجی به تقلید کلی فرهنگی - اجتماعی از غرب ندارند. شارلوت دسپارد، سرشناس ترین رهبر «اتحادیه آزادی زنان»، در قطعه ای به عنوان «زندگی پشت پرده در شرق» (۱۹۱۲)، پس از تشویق زنان «شرقی» به مبارزه برای کسب حقوق بیشتر، به این نتیجه رسید که: «می باید برای آنان امکانات آموزش نه تنها به صورت فرآوردهای غربی، بلکه در شکل ادبیات باستانی خودشان فراهم ساخت، و نمی توان شك داشت که رستاخیز عالم زنان ["Womanhood"] شرق موجب رستگاری جهان شرق خواهد بود.»<sup>۲۹</sup> همچنین در نوشته های بعضی سافرچیستها به این عقیده برمی خوریم که اسلام «واقعی» لزوماً با تجدید فرهنگی و اصلاحات اجتماعی مغایرت ندارد. این گونه تحلیلات تا حدی حاصل تماس سافرچیستها با زنان مسلمان/«شرقی»، که خود چنین موضعی داشتند، بود.

در تجلیل از نقش زنان کشورهای مختلف در طول تاریخ در پدیده بیداری زنان جهان، در پاییز ۱۹۱۱ مقاله ای بسیار طولانی با عنوان «یک رسول زن در ایران»، به قلم شارلوت دسپارد، به صورت مسلسل در سه شماره نشریه *Vote* چاپ شد. این مقاله حکایتی بود از زندگی و مشقتهای قهرمان زن حماسه ساز باهی، قره العین، که در اواسط قرن نوزدهم در راه اصلاحات اجتماعی، کشف حجاب، و حقوق بیشتر زنان کوشیده بود و سرانجام به فرمان حکومت ناصرالدین شاه و روحانیون متعصب شیعه به جرم به اصطلاح الحاد از اسلام و فساد افکار و رفتار گشته شده

۲۸

"The Rebellion of Woman." *Contemporary Review*, XCIV, July 1908, p. 1.

برای نمونه هایی دیگر از اظهارات مشابه در نشریه وابسته به «اتحادیه آزادی زنان» رجوع کنید به:

Louisa Thomson-Price. "The Womanly Woman," *Vote*, 8 October 1910, p. 286; Charlotte Despard, "Unity of Force," *Vote*, 30 September 1911, p. 282.

*Vote*, 20 April 1912, p. 14. ۲۹

بود.<sup>۳۰</sup> دسپارد در ستایش از فعالیتهای قره العین مقاله خود را با این ملاحظه پر  
 خدای ایران خواهد نوشتند که در این مقاله<sup>۳۱</sup> ...  
 مقدماتی برای تکمیل خواستههای قره العین باشد:

اینکه ایران خود را از قید استبداد کهن ر  
 اش هیچ مذهبی تحت ستم نیست [عمداً چند  
 کشوراً اکنون دارای مؤسسات مستقل است  
 مجلس نمایندگان [آن کشوراً] پیشنهادی برای  
 ارائه شده ... تمامی اینها علامتی است [حاکم  
 العین پیام آزادی وی گسترش یافته. ولی  
 ایران منحصر نیست ]، بلکه شامل جمع  
 است. به خاطر او و [آن گونه که افرادی]  
 ورزیده اند. [ رنج برده اند. ] و جان باخ  
 برخاسته [ . ] چون نیروی حیات آنان پشت  
 تواند ما را وادار کند که در حالت پأس عقب

این مقاله از چند لحاظ مهم است. یکی آنکه  
 کشور خود به جز در جوامع بایی و بهایی و یا در  
 در خارج از ایران با چنین شرحی مفصل از سوی  
 تجلیل و بزرگداشت شده، و نامش به عنوان نمونه ای  
 بین المللی پیشرفت حقوق زنان ثبت شد. دیگر آن  
 انقلاب مشروطه ایران در طول عمر کوتاه خود، و به  
 چه سرعتی در برخی از محافل جهانی به عنوان

۳۰. در اینجا باید اضافه کنم که دلوری و سرنوشت تأثرانگیز  
 نیمه دوم قرن نوزدهم درباره ایران نیز به چشم می خورد. برای  
 d Manners in Persia (London: John Murray,

حتی قبل از اعلام قره العین، روزنامه تابمز به دستگیری وی  
 کرده بود. بنگرید به: Times, 13 October 1852, 4d.

۳۱. Vote, 14 October 1911, p. 305. 280-281; 7 October, p. 291.

ها کرده؛ اینکه در محدوده مرزی  
 این نوشته شده است. ]؛ اینکه [ آن  
 ]؛ [ او] مهمتر از همه، اینکه در  
 ی اعطای حقوق شهروندی به زنان  
 کی از این] که در مملکت خود قره  
 نعمت این حیات گرانمایه فقط به  
 مردان و زنان در تمامی نقاط جهان  
 مانند او زندگی کرده اند. ]، [ مهر  
 شده اند است که عالم زنان از ذلت  
 بیجان ما است. ]، [ هیچ چیزی نمی  
 نشینی کنیم.<sup>۳۲</sup>

که زنی ایرانی (که در این زمان در  
 خلوت از او به نیکی یاد نمی شد)  
 یکی از سافرجیستهای انگلیسی  
 ی از دلوران زن در تاریخ مشاهیر  
 نکه این مقاله نشان می دهد که  
 تمامی مشکلاتی که روبرو بود، با  
 یک پدیده پرتوان اصلاح طلب که

قره العین در بسیاری از منابع انگلیسی  
 مثال رجوع کنید به:  
 Lady Sheil, Glimpses of Life and  
 1856), p. 281.

و آزار و شکنجه باینها در ایران اشاره

ای دیگر این مقاله مسلسل بنگرید به:  
 Vote, 30 September 1911, pp.

توانایی دگرگونی اساسی جامعه ای عقب افتاده را داشت شناخته شده بود؛ به طوری که اشخاصی مانند دسپارد از این انقلاب توقع بهبود اساسی شرایط زنان ایرانی را نیز داشتند. منتقدین برجسته انگلیسی سیاست لندن در ایران (به خصوص براون)، که خود در زمینه «مسئله زن» سکوت برگزیده بودند، نقش بسیار سازنده ای در ترویج چنین توقعات (پیش از حد) مثبت از تمایلات تجددگرای انقلاب مشروطه در برخی محافل انگلیسی داشتند.

پیشنهاد «حقوق شهروندی» (یا حق رأی زنان) در مجلس ایران که دسپارد به آن اشاره کرد همان پیشنهاد وکیل الرعایا بود که در روزنامه تایمز و مطبوعات دیگر انگلیسی گزارش داده شده بود. این خبر (هرچند که سایر نمایندگان مجلس با وکیل الرعایا مخالفت کرده بودند) در مجامع سافر جیست انگلیس (همانند مثلاً برخی از کوششهای نامنظم «ترکهای جوان» برای اصلاحات شرایط زنان در سرزمین عثمانی) مورد توجه بسیار قرار گرفت؛ مخصوصاً چون در خود انگلیس، که دارای یکی از قدیمی ترین نهادهای سیاسی مشروطه در جهان بود، زنان هنوز در تلاش کسب حق رأی و عضویت کامل سیاسی - اجتماعی در «ملت» خود بودند. اینکه در چنین مدت کوتاهی پس از پیدایش نهضت ملی و مشروطه در ایران (که سرزمینی عقب افتاده محسوب می شد) حتی کوچکترین اشاره ای در مجلس تازه یاب آن کشور به موضوع حق رأی زنان شده بود باعث امیدواری و برداشتی بیش از حد مثبت از انقلاب مشروطه در محافل سافر جیست بود. چند ماه قبل از نشر مقاله دسپارد درباره قره العین، نشریه Vote زیر عنوان «پارلمان ایران به لرزه می افتد» تفسیری (بنا بر گزارش روزنامه تایمز) از بحث در مجلس ایران پیرامون حق رأی زنان ارائه کرده بود. در این مقاله اظهار امید شده بود که اگر دولتهای خارجی از دخالتهای خود در امور داخلی ایران خودداری کنند شاید امکاناتی در آن کشور فراهم آید که به توسعه جو افکار اصلاح طلب منجر شده و شرایط شیوه برخوردی جدید با «مسئله زن» را در آن جامعه مهیا سازد. به گفته این نشریه، تلاشهای ایرانیان برای رهایی از استبداد سیاسی و تعصب مذهبی (با وجود خوف سایر نمایندگان مجلس از پیشنهاد وکیل الرعایا) شرایط تعبیر اصول اسلام به سبکی به اصطلاح «صحیح تر» را فراهم ساخته بود، که با تمایلاتی مشابه در میان مسلمانان کشورهای دیگر مطابقت داشت و مخالف رفتاری مانند انزوای زنان از جامعه بود. پس از قنبردانی از جرأت وکیل الرعایا، در پایان این مقاله آمده بود که فقط پس از پذیرش این امر که واژه «ملت»

لزوماً شامل زنان نیز می باشد ایران توانایی پیشرفت و استقلال مرزی خواهد داشت.<sup>۳۲</sup> به غیر از امثال شخصیت‌های تاریخی نظیر قره العین، نمونه هایی از هواداران معاصر حقوق زنان (هم زن و هم مرد) در سایر نقاط جهان نیز در نوشته های سافرجیستها موجودند. یکی از این افراد معاصر همسر پیرم (پیرم خان، فرمانده ارمنی قوای انتظامی حکومت مشروطه بود، که در اوایل سال ۱۹۱۱ در مقاله ای با عنوان «زن ایرانی در مبدأ مسیری جدید» در نشریه *Englishwoman* که پیرو خط مشی «اتحاد ملی انجمنهای حق رأی زنان» (National Union of Women's Suffrage Societies) بود چاپ شد.<sup>۳۳</sup> نویسنده (هندی) این مقاله، سینت نیهال سینگ، قبلاً مقاله دیگری در همین نشریه به عنوان «بیداری زنان آسیایی» نوشته بود که در آن به نقش زنان ایرانی در انقلاب مشروطه هم تأکید کرده و به فعالیتهای برخی از زنان تجددگرای ایرانی برای فراهم آوردن امکانات تحصیلی زنان و حتی خواست نمایندگی در مجلس اشاره کرده بود.<sup>۳۴</sup>

در مقاله «زن ایرانی در مبدأ مسیری جدید»، سینگ به شرح خلاصه برخی از دستاوردهای زنان ایرانی و شرکت آنان در مبارزات ملی برای دفاع از مجلس با آرمان «زنده باد آزادی! ما مشروطه می خواهیم» پرداخت و سپس همسر پیرم خان را به مثال نمونه ای از نمیشیستهای فداکار ایرانی معرفی کرد. در آغاز این مقاله سینگ از برخی از کوششها و دستاوردهای زنان ایرانی در طول انقلاب نام برد؛ از جمله: تلاشهای عده ای از زنان مسلمان برای رد استدلالهای مذهبی در دفاع از سنتهایی مانند تعدد زوجات، انزوای زنان در اندرونها، و غیره؛ اثرات مثبت حضور بیشتر زنان غربی و همین طور مبلغین مذهبی غربی (مسیحی) در ایران و افزایش تماس

<sup>۳۲</sup> "The Persian Parliament Shivers!" *Vote*, 2 September 1911, p. 237.

برای انتقاد کوتاهی از نمایندگان مجلس که با وکیل الرعایا مخالفت کردند بنگرید به همین شماره

نشریه: "Long Hair and Short Insight!" *Ibid.*, p. 229.

۳۳

Saint Nihal Singh, "The Persian Woman at the Parting of the Ways", *Englishwoman*, February 1911, pp. 173-181.

پیرم خان از ارمنیه جنوب غربی روسیه بود که به ایران مهاجرت کرده و در انقلاب مشروطه نقشی مهم داشت.

۳۴

Saint Nihal Singh, "The Awakening of Asian Women", *Englishwoman*, May 1910, pp. 29-30.

میان این افراد و زنان ایرانی؛ و توسعه امکانات تحصیلی برای دختران و زنان ایرانی به شیوه نوین (مانند مدرسه فرانسوی که ریشارد خان [مژدب الملك] تأسیس کرده بود) و حمایت‌های عده‌ای از مردان تجددگرا از این گونه فعالیتها. سپس سینگ به سهم زنان در انقلاب مشروطه اشاراتی کرد؛ حمایت‌های مالی؛ شرکت در تظاهرات و زد و خوردهای نظامی؛ مقاله نویسی و فعالیت‌های تبلیغاتی؛ و غیره. وی افزود که یکی از مهمترین نتایج انقلاب مشروطه ایجاد امکانات اجتماعی جدید برای زنان ایرانی بود. به قول سینگ این پدیده، که وی آن را «انقلابی در انقلاب» نامید، حاکی بود از قیام زنان بر علیه اصول مردسالاری که همزمان با قیام «مردان ملت» [عمداً چنین نوشته شده] بر علیه استبداد سلطنتی رویداده بود. باید افزود که سینگ جزو اقلیت نویسندگانی است که به نقش زنان در فعالیت‌های ضد مشروطه هم، مثلاً استخدام زنان برای جاسوسی به نفع رژیم استبدادی سلطنتی در اوایل انقلاب، اشاره مختصری کرد.

در معرفی مختصر از نقش همسر پیرم خان در فعالیت‌های زنان برای دفاع از اهداف نهضت مشروطه، سینگ از همت وی در تشویق زنان دیگر برای محامنت از دریافت هر گونه قرضه دولتی از خارج که می توانست به وابستگی بیشتر ایران به دولت‌های خارجی منجر شود مثال زد.<sup>۲۵</sup> قابل توجه است که برخی از برجسته ترین رهبران مرد «تجددگرای» نهضت مشروطه به این گونه فعالیت‌های زنان در چارچوب

سیاسی زنان و نقش مهم آنان در مبارزات ملی در عوض به عنوان عکس استثنایی در شرایط اضطراری توجیه کردند. برای مثال، سید حسن تقی پس از کودتای محمد علی شاه در تابستان ۱۹۰۸ از ایران تبعید شده بود، از مجالسی که در انگلیس شرکت کرد در اشاره به حمایت مردم ایران از طرح بانک ملی در سال ۱۹۰۷ ابراز کرد: «تلاشهای چشمگیری صورت گرفت و ما نیز [در این راه] گام برداشته و جواهرات خود را برای موفقیت این طرح دادیم.»<sup>۲۶</sup> نه تنها تقی زاده در مورد اهمیت این نوع کوشش‌های زنان ایرانی در نهضت مشروطه به عنوان علامت شرکت زنان در عرصه «ملی»/ «مردمی»

های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ دولتهای انگلیس و روسیه می کوشیدند دولت مشروطه ایران را متقاضی از خود کنند و از تلاشهای دولت ایران برای دريالت وام مستقل از بانکهای خصوصی با از آلمان جلوگیری می کردند.

۳۵. در سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ ناچار به استادن انگلیس و روسیه.

۳۶. ۱۴. The Persian Constitutionalists." (Central Asian Society, 1909), p.



تحلیلی ارائه نکرد، بلکه هنگام شرح اهداف و عملکردهای مجلس اول و مشروطه طلبان [مرد] (مانند برابری حقوق سیاسی برای مردان مسلمان و اقلیتهای مذهبی)، چه در این سخنگویی و چه در دیگر سخنرانیها و مقالات خود در طول اقامتش در انگلستان کوچکترین اشاره ای به «مسئله زن» نکرد.<sup>۳۷</sup>

جالب است که برخلاف مقاله *Vote* راجع به پیشنهاد حق رأی زنان در مجلس ... که در آن اظهار عقیده شده بود که بدون پذیرفتن زنان در عرصه سیاسی ملی، نهضت مشروطه موفق به پیروزی نهایی نخواهد بود ... سینگ باور داشت که در شرایط فعلی ایران اولین وظیفه زنان ایرانی کوشش برای کسب استقلال ملی و پیروزی انقلاب مشروطه بود تاخواست حقوق سیاسی خود.<sup>۳۸</sup> این نظریه تا حدی به موضوع برخی از سوسیالیستهای غربی شباهت داشت که معتقد بودند سوسیالیستهای ایرانی می بایست اول برای نیل به اهداف «بورژوازی» انقلاب مشروطه بکوشند و فقط پس از تکامل این اهداف به پیشروی آرمانهای خود توجه کنند.

پس از کودتای دسامبر ۱۹۱۱، که به سقوط مجلس دوم و پایان انقلاب مشروطه انجامید، اطلاعات بیشتری درباره وسعت شرکت زنان ایرانی در انقلاب و انجمنهای مخفی آنان در دسترس محافل سافرجیست انگلیس قرار گرفت. این اطلاعات جدید، که در برخی از نشریات سافرجیست انعکاس یافت از کتاب /خشناق ایران، اثر مورگان شوستر آمریکایی، اقتباس شده بود. شوستر در اواخر سال ۱۹۱۰ از طرف مجلس دوم به سمت خزانه دار دولت مشروطه استخدام شده و پس از کودتای

۱۹۱۱ شوستر به ایران آمد و به تحقیق و نگارش کتاب مشروطیت ایران پرداخت. او در سال ۱۹۱۳ در لندن درگذشت.

۳۷ ...  
۳۸ ...  
یکی از نقدهای کتاب شوستر در مطبوعات انگلیسی تعریفهای وی از فعالیتهای

۳۷ برای مثالی دیگر از نظر تقی زاده درباره اصلاحات مورد خواست مجلس اول بنگرید به:  
S.H. Taqizadeh & Muazid ul-Saltaneh. "The Persian Nationalists"  
("Manifesto from Refugees"). *The Times*. 15 October 1908.

۳۸ Saint Nihal Singh, "The Persian Woman At The Parting of the Ways,"  
*Englishwoman*, February 1911, p. 179.

۳۹ این کتاب اخیراً در آمریکا تجدید چاپ شد:  
W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia* (Reprint, Washington, D.C.:  
Mage Publishers, 1987), p. 191.

سیاسی زنان ایرانی به عنوان نمونه ای از عدم صحت تفصیلات کلی شوستر از شرایط سیاسی ایران ارائه شد،<sup>۱۰</sup> نشریه سافرجیست *Vote* در بخش ویژه اخبار فعالیت‌های زنان در مناطق مختلف جهان، تحت عنوان «زنان ایرانی چه می‌کنند؟»، به نقل قول مختصری از کتاب شوستر پرداخت:

نقش بزرگی که زنان در ایران ایفا می‌کنند موجب حیرت است... در آنجا يك المیون زن وجود دارد که ظاهر آن بسیار قدرتمند است، اگرچه به خاطر عیبی که مذهبشان در مجامع عمومی آنان را وادار به پوشش می‌کند چهره [های] رئیس و متصدیان آن را هرگز ندیده‌ام. با در نظر گرفتن سبک زندگی که مذهب محمدی بر او تحمیل می‌کند، ذوق پیشرفت و سنگت زن ایرانی شکست

نشان می‌دهد.<sup>۱۱</sup>

این متن در اصل به زبان انگلیسی نوشته شده و در اینجا به فارسی برگردان شده است. متن اصلی در کتاب *Women and Politics in Iran* اثر *Shaw* درج شده است. این متن نشان‌دهنده دیدگاه شوستر در مورد زنان ایرانی است که او آن‌ها را به دلیل پوشش و مذهب، فاقد پیشرفت و سنگت می‌داند. این دیدگاه در تضاد با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی آن زمان ایران است.

۱۰. *Shaw, Women and Politics in Iran*, p. 100.  
 ۱۱. *Shaw, Women and Politics in Iran*, p. 100.

و تشویقهای سافرچیستها در مطبوعات انگلیسی آگاه بودند مطلبی است که نیاز به پژوهش بیشتر دارد، ولی آنچه واضح است اینکه (گذشته از حمایتهای معدودی از مردان ایرانی) فعالیتهای زنان ایرانی در طول انقلاب مشروطه اقلأ از سوی پیشرفته ترین نهضت‌های زنان (مانند سافرچیستها انگلیسی) تا آن حد جدی و پُراهمیت پنداشته شد که در صفحات نشریات آنان این فعالیتهای تجلیل شده و بازتاب یافت... مخصوصاً چون به خاطر اوضاع ویژه سیاسی ایران در این سالها زنان ایرانی برخی اوقات دست به فعالیتهایی زدند که فرای حتی نزاع طلبانه ترین تجربیات خود سافرچیستها می رفت (مثلاً نقش بعضی از انجمنهای مخفی در مبارزه با استبداد سلطنتی و امپریالیزم با شرکت در زدوخوردهای نظامی که سینگ و یا شوستر به آن اشاره کرده اند).

# طایره

نامه‌ها و نوشته‌ها و اشعار

همراه با برگه‌هایی از زندگی او

عصمت خانم، متخلص به طایره، تولد ۱۲۷۸ هـ (و یا ۱۲۸۲ هـ) / ۱۸۶۱ م (یا ۱۸۶۵) - وفات ۱۳۲۹ هـ / ۱۹۱۱ م، شاعر و نویسنده، از کوشندگان دگرگونی شرایط زنان ایران و از جامعه بهایبان تهران بود. در این بخش آنچه توانسته ام از نوشته‌های این زن و درباره‌ی او گردآورم به چاپ می‌رسد، به این امید که آغازی شود برای کاری پژوهشی در باره‌ی زندگی و افکار او. در نوشته‌های زیر گاهی نام او طائره و گاهی طاهره نوشته شده است. از آنجا که در شعری که به خط خود او داریم وی خود را طایره (و طایر) نوشته است، همه جا نام او را طایره (و طایر) کرده‌ام. در گردآوری این مجموعه از کمک‌های بی دریغ همکاران زیر بهره برده‌ام. بسیار سپاسگذار آنانم:

Juan R. I. Cole, Roger M. Dahl, Richard Hollinger,  
Franklin Lewis, Moojan Momen, Robert H. Stockman.

عکس طایره و اشعار و نامه‌ای را که به خط اوست National Baha'i

Archives, Evanston, Il, USA در اختیارم گذاشتند. بسیار ممنونشانم.

برخی منابع دیگر در این باره بدین قرار است:

Robert H. Stockman, "Sisters in the Spirit: American and Iranian  
Baha'i Women," unpublished paper.

na'is Visit Iran," in *The Baha'i  
Evanston, 1900-1912, Vol. 2*

vey of the Baha'i Community  
Century," in *Des Iran im 19  
ung der Baha'i-Religion*, ed.,  
hcoming).

Robert H. Stockman, "American Bah  
Faith in America, Early Expan  
(Oxford: George Ronald, 1995)

Moojan Momen, "A Preliminary Sur  
of Iran During the Nineteenth  
*Jahrhundert und die Entstehu*  
Johann Christoph Bürgel (fort



بهاء کار بر او مستقر نیزده جانان با و فارغ از (جناب شترابی) روحی خدا تقدیم نمود طایره

۱۳۲۲ خرم ۱۳

*Antoine Seruquino*



TÉHÉRAN

نامه طایره به ایزابلا بریتینهم، به خط خود او  
از اوراق National Baha'i Archives در Isabella D. Brittingham

نظر این دانشگر خواهر عزیزم سرکار خانم در شرح بیجاها که اولی است



بسم الله

روح دکنو تیر نفحات عرفانک و خدمتک الهی  
خواهر عزیز من برادر عزیز ما در جانب چار ما من و در روح الهی که در خدمت امر  
ایرینگی نوشته بودیم هر یکم خود که تا نسبت به غایب شدن مغرب در احوال نموده و تمام حالمان را  
ذات با چشم خود فرموده و در هر دو عدد از هر یکم بود شما و سایر خواهرها در میان ما فریاد که در خدمت امر الهی  
و در حضور آن خواهر عزیز ما و ما خود بر خواهرها میگویم که در غیر این که در تمام خواهرها در خدمت امر الهی  
عرض کنیم و استیفاقی بر ما نماند و همیشه در مجالس از ما با فریاد و در کاه مولود خودمان در خانه ما که در خدمت  
همیشه شاعر ما با چشم خود فرموده و در هر دو عدد از هر یکم بود شما و سایر خواهرها در میان ما فریاد که در خدمت امر  
خاتم فریاد خواهر عزیز من بر ما بخوانیم که شرح حالات و خدمات خود ما نسبت به امر الهی که در خدمت امر  
نورانی شما میگویم تا بدانند که در ایمان ایمان کنی همه که در خدمت امر الهی که در خدمت امر الهی که در خدمت امر  
در هر دو عدد از هر یکم بود شما و سایر خواهرها در میان ما فریاد که در خدمت امر الهی که در خدمت امر  
و در هر دو عدد از هر یکم بود شما و سایر خواهرها در میان ما فریاد که در خدمت امر الهی که در خدمت امر  
آن نورانی شده بود تا تمام دنیا تلف شود و در میان ما که در خدمت امر الهی که در خدمت امر  
یک پیران صبح و یک پیران شام من میدارند و میگویند هر کاه تو به غرضی است که در خدمت امر الهی که در خدمت امر  
در ساعات ساعت بر اشغال و در خدمت امر الهی که در خدمت امر الهی که در خدمت امر

با آن حکم عشق جدید و قیود قیود عبادت ششصد بیست و شش عشق را ششصد بیست و شش و با دار بدین  
 خبر کند و با این عمل میدیدند و در روز خراب میکردند و در این شب که با آنرا بدین شب تا صبح به این نظم  
 و کما هر حال قیود را یکی هر نیمه دو وعده زیاد بود و دیگرند تا با جمله دو دو وعده در آن اطلاق افکند  
 کینه در باغ خود با رفته اند که داشته است ششصد بیست و شش که هر مساجد میکنند و در آنجا بود بیست و شش  
 که این است کافر و در این وقت از این که پس از مصلی و جاب آید و با آنها را جاب که در آن  
 بیستم و کما هر قدر در میان در شبها بیکد برف شدت تمام میاید در روز میان جبات برف میکند  
 که در این روز با برف بید میسر و در عبادت استغفار ایمن دعایت الله عزوجل کرم و ششم میدانت که  
 تا صبح در آن شدت برف از هر ما بید و ششصد بیست و شش که در آن شب که با آنرا بدین شب تا صبح  
 که در آن روز در آنجا کافر را بیکد که با آنرا بدین شب تا صبح و بیست و شش در آن وقت  
 و در آن روز در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش که در آن روز در آنجا کافر را بید  
 و اینمان از این که در آن روز در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش که در آن روز در آنجا کافر را بید  
 و بعد از آن من بجا است ششصد بیست و شش که در آن روز در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش  
 حرفها در تمام فایده حاضر شد آن شب تا نیمه شب با ایشان گفت امر معلوم در آن شب که هر  
 از آن در مقامی هر چه پس از آن بود در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش که در آن روز در آنجا کافر را بید  
 خواست دست از عهد زدن از این که هر چه برداشت از آن به بعد دست بیکران نبود با این  
 چند نفر از آن عبادت از قبیل بر آمد و غیره فاکر نبود ایمان شدند تا صبح در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش  
 عبادت فاکر را در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش که در آن روز در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش  
 و بر جمع از هر عالم موفق فرمود پس باید غافلین را در عالم عالم را از آن وقت و در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش  
 تا در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش که در آن روز در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش  
 به آن قوم از این است که از سه متر و صدات خوانه هر قوم فرماید تا غلب تمام و از آنجا

اینها را با هم در وقت عبادت با هم در آنجا کافر را بید و ششصد بیست و شش که در آن روز در آنجا کافر را بید

دو نمونه از اشعار طایره، به خط خود او  
از اوراق Isabella D. Brittingham در National Baha'i Archives

بیت

شایق جان را بجز او مشرق و آسراقت  
جلوه گر بر بار ما در لعلش در افانیت

زرد را و لبر دل و لبر دل بکفایت  
هر که با ما آتش مشرق مشاوت

برده سوز کرد عشق و سرا غظم شدید  
فردا ز نورش بفرار شمس در افانیت

که خبر دارد ز وجد ملک شایقان دو  
هر که مشتاق بهما شد او بجان مشتاق

شرط صدق عاشق نیز خودی خود شدن  
و عورتش در دل او زمره عشاق نیست

هر چه از شهید جانها زرد و نوس در دل آشت  
ز هر جا سوز فراقتش را جز لعلش بر ما نیست

منت ما و صد جانان است در دوزخ بجز  
نه غلط کفر که دوزخ همچنان حراق

نیت جان فیر و فلان در مقام و جد عهد  
کس که با مشهور بود محمود استغراق

همچو طایر میتوان بجای باغین به پارچه

هر که جز غیب در بهار اطلالی نیست

بلا کار بر او غریب زو مانای خود جان بستاید  
بشهرت مبارکت الله و در حرمش از افراد ندمیم



میرزا محمد

در دشت از صفت شایسته با منم	چند معابرت کبریا غمت آستانم
پروه بر درین سینه زلف بهم شکسته	خاطر خلق خسته کرده کان جدار منم
سر توئی سکر توئی شامه توئی مکر توئی	شمس توئی قمر توئی دره منم بهیا منم
نور توئی من توئی ماه توئی از توئی	خندان مرا من توئی شامه بهید با منم
شکر توئی رطل توئی لعبت از توئی	خواجه بالادوب توئی بنده به عیانم
قبل توئی صمیم توئی دیر توئی حرم توئی	دلبر مکرم توئی عاشق عینو از منم
من زیم تو نیم نم زیم زیم هیچ هم	تا بتو منصرف شدم بجز دلنها منم
شاهد شوخ دلبر با گفت لبور من یا	رسته ز کبر و از زریا منظر کبریا منم
ماه عزازر دلبر اظهور شکی تو در	به لرزه و نشتر است حرفها منم

طایره خاک بر نوشت حرف و لاری

قطره عطار تو معرفت خطا منم

ترجمه انگلیسی نامه طایره به خواهران آمریکایی خود (فارسی این نامه پیدا نشد).  
از اوراق Leroy loas در National Baha'i Archives

A letter of Khanum Tayerreh, of Teheran, Persia, to her sisters  
in America.

He is the Holy, the ABHA!

After giving thanks and praises to the Beloved of the World, and the Center of the Covenant (May my life and the life of all the world be a ransom to Him!) O dear faithful Western sisters, inflamed with the fire of the love of God: Your sweet-scented, spiritual, unity letter was received. It made my heart glad, my eyes seeing, and I said:

When from a messenger thy book is brought to me,  
I prostrate myself at the feet of the messenger and put the  
letter on my forehead.

According to the phrase that correspondence is half of meeting, although in image we are far from each other, yet in our heart's eye, in the world of unity and oneness, by the effects of this unity letter, it is as though we have met our dear, faithful Western sisters. It was read in the spiritual gatherings of Eastern sisters, and by reading it the fire of the love of God was aflame in the hearts of all; the light of the love of God enlightened our hearts, the links of unity vibrated, and we said:

"The Beloved has fastened a cord in my neck,  
Which cord is made of His love;  
At times He takes me to the shrine,  
And at time He takes me away from it,  
Pulling me wherever it is his desire."

O ye dear sisters, inflamed with the love of God, the tongue is utterly incapable of manifesting the heart-felt thankfulness of your services, your unity and your troubles. We beg of you to strengthened and assisted so that, like our dear Western sisters, we may arise for the Cause of God. Consider, if you please, how the grace and beneficence of our Lord, His

Holiness, Abdul Baha, (May my life be a ransom to the dust of the feet of His believers) like the rays of the sun, has gathered us, these scattered atoms, and made us attracted to each other; has linked our hearts together so that we are all one spirit in different bodies. Accordingly, it is incumbent upon us to give even our lives, if must be, in order to show our affection for one another, for our benefactors and endless blessing, and not thinking of ourselves. Walk in His path and seek nothing but His pleasure; chant His praises, so that the material world may become perfumed by His holy fragrances, and the world of humanity the paradise of God.

Although the awakening of the heedless is one of the most difficult things, yet, considering the fact that the giving of the teachings of God is one of the greatest undertakings, we must have patience, bear all afflictions and hardships, and endeavor to bring to light those who are in darkness, so that these unfortunate, astrayed, negligent and uninformed people may be awakened from deep sleep, and serve in some way their fellow men, and give drink to these thirsty ones from the fountain of God's grace.

O dear, faithful sisters, if you were only aware of the afflictions and persecutions of your Eastern sisters, and with what troubles and tribulations we lead to the right path the superstitious, uneducated and uninformed women, you would help us. And all this is on account of the fact that the people of Persia, after the departure of Mohammed, were so unfortunate as to be taught all manner of superstitious ideas by Mohammedan priests so that at the present nothing remains of the teachings of Mohammed except the mere name. The people, instead of looking to God and His Messengers, look up to the religious leaders, and they have become so attached to these superstitions that it is extremely difficult for them to give them up.

O ye dear, faithful Western sisters, inflamed with the fire of God: Indeed a people who have for centuries been afflicted with such absurd superstitions, could not be delivered from them except by the grace and beneficence of the Incomparable Lord of the universe. O dear and precious sisters, we are all instruments in the hands of the Almighty, hence we must, with assurance and confidence, stand face to face with the people

of every nation, and in every clime. We must, by the power of the confirmation of our Lord, diffuse the fragrances of God, as, for example, this maid-servant, Tayerreh, for the purpose of giving the Message, went to a house in which were gathered a number of heedless ladies of nobility. In that meeting we argued for a long time as follows:

One of the ladies of nobility said, "Our religious leaders have said before, and say so now, that before the appearance of the promised One, there will appear many signs, after which the promised One will become manifest. First, Dajal and his donkey. The sign of Dajal, himself, is this, that the word 'kaffar' (or infidel) is written in his forehead, and his name has seven K's (k's). He has four hands; from every hair of his donkey a different sound will be heard, and from the tail end of his donkey dates will continually fall, and every step of this donkey is one mile in distance. In thirty days he will circumscribe the world. All the springs and pools of water will dry up. The distance between the two ears of the donkey is exactly one mile. This, in short, is one of the signs of his coming. Another sign is this - for seven years there will be no vegetation growing upon the earth, and there will be famine. Still another sign is - every lifeless tree will come to life again. Gabriel will be found standing in Heaven, and will sound the trumpet. All the dead of many thousand years will be brought to life, and Ali, the son of Abu-ta-lib, will look down from the sun so that all people of the earth will see him, exclaiming, 'Your promised One has manifested Himself and His Voice will be heard by all the people of the earth. Then the one who dwells in Jab-ul-ka and Jab-il-sa will ride from Mecca on a cloud and manifest Himself. In his hand he will have a sharp sword by which he will kill all the people of the earth.

O dear sisters, consider that, although these people think us Bahais to be unclean and infidels, if we try to gainsay their assertions; they will have us persecuted and even killed; inform the high priests and other religious leaders of our infidelity; confiscate our belongings, and even take our lives. What then can lead them to light except the grace and beneficence of God?

This maid-servant answered her as follows: O thou honored khanum (lady), please think for yourself and be just

and impartial. Now this Dajal, with this donkey with those qualities, in what part of the world does he reside, where is the stable for such a beast? By what power do those people, who follow Dajal, travel? If the donkey's steps are one mile apart, how about the people who follow the donkey? How can they traverse the whole world in thirty days with this fast going beast? Furthermore, you say that all pools and springs of water will dry up. Is it possible that a single individual in this world of creation should go without water and live for thirty days? Again, you say for seven years no grass or vegetation of any kind will grow upon the earth. If that be so, how can the creatures live without food? Then, for whom is the promised One to appear, and what is his mission? Will he come for the stones and dry earth which has been sterile for seven years, or for the guidance of the people and the renewing of religious faith? Whom will he kill with his sword? Is it possible for the withered trees, which have been dead seven years, contrary to nature, to come to life? How is it possible for dried up bones of many hundred years to take form again? In your opinion, do you consider the sun capable of producing heat or not? As we see that, notwithstanding the distance between the sun and the world, on a real warm summer day you could not bear to remain in the sun for more than five or ten minutes, then how is it possible for Ali, the son of Abu-ta-lib, in his human form, to come forth from the sun, whose temperature is beyond our comprehension, and call out? How can we recognize a human form coming out of the sun from that great distance, when we cannot recognize a person at a distance of half a mile? Have you not an idea of distance, and, furthermore, how can you recognize Ali, the son of Abu-ta-lib, whom you have never seen, and how can you recognize his voice? Now, as to your contention that the promised One shall ride the cloud: How can this be, when we know as a fact that a cloud is nothing but vapor, and how can a human being ride a cloud?

By the drying up of the vegetation and famine is meant the drying up of the vegetation of religion and love in the hearts of the people of the world; for, if there does not grow in our hearts love and the light of faith, the whole world will be in a state of spiritual famine and pestilence, as you see to a certain degree in this age.

By the rejuvenating of the withered trees is meant that those men who have lost interest in spiritual affairs will be awakened into a realization of spiritual things and, thereby will once more enjoy that happiness which is the result of coming in contact with one's Creator and holding communion with Him, and bringing forth spiritual fruit. They were at first spiritually dead, now they take on a new life and become alive again. When the spirit of Christhood, or the Holy Spirit, is awakened within their hearts, then and only then will they enjoy the light of Faith and attain eternal life and bear fruit.

By the voice of the trumpet is meant the voice of Truth, which is manifested with every Manifestation of God, and which in a short time becomes disseminated throughout the world, and the people come to recognize it.

By the sun is meant the Holy Temple of the Manifestation of God who appears among men.

The cloud is the body in which the Manifestation of God manifest Himself, and it is that human body which acts as a veil between us and the Truth, for that Eternal Sun rides the cloud of the material body of man.

By the sword is meant the tongue. It is not the sword which kills, but it is the one which gives life to those with whom it comes in contact, and those who do not become alive by that sword are spiritually dead. It is not the cutting sword which you imagine it to be. The One whom you are expecting is a butcher, and not the promised One who comes to give life and light to the world. If this butcher of yours, with that cutting sword in hand, should appear and kill all men, who then, I ask, would follow him, and in this withered world, without a soul living in it, what will he do? What will his appearance accomplish?

In short, they asked questions such as these and made many superstitious objections until at last the result was that six of those twenty ladies of nobility present came into the Light of Truth, and the rest left that meeting somewhat disturbed. At all events, O ye sisters, attracted to the fire of the Love of God, you have certainly heard how these superstitious people and these selfish religious leaders have treated us. They have martyred numerous of our men, cutting their bodies into pieces; they have killed our infants in a most cruel manner; they have

plundered our houses, dividing our belongings among themselves and putting fire to our dwellings and destroying them; they have carried us into captivity; they have cut our breasts, and having wrapped our bodies in cloth, have poured oil on us and burned us at the stake. They have roasted our fondlings alive in our presence, giving to some, in place of milk, boiling water.

We have indeed witnessed persecutions of such character as the pen is ashamed to mention. Nevertheless, we have been so intoxicated with the wine of the love of God that these tribulations have not at all affected us. Day after day, the fire of the love of God has made us more ready and willing to sacrifice ourselves to the True Beloved, and our love for Him has increased daily.

When love got hold of me I became freed;  
 What cares the drowned, in the sea of love, for the  
 disturbances in the sea?  
 Soul in hand, we are ready to serve,  
 What care we if we are killed in the path of the Beloved?  
 O Tayerreh, since thou was not troubled by sorrow, why  
 art thou always dejected?

In short, all of the effects of the heedless ones, with the tyranny of the oppressors and the hatred of the ignorant religious leaders, have been to extinguish the fire of the love in the hearts of the lovers, who have been ready at any time to give their lives for the Beloved, and to keep away from the Beloved and His Beauty these insects whose wings have been scorched by the light of the face of God. They have been, indeed, ignorant of the fact that the power of the Beloved of the world has attracted His lovers to such a degree that those lovers have, like drops of rain, united with the Infinite Ocean, and have become one with Him, so that it is impossible for them to be served or disunited from Him. When we were faithful to our promise, and made our breasts targets for the bullets of the oppressors, in the path of our Beloved, we were strengthened by the Bounties of God, and we at last won the battle, and followed our True Beloved. As it is said by the great poet, Saadi,



"If all the world should turn from the kingdom of the Beloved,  
I have no knowledge of those who are in the world."

Therefore, we are not afraid of being killed or being oppressed. We ask for the sweet cup of martyrdom with all our hearts.

Therefore, O sisters, we have no part in this transitory world of flesh. We must give our lives in the path of the Beloved, and do that which is the will of our Master. We must arise to serve Him, and, in oneness and truth, no matter where we may be, we must not look at the distance, but see each other with the eye of the heart, and praying for each other, ask God to strengthen us to carry His Message to those less fortunate than we.

We hope that this communication between us may continue, and your service may encircle the world, so that all of us may become the links of one abiding chain. Your fragrant letter of recent date has such an effect upon us, your Eastern sisters, that our hearts are inflamed with the fire of the love of God, which we hope will touch the hearts of the rest of the world. We are trying hard to send you our photographs. O you dear spiritual sisters of the West.

Written by the maid-servant of the Beloved of God, and the one who desires the meeting of the brothers and sisters of the West.

Tayerreh.

9 of the month of Maharram 1329.<sup>1</sup>

Translated from the original Persian  
by Mirza S. M. Raffle,  
University of Chicago, July 15, 1909.

Received by Mrs. Henrietta C. Wagner, February 26, 1909, in reply to a letter written to the Women's Assembly of Bahais, Teheran, Persia, in December, 1908, telling of the difficulties met with in teaching the Truth in America, on account of the many superstitions, doctrines, isms and beliefs of the people.

۱. این تاریخ اشتباه است. باید ۱۲۲۶ هجری باشد که معادل ۷ فوریه ۱۹۰۹ می شود.



از: نعمت الله ذکائی بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع / ۱۹۶۶م)، جلد دوم، صص ۲۸۲-۲۹۵.

## طایر طهرانی

بانوی مجله دانشمند عصمت خانم مشهور به طایره خانم که در شهر طایر تخلص نموده و از بانوان روشنفکر و آزاده طبع و از زنان شاعر خوش ذوق و کم نظیر عصر خویش است. وی در زمانی بدین فکر روشن و طبع آزاده و همت و شهامتی فوق العاده عرض وجود نمود که زنان ایران را از هر جهت تیرگی اندیشه و خمودت فکر سایه بر سر افکنده و قیود اوهام بندی سخت بر پای نهاده بود؛ این خانم دانشمند در عصری چنین بد چنان فکری روشن و طبیعی حقیقت جو و ایمانی راسخ بمرث گشت که سیل شکنجه های ناشی از تعصب در ارکان عقیدتش کمترین رخنه ای نشود و بلکه هر آن بر استحکام بنیانش بیفزود.

طایره خانم در سال ۱۲۸۲ هجری قمری در طهران به دنیا آمد. پدرش میرزا اسمعیل خان مستوفی از اهل آشتیان و مادرش حبیبه خانم دختر میرزا عبدالکریم خان حکیم سیمای اصفهائی است که مردی فاضل و طبیب و شاعر بود و به حضرت نقطه اولی نیز ایمان داشت. (اثری از وی در دست نیست.) حکیم سیما را پسری بود بنام ابوالبرکات که در بین اولاد و فامیل حکیم تنها او از کمالات پدر بهره مند و هم به نور ایمان فائز شده بود.

طایره خانم هفت ساله بود که پدرش میرزا اسمعیل خان مستوفی فوت کرد و وی تحت مراقبت جدش میرزا حکیم سیما قرار گرفت و چیزی نگذشت که حکیم هم دار فانی را بدرود گفت و طایره در حجر مادرش حبیبه خانم به نشو و نما پرداخت. درین زمان مدرسه یا مکتبی برای درس خواندن دختران وجود نداشت و تحصیل سواد برای نسوان جز به وسایل بسیار خصوصی، آنهم در طبقه اعیان، ممنوع و قدغن بود و عصمت خانم چون شوق فراوانی به درس خواندن ابراز می کرد دائیش ابوالبرکات معلمی برای او به خانه آورد و به تعلیم او گماشت و بدین وسیله سواد فارسی و مقدمه ای از عربی را فرا گرفت. درین اوان ابوالبرکات که به علت ایمانش به امر مورد ایذا، و تعقیب مفرضین قرار گرفته بود از طهران فراری و به لباس درویشی به هندوستان و بلاد سائره متواری گشت.

طایره چون به سن سیزده سالگی رسید به عقد ازدواج مهرعلیخان زنجانی که

نائب نسقی باشی ناصرالدین شاه بود در آمد. این شخص از مردان قسی القلب و از مفرضان عنود امر بود بطوری که اگر فردی از بهائیان به دست او گرفتار می شد به حبس و زجر شدید مبتلا و یا مقتول می گردید.

من الاتفاق هنگامی که عصمت خانم به خانه او در آمد چند نفر از بهائیان در حبس خانه او گرفتار و مورد شکنجه و آزار بودند. طایره پس از اطلاع بر قضیه با شوهر سخت به مشاجره پرداخت و او را از آزردهن آنان منع و سلامت نمود. در این احیان داتی سفر کرده اش ابوالبرکات به طهران بازگشته، بر او وارد شد و چند روزی که در خانه او به سر می برد با وی به مذاکره پرداخته، طریق حقیقت بنمود و در نتیجه عصمت خانم به امر الهی اقبال فرمود و به فوز ایمان فائز گشت و ابوالبرکات نیز مجدداً به ترك دیار گشته، عقب کار خویش رفت. مشاجره بین او و شوهر بی رحمت بر سر رفتار او با بهائیان همچنان ادامه داشت و چون ازین پس اعتراض و گفتگو نحوه جلدی تری به خود گرفت و عصمت خانم برای منصرف داشتن شوهر از تعذیب بهائیان و آشنا نمودن او به حقیقت دلیلی چند با وی در میان نهاد، مهرعلیخان بر ایمان همسرش به امر جدید واقف گشت، شعله عداوتش بالا گرفت و برای انصراف او ازین عقیده به تهدیدش پرداخت که اگر توبه نکند خواهدش کشت و چون از او جواب

گفت که یا باید توبه  
اری. طایره خانم چندی  
در بالای دیوار قرار  
ز فایدتی عاید نشد،  
لاق وی را کتک کاری  
با باید از عقیده خود  
مال بگذشت و باز اثری  
سه نفر از بهائیان در  
سه شب به وسیله توکر  
به اطلاع یافت، پس از  
زغال نیمه سوز آتش  
بین تدبیر نیز نتیجه ای  
عمل می نمود و هر آن بر  
تقیقی خویش به راز و  
نیاز می پرداخت.

سی و يك سال داشت که شوهرش فوت کرد، در حالیکه سه دختر از وی باز مانده بود. طایره خانم ازین پس اوقات خود را یکسره صرف تبلیغ نسوان و آشنا نمودن آنان به حقوق اجتماعی خویش می نمود و امر مبارک را به تساوی حقوق رجال و نساء به آنان گوشزد می فرمود و غالباً اجتماعاتی از آنان فراهم می کرد و با ایراد خطابه هایی مبنی بر تبشیر و ابلاغ کلمات الهی می پرداخت. او بیانی شیوا و لسانی گویا داشت. حسن خلق و خلوت گفتار از صفات مخصوصه وی بود و غالباً اشعاری نیز در کمال سلاست می سرود و در محافل انشاد می کرد و گاهی نیز از منظومه های خود حضور حضرت عبدالبهاء می فرستاد و الواهی به افتخار او تازل می گشت که یکی دو تای آن را در اینجا ملاحظه خواهید فرمود و بالاخره مشارالیهها بدان حال انجذاب و اشتعال در سال ۱۳۲۹ هجری قمری در سن پنجاه و يك سالگی در طهران به ملکوت ابهی صعود نمود. سرکار مولود خانم همسر جناب میرزا علی اکبرخان روحانی (محب السلطان) یکی از صباپای اوست که فعلاً در قید حیات و این شرح حال و زیارت اصول الواح صادره به افتخار طایره خانم با کمک و راهنمایی ایشان تهیه و صورت پذیرفته و هم از شرح حالی که به قلم جناب محب السلطان در شماره ۱۱ سال چهارم آهنگ بدیع درین باب درج گردیده استفاده شده است (سال ۱۳۲۸ شمسی).

طایره خانم در شعر ذوقی سرشار و قریحه ای روشن و طبیعی مردانه دارد و از قرائت سیداست که اشعار زیاد سروده، ولی یا خود آنها را مجموع نداشته و یا بعداً

متفرق گردیدند  
محب السلطان  
از الواح صادر  
گذراند.

جزوه ای از عزیمت و ترد صبیبه محترمه: من و همسر جناب  
(ملاحظه شد و برخی از آنها انتخاب گردید و اینک قبلاً به نقل دو لوح  
به افتخار او مبادرت و سپس اشعار مزبور را از نظر خوانندگان می

طهران  
هوالله  
الحقیقه فصیح  
گشتند و راه  
و جمال آن  
است که تأیید  
نصیبان را به

کنیز عزیز جمال مبارک ورقه منجذبه طایره علیها بها ماله الابهی  
ی سرگشته و سودائی جمال قدم غزل قریانی به دقت مطالعه گردید فی  
است و بلیغ و بدیع است و ملیح حق با آنان است که از قرائتش منجذب  
به کوی دلبر مهربان جستند از آه و فغان عاشقان است که ملکوت حسن  
شوق مهربان واضح و عیان گردد امید از الطاف حضرت رحمن چنان  
سد روز به روز تزئید یابد تشنگان را عذب فرات هدایت دهی و بی  
بحر بی پایان دلالت نمائی و عليك البها الابهی. ع ع

طهران بواسطه جناب امین امثالله المنجذب طایره خانم علیها بها ماله الابهی  
 هوالله ای طایره اوج محبت الله الان در اسکندریه مصر در دم صبح به تحریر  
 این نامه پرداختم اشعار بدیع بلیغ که در خصوص مشرق الاذکار از قریحه مانند آب  
 روان جاری شده بود ملاحظه گردید فی الحقیقه در نهایت حلاوت است الحمدالله بفیض  
 جمال قدیم شرق و غرب در ارتباط و انتعاش است و عليك البها ماله الابهی. ع ع

و اینک نمونه ای از آثار طبع او:

### غزل

از آتش فراق تو دارم دلی کباب  
 وز آب دیده خانه صبرم شده خراب  
 ساقی بیا که آتش غم جان من بسوخت  
 آبی بزن بر آتشم از ساغر شراب  
 روشن شود چو روز شب تار من اگر  
 از در درآیدم شبی آن ماه بی نقاب  
 ای گاش راه خواب نیستی به چشم اشک  
 تا دیدمی جمال دلارای او به خواب  
 دل را حضور حضرت پیر مغان خوش است  
 ای شیخ از حضور تو ما راست احتجاب  
 از عشق پرده سوز چه کتمان کند کسی  
 هرگز نمی توان به گل اندود آفتاب  
 طایره به خاک درگه جانان سجود کن  
 کز ترک سجده گشت عزازیل رد باب

### غزل دیگر

تا دلستان به جلوه ره گلستان گرفت  
 صحرا و دشت رونق باغ جنان گرفت

آن شهسوار حسن چو پا در رکاب کرد  
 ارواح قدسیش به تظلم عنان گرفت  
 از خوان نعمتش مه آفاق بهره مند  
 از عدل و رأفتش همه گیتی امان گرفت  
 ای شمع دم مزن ز محبت که برق عشق  
 ما را به دل فتاد و تو را بر زبان گرفت  
 از سوز شمع جز پر پروانه ای نسوخت  
 ما سوختیم و آتش ما در جهان گرفت  
 تا جلوه گر شد آن رخ ابهای دلفریب  
 یغمای عشق کشور دل در میان گرفت  
 طایر به خاک درگه او جبهه سای شد  
 فرخنده بخت آنکه به کویش مکان گرفت

اشک چون کم شود از دیده بیرون خون آید  
 تا پس از خون دل از دیده چه بیرون آید  
 آنچنان جوش زند خون دل از چشمه چشم  
 کز بن هر مژه ام سیل چو جیحون آید  
 گر خرامان گذرد سوی چمن دلبر من  
 سرو شرمنده از آن قامت موزون آید  
 کوه و صحرا همه پر زمزمه عشق شود  
 گر ز حی ناقه لیلی سوی مجنون آید  
 نیش مضراب طرب پرده عشاق درید  
 آه از آن لحظه که این ساز به قانون آید  
 زاهد شهر گر آن فتنه دوران بیند  
 ترک تقوی کند و واله و مفتون آید  
 دیده ای بر سر راهش چو زلیخا دارم  
 تا کی آن یوسف من با رخ گلگون آید  
 بنده عبد بهاء هر که شود چون طایر  
 عارش از ملک جم و مکنت قارون آید

غزل قربانی که در لوح صادره به افتخار او به آن اشاره شده است این غزل است:<sup>۲</sup>

عید است و به قربان تو من جان کنم امروز  
 دشواری مردن به خود آسان کنم امروز  
 پیش تو کنم جامه جان پاره و خود را  
 یکباره خلاص از غم هجران کنم امروز  
 تا چند کشم محنت دوری و صبری  
 خود را ز پی قرب تو قربان کنم امروز  
 جان را که به صد آه و فغان خلق سپارند  
 ایثار تو من خرم و خندان کنم امروز  
 [چون میش به پشم خود از این بیش چه خسیم  
 از جلد برون آیم و جولان کنم امروز]  
 لبیک زنان بر سر گوی تو نهم روی  
 پس در حرمت شکوه ز حرمان کنم امروز  
 اول بدل سرمه بدانگونه که رسم است  
 خاک قدمت زینت مزگان کنم امروز  
 از مرده مهرت به صفا با قدم سعی  
 رقصی بسزا بر سر میدان کنم امروز  
 دل دلو صفت در رسن زلف تو بندم  
 دو زمزم آن چاه زنخدان کنم امروز  
 [ای ترک بکش تیغ و بیاتات ببالا  
 آخر نگهی بر زده دامان کنم امروز]  
 تیغ تو به خون تشنه و من تشنه به آبش  
 سیراب صواب است دو عطشان کنم امروز  
 [خونم چو صراحی ز گلو ریز که تا من  
 مستان تو را شیر به پستان کنم امروز]

۲- در: فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، جلد هشتم (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، تاریخ چاپ ۱۳۲۱-۱۳۲۲ پ/۱۹۷۵-۷۶م)، بخش ۱، صص ۴۵۸-۴۵۷، این غزل چند بیت اضافه دارد که در اینجا اضافه و با علامت [ ] مشخص شده است.

بر دست و به پا تا نظیم پیش تو در خون  
 زنجیری از آن زلف پریشان کنم امروز  
 [خواهی چو ز هم بگسلی اعضای وجودم  
 دل را بهل از بهر تو بریان کنم امروز]

گر قسمت من نیست شوم برخی جانان  
 بریان تن خود ز آتش سوزان کنم امروز  
 [گر قابل تو نی این تن لاغر

آن بس که سگ کوی تو مهمان کنم امروز]  
 ناصح چو ازین کار کند منع به طایر  
 نپذیرم و صد لعن به شیطان کنم امروز

زهی مهرت آرام جان راحت دل  
 فراق تو دشوار و وصل تو مشکل

به مویت پریشان مرا جمع خاطر  
 به رویت فروزان مرا شمع محفل  
 نگویم که بی مهری اما نداری

سر مهربانی به مفتون بیدل  
 به غیر از دل من که دیده است صیدی  
 شتابان به جان سوی صیاد قاتل  
 تو وانی همی ناقه آتشین پی

مرا مانده ز اشک روان پای در گل  
 اگر آگه از حال واماندگانی  
 بگو تا برانند آهسته محمل

گرفتم که از من بریدی و رفتی  
 بگو تا تو را زین جدائی چه حاصل  
 تو چون می روی گو برو جانم از تن  
 تو چون می روی گو بیا مرگ عاجل  
 تو شهبازی و عاشق ساعد شه  
 منم طایر خسته نیم بسمل

ای باد نوبهاری دل‌بند و مشک‌گهاری  
 بر چین زلف جانان کردی مگر گذاری  
 وه وه چه دل‌پذیری ای آهوی خطائی  
 به به چه روح بخششی ای ناله تئاری  
 زیتسان که گل به خوبی رخساره می فروزد  
 نبود عجب ز بلبل فریاد و بیقراری  
 ناید ز جان درینغم گر می زنی به تیغم  
 سر می نهم به پایت از بهر جان نثاری  
 سوداگران چینی کی در شمار آرند  
 با تئاری از دو زلف صد ناله تئاری  
 با چابکی خرامد چون یار ما به صحرا  
 سر زیر پر نهان کن ای کبک کوهساری  
 طایر ز تاب هجران آشفته حال و حیران  
 جانان ز راه احسان بر خستگان گذاری

### غزل

چون روی یار من رخ ماه تمام نیست  
 ماه اینچنین شکر لب و شیرین کلام نیست  
 سرو سهی بسی به چمن دیده ام ولی  
 سروی چو قله دلیر ما خوشخرام نیست  
 ساقی بیار باده که خون می خورد مدام  
 هرکس به گوی می‌کند مست مدام نیست  
 آن زلف حلقه حلقه رها کرده ای چرا  
 رام است مرغ دل به تو حاجت به دام نیست  
 گو خون ما حلال کند پیشوای شهر  
 ما را نظاره بر رخ دلیر حرام نیست  
 طایر به بزم خاص وصال چو ره دهند  
 دانی که قرب دوست سزاوار عام نیست



## غزل دیگر

آن آهوی رمیده ندانیم رام کیست  
 وان زآشیان پریده گرفتار دام کیست  
 آن خط و خال دانه و دام کدام صید  
 وان زلف و چهره منظره صبح و شام کیست  
 ما را که درد هجر و انتظار کشت  
 تا شربت وصال گوارا به کام کیست  
 آن را که عشق نیست چه داند شمیم دوست  
 بنگر که بوی مصر نصیب مشام کیست  
 سرها بر آستانه او خالک ره بسی است  
 معلوم نیست قرعه دولت به نام کیست  
 طایر اگر ز جرعه کاس الکرام عشق  
 بوئی نبرده اینهمه مست مدام کیست

## غزل دیگر

هرکس که به میخانه ما راه ندارد  
 از جام بقا عشرت دلتوا ندارد  
 عاشق که ز معشوق جدا ماند بناچار  
 دمساز بجز ناله جانکاه ندارد  
 راهی است ره عشق که گر عاشق صادق  
 جان در سر آن ره دهد اکراه ندارد  
 ای طالب مقصود بجز راهنمایی  
 بیواسطه کس ره به در شاه ندارد  
 بر درگاه او صد چو سلیمان و سکندر  
 بی مهر رخس منزلت و جاه ندارد  
 طایر به سر کوی طلب چند نشینی  
 بیچاره او چاره بجز آه ندارد

از: فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، جلد ششم، دست نوشته، Afnan Library، لندن، برگهای ۴۶۴-۴۵۶.

عصمت خانم طایره تولدش در مدینه مذکوره [طهران] به سال ۱۲۷۸ واقع شد. پدرش میرزا اسمعیل خان آشتیانی مستوفی نظام صاحب آبرو و مکنت و نام بود و مادرش حبیبه خانم زهره با رشادت و ذکاوت و اصالت و سخنور و شاعره در اندرون ناصرالدین شاه سمت منشی گری داشت، شاعری و مدیحه سرائی می نمود و زهره تخلص می کرد و در ماهین عاتله خود فرماتروا گردید و او بنت میرزا عبدالکریم خان مشهور به حکیم سیما اهل اصفهان طبیب شاهزاده حسام السلطنه و از اطبای حاذق ایرانی و از مؤمنین حضرت اعلی بود که در علم عروض مهارتی بسزا داشته، تألیفاتی از خود نشر داد و به عصمت خانم نهایت علاقه ابراز داده، می گفت از ناصیه این طفل می بینم که در بین اولاد و احفادم زنده و نامدار می شود و او را در آغوش من می بینم و در پیش خود ایوب الیکات نام که شهره اثر کمال است می بینم.

معنویه پدر داشت توصیه در حق وی نمود و عصمت خانم در هفت سالگی و برادرش عیسی خان در پنج سالگی بود که پدرشان از این جهان درگذشت و در ظل تربیت جد بزرگوار زیستند و دو سالی پیش نرفت که جد معظم نیز بدرود جهان گفت و مادر محترمه به تربیت اولاد پرداخت و برادر مهترشان میرزا فرج الله خان که سرایدارباشی خانه های شهری و بیلاقی سلطنتی بود از آنان نگهداری نمود و برایشان معلم خانه آورده، به تحصیل قرأت و کتاب فارسی بگماشت و ایشان با وی در قصر فیروزه دولتی منزل داشتند و مکرراً هنگامی که شاه به عمارت مذکوره می رفت با عصمت خانم تکلم کرد و او بی پروا مبادرت به جواب نمود. شاه از جسارت او اظهار تعجب داشت و پس از چندی میرزا فرج الله خان نیز درگذشت و برادر و خواهرها مادر مهرپرور زیستند. پس در سن سیزده سالگی به امر مادر با مهرعلیخان نام نایب نستچی باشی شاهی اهل خمسه که مردی قسی القلب و بیرحم بود و بسا از این (یک کلمه خوانده نشد) در طهران به دست او و امثالش گرفتار و محبوس و معذب و مقتول و با تبعید شدند، صیغه ازدواج خواندند و آن مظلومه در صفر سن با چنان ظالمی هم بالین گشت و زندگانی تلخی نمود و پس از یک سال دختری به نام توران خانم ملقبه به خانم شاهزاده متولد گردید و در آن ایام چه بسیار از احبباً را به خانه شان برده، حبس و شکنجه کردند و از آنجا به دربار شاهی برده، شهید و یا حبس و رها نمودند و پیوسته مابین عصمت خانم و شوهرش برای مباشرت به این تعدیات کشمکش و کدورت در میان بود و در خلال آن احوال خالوی مذکورش ابوالبرکات که چندین

سال از تعرضات و تعدیات معاندین به لباس درویشی در هندوستان و ممالک اخری فراری و متواری بود مراجعت به طهران کرده، در خانه خواهرزاده خود عصمت خانم ورود و نزول نموده، به او چنین گفت که من چون از طهران فراری شدم شما طفل شیرخوار بودید و پدرم حکیم سیما می گفت که این دختر در عائله من زنده خواهد ماند و بعد از چند روز با مراعات غایت حکمت و احتیاط مکالمه در خصوص دین و آئین کرده، بشارت ظهور ربیع داد و او مصدق و منجذب و مشتعل گردید و ملتفت شد که اشخاص مظلوم و محبوس در خانه اش دارای مقامات رفیعه و مناقب منیعه بودند و اندک اندک راز مستور آشکار گشت و تمامت عائله از ایمانش باخبر شده، به معاندت و مقاومت برخاستند. خصوصاً شوهر پیر با همراهی مادر و برادرش عیسی خان مذکور قیام به اذیت و آزار نمود و بسیاری از شیها در حالت مستی ضرب و مشقت وارد آورد و تهدید کرده، همی گفت باپی شدی تو را خواهم کشت و خلاصی برای تو نیست جز اینکه توبه و تبری نمائی و شبی بعد از جور و آزار بسیار به ضرب قمه مجروح ساخته و در درگاه حجره بسته، جلوی درگاه با خشت چیده دیوار پر کشید و سوراخی از بالا گذاشت و به او چنین گفت حال در خلف دیوار یا جان بسیار و یا عقیدت خود را بیرون گذار و او دم به دم در ایمان بر انجذاب و استقامت پیفزود و غزلی در آن حال ساخته در خلف دیوار مذکور تقنی و ترنم نمود و مطلعش این بود: «در ره عشقت ای صنم شیفته پلامتم». و نیز در یکی از شبهای زمستان وی را در حالیکه برف شدت می بارید بر پشت بام خانه کشیده، با چوب و تازیانه و قمه ضرب بسیار وارد آورده، زجر و عذاب داده، اصرار همی کرد یا تبری کن و یا به هلاک مهیا باش و او در پشت بام شب را به سر برده، گهی قلم زد و هنگامی بنشست و برف از خون جراحاتش رنگین گشت. و در شبی دیگر چند تن از احبا را در خانه اش به جای مستوران بست و عصمت خانم حال بدانست و هنگامی که شوهر به خواب رفت به واسطه نوکر پیر غذا برای محبوسین بفرستاد و روزی بعد شوهر خبر یافت و زجر و تعذیب و ضرب بسیار وارد نموده، او را در حجره ای حبس کرد و مجمر بزرگی از ذغال دودی برافروخته، نزدش گذارد تا از بخار خفه و هلاک شود و او معدنالك کله روز به روز در ایمان و محبت امرابهی ثابت تر و در تبلیغ ساعی تر گشت و ایام

بیاسود. و حقوقی که شوهر از دولت می گرفت در حق فرزندانش برقرار گشت و برادرش عیسی خان نیز چون تحصیلات مدرسه و خاندانی کافی داشت به خواهر و خواهرزادگان مساعدت و سرپرستی نمود و درین هنگام طلعت [عصمت] خانم خود را مہیای برای تربیت اطفال و اشتغال به خدمت و تبلیغ امر ابہی کرد، مقالاتی شیرین نوشت و ایباتی نیکو گفت و طایره تخلص ساخت و او لسانی ظلیق و معاشرتی جذاب داشت و حرۃالفکر و سعی در حریت نسوان بود و در این خصوص لساناً و قلماً سعی جمیلہ مہنول کرد و نسوان اعظام و اشراف معاشرت وی را طالب شدند و از او دعوت ہمی کردند و در ضمن ایراد قصص و حکایات دلربا خرق حجب اوہام از ایشان کردہ، بہ صراط مستقیم ہدایت نزدیک ساخت و چون ذوق و شوقی مفرط بہ اصلاحات و تجدد و تعمیم تعلیم و تربیت داشت برای نشر این افکار و ایجاد اموری ہدیعہ ہمی کوشید و در محیط تعقید و تحدید نسوان و سختگیری از مجالستشان با مردان آزادانہ با زن و مرد معاشرت کرد و لباسی بلند و زیبا برای خود ساختہ، پوشید و زنان را دعوت بہ پوشیدن آن نوع از لباس نمود و چون رؤسا و متعصبین جاہل مملکت مانع از مدارس دختران بودند سعی جبیلہ برای تشویق و تربیت ہنات بہ کار برد و اندک اندک برخی از آنان را با خویش ملحق ساختہ، بہ تاسیس مدرسہ پرداخت و در عین حال بہ مساعدت و نوع پرستی مفظور بودہ، بہ فقرا و درماندگان ہر ملت و آئین بہ قدرالوسع معاونت کردہ و باز چندی دیگر دچار تعرض و تعدی بعضی از منتسبین گردید؛ چہ دختر بزرگش توران خانم ملقبہ بہ خانم شاہزادہ مذکورہ را بہ رضاخان سرتیپ پسر مدیرنظام ازدواج داد و او مردی متعصب و غلیظ بودہ، بہ تعرض و تعصب مذہبی پرداخت و هنگامی کہ طایرہ خانم پی ملاقات و معاہدہ دختران شاہ و نسوان اشراف می رفت، بہ دخترانش بہ نام عقیدت و ایمان تعرض و تعدی و زجر و تعذیب ہمی نمود، چنانکہ بدنشان را بہ ضرب چوب متورم و سیاہ کرد و او ملایمت و نصیحت و مدارا کرد تا او را بہ این امر مؤمن نمود. آنگاہ دختر دومش مولود خانم - پروین خانم را بہ میرزا علی اکبرخان میلانی صاحب السلطان روحانی، کہ ترجمہ حیاتش را در بخش ہشتم می آوریم، بہ ازدواج داد و دختر کہترش، کہ تربیت و تعلیم عصری یافت و در فن موسیقی مہارت و اقتدار داشت و با کمال شوق و عشق در خدمات امر ابہی جانفشانی می نمود و مکاتبات امریہی امریکایی کہ در بخشہای لاحقہ شرح می دہیم از انگلیسی بہ فارسی ترجمہ ہمی کرد، بہ مرض حصبہ درگشت. و بالجملہ طایرہ خانم در نزد مردان و زنان بزرگان شہرہ گشتہ، از مطالب و سخنانش مسرور و منجذب و مطلع از این امر شدند و مقالاتی مؤثر و مہیج برای ترقی عالم نسوان ایران در چراہد منتشر ساخت و در سال

۱۳۲۸ اردشیر جی صاحب نماینده زردشتیان مایل مطالبش شده، تحریر رساله ای به منظور ترقی و تعالی نسوان از او خواست تا به طبع رساند و برای حدوث موافقی چند موفق بر اجراء مقصود نشدند. و طایره خانم اول کسی بود از نسوان بهائی ایران که ابواب مراسله و مفاوضه را با بهائیان امریکا باز نمود و نخست در سال ۱۳۲۵ با مستر ریسی و مستر اسپراک که به ایران آمدند داخل در مذاکره شد. آنگاه عنان کمیت قلم را به صوب غرب ارخاء کرد و همینکه دکتر مودی خانم شهیره امریکایی در سال ۱۳۲۶ به طهران استقرار جست به مشارکت یکدیگر خدمت نمودند و در همین سال عیسی خان مذکور برادرش در پاریس درگذشت و بالجمله طایره خانم تا خاتمه حیات علم خدمت امر ابهی را در عالم نسوان بر دست گرفته، به بیان و بنان نشر

ت نمود و در خاتمه حیات دچار رومی اندرونی شده، اندک اندک از کار افتاده، گشت و در همان حال نیز لسانش از ذکر این امر و بیان مسائل استدلال فارغ در آخرین اوقات حیات در حالیکه جمعی از دوستان و اطبا به بالینش حاضر برای کشیدن آب از دمل داخل میل به کار می بردند، به کمال قوت قلب و تشسته، به استدلال بر عظمت ابهی سخن گفت و چندین بار آب کشیدند و باز جمع شد و مرض شدت نمود، تا در یوم جمعه بیست و دوم شهر ذی الحجه از ۱۳۲۸ کسان خود را پیش خواند و با صوتی ضعیف اظهار تشکر و قدردانی از و رعایتشان نموده، گفت امشب زحمات و مشقات شما را به پایان می رسانم و حضرت غصن اعظم عبدالههء را که دو روزی قبل برایش ارسال عنایت داشتند به بوسیده گفت مرا دراز کنید و دیگر با من سخن نگوئید و در ساعت چهار از شب مذکور درگذشت. و چندی بعد از آن لوحی از قلم عبدالههء در طلب و بیان مقامات وی صدور یافت و نمونه ای چند از آثار منظومش را در اینجا می داریم.

[کامل تر این اشعار در بخش بعدی آمده است.]

ن اشاره بر می آید که طایره دوباره ازدواج کرده بود، ولی در هیچ یک از منابع موجود مطلبی در این باره نیست.

از: فاضل مازندرانی، تاریخ شهر المحقق، جلد هشتم (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امیری، تاریخ چاپ ۱۳۱۰-۱۳۲۰ ب/۱۹۷۵-۷۶ م)، بخش ۱، صص ۴۵۱-۴۶۲.

دیگر طایره سابق الوصف در بخش ششم. [این قسمت تکرار بخشی از جلد هشتم است که در بالا چاپ شده است. در اینجا فقط آن اشعاری که تکراری نیست اضافه می شود.]

دیدم بسی جفا به امید وفای دوست  
 نخل وفا نداشت بری جز جفای دوست  
 با آنکه رانده از در خویشم به کام غیر  
 بیگانه ام ز خویش و به جان آشنای دوست  
 خلقی به مدعا و مراد خودتد شاد  
 ما را مراد نیست به جز مدعای دوست  
 پا بر سریر دولت سرمد نهاده ایم  
 تا سر نهاده ایم به ارادت به پای دوست  
 ناموس و نام و دانش و تقوی و علم و فضل  
 گر شد ز کف چه شد همه عالم فدای دوست  
 ما را رقیب خواست جدا از حبیب ما  
 راضی شدیم از او به امید رضای دوست  
 هرکس به کوی عشق هوائیش در سر است  
 طایر به سر ندارد الا هوای دوست

در ره عشقت ای صنم شیفته بلا منم<sup>۲</sup>  
 چند مغایرت کنی با غمت آشنا منم  
 پرده به روی بسته ای زلف به هم شکسته ای  
 خاطر خلق خسته ای کز همگان جدا منم  
 شیر تویی شکر تویی شاخه تویی ثمر تویی  
 شش تویی قمر تویی ذره منم ~~ها منم~~

نور توئی تنق توئی ماه توئی افق توئی  
 خوان مرا قنق توئی شاخه هبدا منم  
 نخل توئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی  
 خواجه باادب توئی بنده بی حیا منم  
 قبله توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی  
 دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم  
 من زیم تو نیم نم نی نه کمم ز هیچ هم  
 تا به تو متصل شدم ببعد و انتها منم  
 شاهد شوخ دلریا گفتم به سوی من بیا  
 رسته زکبر و از ریای مظهر کبریا منم  
 ماه عزار دلبرای طور تجلی تو را  
 بی ارنی و لنترا مست می لقا منم  
 طایره خاکپای تو مست می ولای تو  
 منتظر عطای تو معترف خطا منم

...

ترجیع بند:

ما که محو جمال جانانیم	فارغ از یار حور و غلمانیم
روز و شب در هوای طلعت دوست	به قاشای باغ و رضوانیم
رهبری غیر از او نمی جوئیم	دلبری غیر از او نمی دانیم
موز زاریم لیک با غم عشق	فارغ از حشمت سلیمانیم
گاه در مصر غرتیم عزیز	گاه محزون بیت الاحزانیم
گاه دیگر به بوی پیرهنی	دیده روشن چو پیر کنعانیم
گاه با قرب فضل او چه هلال	گاه در هجر بدر تاهانیم
گاه کمتر ز خاک رهگذریم	گاه برتر ز چرخ کیوانیم
گاه نوریم و گاه ظلماتیم	گاه درویش و گاه سلطانیم
از خم موی و پرتو رویش	گاه کافر گهی مسلمانیم
تا نهادیم دل به دام غمش	گاه دردم گاه درمانیم
از تجلی و پرتو رویش	به زبان دگر غزل خوانیم
بلبل از هجر گل فغان دارد	ما به وصل تو جان پیشانیم

همچه پروانه پیش شمع رخس  
 از پی طوف کعبه کوش  
 در عجبایم و مستقیم از حق  
 جامه جان اگر ز جان بدریم  
 از دبستان عشق روز ازل  
 تن رها کرده ایم و سوزانیم  
 همچه طایر همیشه پراتیم  
 سر انجام او نمی دانیم  
 ملحق آن شه جهانبانیم  
 این سخن خوانده ایم و می خوانیم  
 که همین است آن جمال مبین  
 چشم حق بین گشا و جلوه ببین

دانی که رو به جانب دیگر نمی کنم  
 جز قصه تو قصه دیگر نمی کنم  
 شورست در سرم که ز سر در نمی کنم  
 من ترک عشقبازی و ساغر نمی کنم  
 صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم  
 عشق است و نیست در غم جانان مرا قصور  
 نوشیده ام ز جام الستش می ظهور  
 در دیده ام غبار ره دوست گشته طور  
 باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور  
 با خاک کوی دوست برابر نمیکنم  
 هر روز می کشند به هر رهگذر مرا  
 از جرم عشق دوست به هر بوم و بر مرا  
 از دیدن تو هیچ نباشد حذر مرا  
 هرگز نمی شود ز سر خود خبر مرا  
 تا دو میان میکده سر پر نمی کنم  
 گفتند زاهدان که به سجاده دل سپر  
 در دام زهد دانه تزویر را شمر  
 هرگز فریب عشق چو دیوانگان مخور  
 شیخم به طعنه گفت حرام است می مخور  
 گفتم بچشم گوش به هر خر نمی کنم  
 شوخی نگر که یار چه مقبول می کند  
 قاتل نگر که ناز به مقتول می کند



زاهد نگر کہ دعویٰ مجہول می کند

پیر مغان حکایت معقول می کند

معلوم از محال محال تو باور نمی کنم

ما را دلی است غرقہ بہ خون از جفای دہر

کس را نبوده هیچ رہائی ز موج بحر

حالی بنوش بادہ چو باشد فلک بہ قہر

این تقویم بس است کہ چون زاهدان شہر

ناز و کرشمہ بر سر منبر نمی کنم

راہی است راہ عشق کہ ضامن دو صد ہلاست

در دیست درد ہجر کہ مرگش ہمی

دواست

ظاہر بہ دام طرۃ این شوخ مبتلاست

حافظ جناب پیرمغان با منش وفاست

من ترک خاک ہوسی این در نمی کنم

ہر کہ شد دیوانہ عشقش دگر گمراہ نیست

جان بہ پیش عاشقان ہمچہ پر گاہ نیست

خرقہ پوشان را بہ ہزم جرعہ نوشان راہ نیست

زاهد ظاہر پرست از حال ما آگاہ نیست

در حق ما ہرچہ گوید جای هیچ اکراہ نیست

نبکیخت آنکس کہ اندر راہ او در جستجو است

عاقبت با دلہر دیرینہ خود رو برو است

دیگراندر ہر دو عالم فارغ از ہر گفتگوست

در طریقت ہرچہ پیش سالک آید خیر اوست

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراہ نیست

رباعی:

دہوانہ خویش را گرفتار نمود

رخسارہ خویش را پدیدار نمود

پیمانہ عشق را چو سرشار نمود

چون دید کہ عالمی خریدار شدند

از: فروغ ارباب، اختران تابان، جلد اول (تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع / ۱۹۶۹م)، صص ۲۸۶-۲۹۰.

## عصمت خانم ملقب به طایره

در طهران در خانه مهرعلیخان نائب نستعلیق باشی زنجانی در سالهای اخیر حیات جمال اقدس ایهی زنی در حبس شوهر اغلب اوقات را می گذرانید و در بند دشمن دل به جمال لایزال آن معبود یکتا خوش داشته بود و با او راز و نیاز می کرد.

روزها می گذشت و طایره آن طیر خوش سخن که سه اولاد هم داشت در حبس شوهر به سر می برد و یا مورد ضرب همسر ظالم که دشمن سرسخت احباء الهی بود و از هیچ زجری نسبت به آنان فروگذار نمی کرد قرار می گرفت. او می خواست که آن مؤمنه مرقنه به سب و لعن مولای عزیزش پردازد و از دیانت بهائی تبری کند، ولی آن زن شجاع که دارای ملاحمت جوانی و طبیعی نیکو و بیانی پرحلاوت بود، در حبس اشعار نغم می سرود و در وصف مولای عزیزش غزلها انشاء می نمود. شوی بدطینت برای اجرای منظور خود به وسایل مختلفه متشبث شد و حتی قصد کشتن او را نمود ولی موفق نگردد مگر او را آزاد می نمود و هنگام خلاصی که چند روزی پیش به طول نمی انجامید از تو به حشر و نشر با احباء قیام می کرد و زبان به تبلیغ امرالله می گشود؛ چنانچه برادر را که دو سال از وی کوچکتر بود به شرف ایمان نائل گردانید و با آن آتشی که در دل افروخته داشت با بیان شیرینش همه را مفتون خویش می گردانید. بالاخره شوهرش از این جهان رفت و آن مؤمنه موقنه از سن سی و یک سالگی زندگی نویی را با برادر مؤمنش شروع کرد.

در سال ۱۲۸۲ قمری در خانواده میرزا اسمعیل خان مستوفی از اهل آشتیان دختری به وجود آمد که نامش را عصمت گذاردند. مادر او حبیبه خانم دختر حکیم سیمای اصفهانی بود که مردی دانشمند و طبیب و دارای طبیعی نیکو بود که به دختر خویش هم از این نعمت خدادادی بهره کافی داده بود. عصمت بدون آنکه خود بداند پدر بزرگی داشت فاضل که مؤمن به حضرت اعلی و جمال اقدس ایهی بود و دانی او ابوالبرکات هم به این امر اعظم مؤمن گردید و چون پدر عصمت هنگامی که هفت ساله و برادرش پنجساله بود از این جهان رفت تحت سرپرستی پدر بزرگش به سن رشد

رسید. آن بزرگوار عصمت را بسیار عزیز می داشت و دایش احوالبرکات برای او معلم سرخانه آورد و سواد فارسی و مقداری عربی را فرا گرفت. کم کم قریحه شعری نیز در او قوت گرفت و اشعاری نغز سرود و طایره تخلص نمود. پس از چندی پدر بزرگش صعود کرد و چون به سن سیزده سالگی رسید حبیبه خانم دختر را به عقد مهرعلیخان قسی القلب در آورد. پس از عروسی طایره ملاحظه نمود که چند نفر بهائی در خانه شوهر زندانی هستند و شوهرش به ایذاء و آزار آنان می پردازد. زن جوان که دارای قلبی رئوف بود شوهر را از این رفتار منع می کرد و کم کم در خود حبی نسبت به این آئین اعظم احساس می نمود.

در همین اوقات بود که احوالبرکات که به واسطه ظلم و جور اعداء در لباس درویشی به هندوستان گریخته بود بازگشت و به منزل آنها آمد و چندی نگذشت که طایره را به چشمه آب حیات رسانید و قلبش به نور ایمان منور شد و به هشر و نشر با احباب مشغول گردید. شوهر و کسانی که او را باهی خطاب کردند و به زجر و ستمش پرداختند و اغلب او را در حبس و بند انداخته مانع معاشرت با احباب می گردیدند.

ولی حال دیگر از بند رهائی یافته بود و با سه طفل و برادرش می زیست، آزادانه زبان به تبلیغ می گشود و اشعار نغز می سرود و در مجالس مختلط امری حاضر می شد و با کمال رشادت کل را از بشارت طلوع نیر اعظم مطلع می ساخت. او اغلب به حضور مولای عزیزش حضرت عبدالبهاء عرابضی عرض می کرد و مورد عنایت هیکل مبارک بود. با مسافری که از غرب به دیدار احباء ایران می آمدند معاشرت می کرد و در عین حال هم معاشرت و جلسات بحث و تبلیغی با خانهای اعیان شهر را فراموش نمی کرد. نامه هایی به احبای غرب می نوشت و جواب دریافت می داشت و با فرستادن عکسهای روابط امریه را با دوستان سایر ملل محفوظ نگه میداشت.

دائماً مشغول خدمات امری و بیانات تشویق آمیز در جلسات خانها بود. دختر

بزرگتر او هم چون مادر گرفتار شوهری ظالم گردید، ولی طایره خانم با بردباری و

و در نظر امر مبارک در او

و در نظر امر مبارک در او

واضع و عیانست و دختر

خوبی آموخت، ولی در

خود را در رنج و غم فراوا

از آن پس طایره خرد

و در نظر امر مبارک در او

سوم به تحصیلات پرداخت و زبان انگلیسی و فارسی را به

ن هجده سالگی به مرض حصبه از این جهان رفت و مادر

ن باقی گذارد.

ون دل می خورد و رنج می برد. مدت پنج سال در این جهان

زیست و دقیقه ای از نشر نفعات و تبلیغ امر حضرت منان غافل نگردید، تا در سال ۱۳۲۹ قمری آن بلبل گلشن الهی خاموش گردید و از تفتی باز ماند و به ملکوت ابلی شتافت.

از:

Charles Mason Remey, "My Travels in Persia: Summer of 1908," in "Baha'i Reminiscences, Diary, Letters, and, Other Documents," Folio 3, pages 112-115, New York Public Library, Oriental Division, Courtesy of Richard Hollinger.

In Persia one meets people who, after long or brief sojourns in western Europe, have accumulated certain western ideas, which they have mingled with those of Persian origin, producing a mixture neither one thing nor the other, Occidental nor Oriental ideas which are not applicable to conditions in Persia because they are the products of a foreign civilization evolved under foreign conditions.

One of the most interesting characters we met in Persia was Tahere [Tayere] Khanoum of Teheran, a woman of ability as a leader of women. For some time past she had been working assiduously for the spread of the Baha'i Cause among women, and for the education and general uplifting of her sex.

What was most interesting in the working of the Baha'i Movement in Persia was that it was solving present-day problems in the only practical way; namely, by working from within out - by quickening the soul, from which is begotten the desire for knowledge and its accompanying advantages.

This was exemplified in the work of the khanum whom I have mentioned. She was an enlightened soul,

holding advanced ideas not gleaned from foreign sources but evolved through personal work and service. She was wholly a product of Persia and was, therefore, able to understand and to minister unto the needs of those among whom she labored.

I must describe a meeting which we attended at the house of Tahere [Tayere] Khanoum since it gave us a glimpse of Oriental life and conditions hitherto not seen. Our hostess had for some time past discarded her veil and with her husband received men in her house and garden, yet she was obliged, as she explained to us, to veil in the streets on account of attracting too much attention. On this particular afternoon she was holding two receptions at once. Twenty or more of us men were in one room while ~~in an adjoining room, separate from us by a curtain, was a~~ party of twelve or fifteen ladies, our hostess slipping quietly from one room to the other, serving and entertaining her guests.

After the chanting of tablets, my companion and I were asked to tell the ladies in the next room something about their sisters in the West, which we did to the best of our ability. Sidney speaking in Persian while my words were translated and spoken through the curtain to the listeners on the other side. Our hostess, it seemed, had hoped that the women in the next room would on that day follow her example and unveil. As we spoke of the freedom and independence and higher education of woman in the West, the khanum became more and more enthusiastic until finally she went toward the doorway and drawing the curtain, began speaking very earnestly to the women in the next room. I could not understand her words but so stirring was the tone of her voice that I caught the spirit of what she was saying. She was calling to her sisters to come forth and lift their veils, saying that it was a rare opportunity to do so then, since we from the West were there, who were accustomed to seeing women's faces. At the expiration of several minutes her words had the

desired effect, for the women arose and drawing aside their veils with one accord, entered the room.

The men made place for the ladies by retreating to the other side of the room, while the newcomers found seats. When the women had arisen to the situation, they were quite equal to it. Curious as this may seem to one accustomed to western conventionalities, it showed that these women were awake to the advantages of the western women as well as to their own disadvantages. I was particularly impressed by the possibilities for work among the women of Persia by the Baha'i women of the west. The eagerness with which these women listened to our account of western life in itself showed that the time was ripe and that they were anxious and waiting to be taught.

As we were leaving the house, the khanum took from her neck an interesting necklace of mother-of-pearl and silver, a gift to her from a princess of the royal household, and handed it to me, saying that it was for the Baha'i women in America and with it went the love and greeting of the Baha'i maid-servants in Teheran. On my return to America, I entrusted this souvenir to the care of Mrs. Isabella D. Brittingham, who has already organized a system of correspondence between some of the meetings of Baha'i women in America with gatherings of women in various cities in Persia. This is but the beginning of a great work for the women of our western assemblies to do among their sisters of the East.

Through correspondence the way will be opened for western women to go to those distant parts as teachers, nurses, physicians, and what they will be able to accomplish cannot be estimated.

از: نگارش و نگارش زن در ایران نو : ۱۳۲۷-۱۳۲۹ هـ ق  
 ویراستاران: افسانہ نجم آبادی و محمد توکلی طرئی  
 سلسلہ انتشارات «نگارش و نگارش زن»، در دست طبع.

ایران نو، سال ۱، شماره ۱۷ (۲۷ شعبان ۱۳۲۷ / ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۹)، ص ۲.

### مکتوب یکی از خانمهای ایرانی

به خدمت باسعادت ذی شرافت، مدیر محترم «ایران نو» معروض می دارد: از  
 آنجاییکه روزنامه ایران نو در حقیقت خدمتی عظیم نموده و می نماید و ایرانیان نو  
 را روانی جدید بخشیده و حقیقت وطن پرستی را ظاهر فرموده، با کمال شغف و  
 مسرت می توان گفت که اسمی با مسماست.

بدین مژده گر جان فشام رو است

که این مژده آسایش جان ما است

و این نظم را معروض می دارم:

سحنبهان و ریاحین که از خزان خسبند

سُهی قندان پلابین که از میان جستند

دویاره در چمن و باغ و راغ بنشستند

درخت غنچه پر آورد و پلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

بنابراین، کمینه، که از جنس نسوان می باشم در مدت عمر خود تمام نقائص و  
 معایب امور خاتمه داری و زندگانی را درک نموده ام و به واسطه تنهایی از علاج آن  
 عاجز.

چون بیشتر امراض معنوی و صوری ما ایرانیان را به واسطه عدم تربیت  
 امهات اولاد وطن می دانم، بر خود فرض می شمارم که در این باب چند کلمه ای به  
 صورت استدعا به حضور جمیع سیاسیین و خیراندیشین و خدام این وطن عزیز  
 معروض دارم. بدیهی است که مردم هر مملکت تقریباً به دو قسمت متساوی از ذکور و  
 اناث مرکب می شوند. و در هر مملکتی که طایفه اناثیه بی تربیت مانند، در آن  
 مملکت ترقی و تمدن غیرممکن است. زیرا که تربیت و تمدن اطفال به عهده مادر است و  
 همچنان راحت و ثروت مردان به واسطه وجود نسوان تربیت شده با تمدن است. چنانچه

در تواریخ قدیم ایران حال نسوان تربیت شده مسطور و مذکور است که جنس نسوان بر حسب استعداد فطری و قوای خافی خود به ادای وظایف عالیله موظف و ممتاز بودند، و مقامشان به درجه ای رسیده بود که میان سلاطین فرس قدیم، خصوصاً در سلسله سلاطین ساسانی، دو تن از شاهزاده خانمهای ایرانی به تخت سلطنت جالس بودند. و همچنین مقام نسوان در آن ایام از روی تحقیقات تاریخی به طوری ممتاز بود که ارواح ایشان در هنگام غار و دعا یادآوری می شد. چنانچه هنوز هم در میان زردشتیان امروزی که فرزندان فرس قدیم هستند، یادآوری ارواح بعضی از نسوان در ادعیه معمول است. گذشته از تاریخ، هرگاه به ایلات مختلفه خودمان نظر نماییم، می بینیم که باوجود همه گونه تعدیات روزگار که حال مردم ایران را از حد اعتدال خارج گردانیده است، صفات صوری و معنوی زنان ایلاتی نسبت به زنان شهری بسیار امتیاز دارد.

چنانچه مشاهده می شود، در هر کجا که مادران موصوف به صفات حسنه باشند اولادشان نیز صفاتاً شبیه به امهاتشان می شوند. و از این جهت است که وجود ایلات ما در این ایران نو به طوری که از حسن خدمات بختیاریان مشاهده کرده ایم، برای همه گونه ترقیات مملکت سرمایه بزرگی می باشند. پس بنا براین در صورتیکه سیاستورین و عمال دولت را در ضمن نقشه ترقی مملکت تربیت صحیحه بنات وطن منظور شود، یقین می دانم که به خواست خداوند متعال تمام ترقیات و سعادات وطن عزیز ما در اندک زمان به ظهور خواهد رسید. و به واسطه ترتیب و ترقی امهات در حال و مآل فرزندان این خاک آثار ترقیات عالیله پدیدار خواهد شد. چون امروز خوشبختانه سیاستورین مملکت از روی دقت و بصیرت متوجه وظایف عالیله خود دیده می شوند، امیدواریم که این امر مهم را نیز منظور نظر فرموده در موقع لازم اجرا فرمایند، تا تمام محاسنی که در وجود مردم ایران مکنون است، به واسطه تربیت صحیحه لازمه نسوان که مری و وطن حقیقی نوع بشرند به عرصه ظهور برسد. و به این واسطه نور ترقی تمدن لازمه در تمام مملکت درخشنده و تابان گردد و روح جدید این ایران نو در گلشن ترقی و تمدن و تدبیر طایر و سایر گردد. امیدوارم که این آرزو و تمنای کمینه در نظر پاک بینان مقبول افتد و همراهی فرمایند تا خدام وطن عزیز به ادای تکالیف خود قیام نموده و به تربیت نسوان و اطفال اناثیه کوشند.

خادم و فدائی وطن عزیز، طایره



ایران نوره، سال ۱، شماره ۴۵ (۲۹ شوال ۱۳۲۷/۱۳ نوامبر ۱۹۰۹)، ص ۳.

«لایحه خانم دانشمند»

از آنجایی که این ایران صغیر را خداوند متعال از فضل و عنایت خود به طفیل وجود انبیا و اولیا و رهبران و پیشوایان خداشناس رفته رفته کبیر نمود و خلق جدید غبور هوشمند نوعپرست و وطندوست جانبازی خلق فرموده که برای ترقی و راحتی و آزادی نوع خود جانبازی می نمایند تا آنکه نوع خود را به درجه انسانیت که مقصود تمام اولیا و انبیا بوده برسانند و از تاریکی نادانی و جهالت برهانند.

پس ای هموطنان و ای عزیزان! بیایید تا جهدی و کوششی نماییم و انسان شده در این ایران کبیر صغیر و بیچاره نماییم.

ای دوستان و ای هموطنان و ای هوشمندان! به هر ذی بصیری واضح و هویدا است که سر منشأ انسانیت، دیانت و محبت و ادب است.

مقصود از دیانت آنکه آنچه بر خود شما ناگوار است بر بنی نوع خودتان

نپسندید.

و غرض از محبت آنکه نفسی به بدخواهی احدی برنیارید و از کبر و نخوت و خودپسندی و غرور و بغل کناره جوید و استقامت تام در نوعپرستی و خدمت خلق داشته باشید، زیرا:

عبادت به سجاده و دلق نیست      عبادت به جز خدمت خلق نیست

و همواره اوقات کلمات محبت آمیز برانید تا قلبی از شما رنجبه نشده، گوش جان باز شود و کلمات شما را بشنود.

از محبت مار موری می شود      و از محبت دیو حوری می شود

از محبت مرده زنده می شود      از محبت شاه بنده می شود

و همچنان در ظل شجره محبت و ادب مسکن تمایید تا وجود مثمر ثمرات روحانی و جسمانی گردد. چنانچه گفته اند:

از ادب پرنور گشته این فلک      و از ادب معصوم و پاک آمد ملک

از خدا جویم توفیق ادب      بی ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد      بلکه آتش بر همه آفاق زد

بد زگستاخی کسوف آفتاب      شد زگستاخی ز جرئت رد باب

خلاصه لازمه انسانیت آن است که نظر از افعال و اعمال و اقوال آبا و اجداد برداشته، به خودی خود مریی نفس خود شده و چشم از هواهای نفسانی پوشیده، در راه معرفت

اللّه به جان بکوشند و راه هدای پویند و رضای حق جویند تا به رضوان محبت الهی که معنی انسانیت است در آیند.

ای صاحبان بصیرت! خفاش صفت از تجلی شمس ترقی و تمدن محروم نمائید و فریفته رنگ و بوی دنیای فانی نشوید. راه بیهوده مپوید، گل پژمرده مبرید.

کمتر از ذره نه ای پست مشو مهر بودز تا به خلوتگه خورشید رسی چرخزان عجیب آن است که این موهوم جلی ما بیچارگان شده است که «خداوند ما را بدبخت خلق نموده» و حال آنکه خداوند یگانه اهدی را بدبخت و بیچاره خلق نفرمود.

هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست

در صورتی که خداوند کریم در خلقت بشر از فضل و عنایت خود دریغ نفرموده. انصاف دهید کدام صانع است که مصنوع خود را معیوب پسندد؟

نقش را نقاش با جان پرورد	وانگهش در نزد سلطان آورد
ور نداند نقشبندی اوستاد	پیش استادی شد و بر پا ستاد

ای وجود انسان خلق فرمود و استعداد هرگونه ترقیات و مکتون داشت، هزار حسرت و افسوس که هنوز در خود را محروم نموده، متمسک به بدبختی شده ایم و تمام لذات و نعمات عالم را از بر علم و صنایع را در هیکل اتساع خواب غفلتیم و از کلیه ترقیات حال آنکه:

زود برگردد به سوی ما صدا

بازگشت می نماید:

ز کشته ندروی

این جهان کوه است و فعل ما تداعمال خود ماست که به سوی ما ای نور چشم من به جز اچنانچه ملای روم می فرماید:

تا رهد از دست دوزخ جان تو

می کشندت جانب کفران و کین

ن تو

ن لعین

چه خرابت می کند نفس لعین  
 این جراحتها همه از نفس تست  
 در طلب زن دائماً تو هر دو دست  
 پس ای عاقلان هشیار:  
 ذره ذره کاندین ارض و سماست  
 جنس خود را همچو گاه و کهریاست

پس بکوشید تا جنس خود را بجویید و از قرین بد دوری نمایید همدم و همراز حیوان  
 صفتان پوهالهومس نشوید تا از مجالست بد گرفتار اعمال و رفتار بد نشوید و ثمرات  
 وجود شما عاقل و باطل نشود.

همنشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

بر هر ذی بصیر واضح و مبرهن است که پرورش و تعلیم و تربیت اولاد به عهده مادر  
 است. پس باید مادرها را در طفولیت در مدارس جدید مجبور به تحصیل علوم نمایند و

سختی در یادگیری از هر طرف هیچ جایگزین نماند. امری است که در این راه اخلاق

سختی و امانت و جنسیت زوجه نمایند نه آنکه فریفته رنگ و بو شده، به هواهای  
 سانی بکوشند و هرگاه ناصحی ایشان را نصیحت نماید جواب بگویند که «خدا آسان  
 ده، هرگاه این قرین مطبوع طبع ما نشد، او را طلاق گفته، دیگری را اختیار می  
 بیم همچنان الی آخر عمر.» و یا آنکه «چون طایفه انائیه حکم جاریه دارند، ممکن  
 است که چندین زن اختیار نماییم. محتمل است که یکی از آنها مطبوع اتفاق افتد.»  
 بحسان الله از این غفلت و جهالت و ظلم نسبت به نوع. آیا هیچ مردی بر خود می  
 نندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند؟ (حاشا و کلا) بقیه دارد  
 خادمة وطن عزیز، طایره

نور، سال اول، شماره ۶۹ (۴ ذیحده ۱۳۲۷ / ۱۸ نوامبر ۱۹۰۹)، ص ۳.

مکتوب خانم دانشمند

(بقیه از شماره ۶۵)

خواهید فرمود که به حکم شریعت مرد در تعداد زوجه مختار است. در صورتی  
 غیر ممکن  
 فرمود. آیا ممکن است که مردی بتواند با دو زن به عدالت رفتار نماید؟  
 است) زیرا دو خصالتند که با یکدیگر نیامیزند. با هر يك هر نوع رفتار نما

شاکی است و این از فریضة حال طبیعی بشری است. پس این کلمه را از برای آن فرمودند که مردان به يك زن قناعت کنند. ولی افسوس که از کثرت بد اخلاقی و نادانی و بی تربیتی ما طایفه نسوان مردان را مجبور به تعدد زوجه نموده، و الا هیچ هوشمند عاقلی این همه خسارت و پریشانی و فتنه و فساد و بخل و حسد مابین اولاد مختلف الام را بر خود و اولاد خود نمی پسندد. مشاهده فرمایید که هرگاه زن کریه منظری دارای اخلاق صحیحه و علم خانه داری و حسن سلوک و ادب و انسانیت باشد یقیناً محبوب القلوب مرد خواهد بود و الا اگر موصوف به صفات رذیله شد و متکی به حسن ظاهر خود، اهدأ مقبول طبع مردان صاحب نظر نخواهد شد.

بر همه کس واضح است که بقای عالم و ترقی و تمدن و ثروت هر مملکت به واسطه طایفه نسوان است. هرگاه ما طایفه نسوان که يك عضو از اعضای شریف مردمانیم، خود را از مرض نادانی و بد اخلاقی برهانیم و در جاده ترقی و تمدن و

زمانی وطن عزیز ما دارای هر گونه عزت و شرف و صنایع و علوم خواهد شد. اول لازمه زندگانی از برای ما علم اخلاق است و الا تحصیل علوم بی نتیجه و علم بی عمل است.

هزار حسرت و افسوس که ما طایفه نسوان را پست ترین خلق تصور فرموده و از هرگونه تربیت، علوم، ترقی، صنایع، دیانت و امانت قرین خود چشم پوشیده و این طایفه را از تمام کمالات صوریه و معنویه ممنوع داشته اید و این ذلت و پریشانی را بر خود پسندیده اید. غافل از آنید که نصف اعضای هر مردی زوجه اوست و سالها به نصف بدن ناقص با نهایت زجر و زحمت زندگانی می نمایید و ابدأ در صدد معالجه نیمه بدن ناقص خود برنیامده، علاج نواقص خود را نمی کنید و هیچ در فکر اعقاب خود نیستید و تمام اولاد خود را بی ادب و بی تربیت و بی علم و ناجنس می پسندید.

آیا می دانید که در هر سالی چه عده از اطفال به واسطه نادانی و بی علمی و غفلیت امیانتشان در آب غرق و در آتش سوخته و یا به امراض جزئی تلف می شوند یا به واسطه عدم تمیزی و بی پرستاری، کور و کچل و دست و پا شکسته می شوند؟ معلوم است وقتی که مادر از علم حفظ الصحه بی بهره باشد، حال اطفال چه خواهد شد.

مردان بیچاره به حفظ الصحه و تربیت و نگاهداری اطفال پردازند یا به تحصیل معاش بکوشند و یا خانه داری کنند و یا خواهشهای تقلیدی زنان را اجابت نمایند و یا شب و روز به فراهم آوردن اسباب مهمانیهای بی موقع، بی ثمر، مضر و مخرب جان و مال بکوشند؟

وای از این جور و تظلم که در این دامگه است  
اگر چه می دانم که کلمات این کمینۀ فائید پسند سمع بعضی از قارئین نخواهد  
شد، ولی:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم      تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال  
به قول ملای رومی:

از هجامت کودکان گریند زار      که نمی دانند ایشان سر کار  
مرد خود زر می دهد حجام را      می نوازد نیش خون آشام را

باری ای برادران هوشمند عزیز که همیشه در آرزوی تمدن و ترقی و آبادی وطن  
عزیز خود و اسفا گویان با آه و ناله دمسازید و از چاره آن مأیوس و حال آنکه یأس  
از هر مهمی نقصان عالم انسانیت است.

محمد ملك دل به نیم نظر می توان خرید      خوبان در این معامله تقصیر می کنند  
مثل ما مثل آن عرب است که در سفر هبانی نانی در دوش داشت و سگ او از  
گرسنگی مرد. آه و فغان آغاز نموده، می گریست. راهگذاری از او سؤال نمود که «سبب  
این آه و فغان بی پایان چیست؟» عرب در جواب گفت که «این سگ باوفا سالها به  
پاسبانی و حراست من مشغول بود و حال در این صحرا از گرسنگی تلف شد.» راهگذر  
سؤال نمود «هبانی که در دوش داری چه چیز است؟» عرب جواب داد که «نان است.»  
سائل با کمال تعجب به او گفت «ای کاش از این نان به آن سگ می دادی تا از  
گرسنگی نمی مرد.» عرب جواب داد که دوستی و وفاداری من در حق او به قدر آب  
چشم است نه نان هبانی.

مانند بعضی از اهل وطن عزیز که در خیال آنند شب و روز به جد و جهد  
بکوشند و اخذ ذخارف دنیوی نمایند و از برای اولاد خود به ارث بگذارند.  
دوستی بیخرد خود دشمنی است.

و از ابتدا برای هر دختری به جد و جهد در خیال جهیز می پاشند، در صورتی  
که بر تمام اهل بینش واضح و مبرهن است که ذخارف دنیوی به احدی وفا ننموده و در  
اندک زمانی تمام ثروت اهل دنیا و مردمان نادان را فنا اخذ نموده و خواهد نمود.

گوهر معرفت اندوز که با خود ببری      که نصیب دگران است نصاب زر و سیم  
قدری به نظر دقت و انصاف نظر نمایید و تأمل فرمایید که آنچه را به انسان ابدالدهر  
حیاتاً و مماتاً همراهی دارد و یاقی و برقرار است کمالات است، که هیچگونه حادثاتی  
در او تصرف ننماید و فنا او را اخذ نکند، سنگینی و پارکشی ندارد، صندوقخانه و  
صندوقدار نخواهد، از حمل و نقل مبری، مستحفظ نطلبید و هرچه از او بگذرد و بخشش  
نمایند کسر نشود و روز به روز بر او افزوده شود. یعنی صاحبان کمالات صوریه و

معنویه، در هر نقطه ای از نقاط عالم که واقع شوند، عزیز و محترمند و سرمایه زندگانی را با جسد خود حمل می نمایند، بدون هر گونه رنج و زحمت. آیا انصاف هست که انسان از این ارث اهدی و عزت سرمدی صرفنظر نموده، به اسباب ظاهره فانیه متمسک شود و اولاد عزیز خود را از این نعمت عظمی محروم نموده، از ابتدای عمر او را متوجه به عوالم حیوانی و رنگ و بوی دنیای فانی نمایند، بیعلم، بیسواد بار آورند؟ بقیه دارد

خادمه وطن عزیز طایره

ایران نو، سال اول، شماره ۷۸ (۱۶ ذیحجه ۱۳۱۷ / ۲۰ نوامبر ۱۹۰۹)، صص ۲-۳.

### مکتوب خانم دانشمند

(بقیه از شماره ۶۹)

خصوصاً آنائید که مرهی اولاد و سرمایه زندگانی و ثروت و عزت و راحتی مرد است. هنوز از شدت بی علمی و بی تربیتی و جهالت و نادانی معنی زینت ندانسته و به تکلیف خود عمل ننموده، ادای حقوق خود را در خانه شوهرشان نمی کنند. به این تصور باطل که این خانم را محض هوا و هوس نفسانی اختیار نموده اند تمام هم خود را صرف خودآرایی و خودسری و خواهشهای نفسانی خود می نمایند و به هیچ وجه امید آنکه در این خانه باید با شوهر خود متحد و متفق و همدم و همراز و شریک و سهیم یعنی يك تن واحد و يك روح در دو جسم باشند ندارند، زیرا از طفولیت دیده و شنیده اند که «اگر شوهر بد شد و مطبوع طبع واقع نشد، طلاق گرفته، شوهر دیگر اختیار می نمایم و این خانه و شوهر موقتی است.»

از آنجائی که مرهی هر دختری، یعنی والده محترمه اش، آنچه از اول عمر خودش عامل بوده، به دختر بدبختش می آموزد و نصایح مشفقانه مادرانه اش از این قبیل است: «مادر جان! فکر جان خودت باش. هرگز دل به این مردهای بی وفا نهند. تا می توانی نگذار شوهرت صاحب قول و خانه شود. به محضی که قهای او دو تا شد زن دیگر خواهد گرفت و تو را سیاه بخت خواهد کرد. اقلاننه جان! فکر خودت باش. از او اخذ عمل کن که اقلان در روز سیاه بختی پولی در دست داشته باشی که پیش ملای طالع بین که دعای سفید بختی می دهد خجالت نکشی و یا اگر طلاق گرفتی به خانه شوهر دیگر که می روی دست خالی نروی.» و هكذا از این قبیل نصایح که قلم از تحریرش شرم دارد.

حال مشاهده فرمایید که با این ناصح و مرہی، وضع سلوک این زن و مرد چه خواهد شد؟ نتیجه و ثمره این دو وجود چه خواهد شد؟ با اینحال، منتظر تمدن و ترقی مملکتید؟ وا وطننا! وا وطننا!

آخر ای برادران غیور! ای صاحبان ناموس! ای طالبان علم و ترقی و تربیت و تمدن! قدری تأمل و تفکر فرمایید که آبادی هر شهر و مملکتی به واسطه نظم و آبادی خانه هاست. چنانچه می دانید که هیچ بیابان و صحرائی را شهر نمی نامند مگر آنکه به واسطه کثرت خانه ها زمینی را شهر می نامند. پس در این صورت بر هر ذی بصری لازم است که در صدد تعلیم و تربیت و انتظام حدود خانه خود باشد، تا به واسطه نظم و ترقی تمام خانه های شهری صاحب ترقی و تمدن و ثروت شود و ترقی و آبادی و نظم هر خانه ای به واسطه انائیه است. و این نعمت عظمی، که اصول ترقی است، در مملکت ما اکسیر است.

تا چند عضو شریف خود را معیوب و علیل و خانه خود را ویرانه می طلبید؟ آیا می دانید که تا طایفه نسوان تربیت نشوند ترقی و تمدن در مملکت غیر ممکن است؟ پس چرا در صدد معالجه این مرض مسری بر نیامده، رفع این علت بزرگ سهل العلاج را نمی فرمایید تا در اثناء زمانی از حزن و اندوه و پریشانی و فقر و بی ناموسی و زجر یومیه رهایی یابید.

البته شنیده و دیده اید هر مملکتی که صاحب ترقی و تمدن و ثروت شده به واسطه تربیت و دانایی و دیانت و امانت و درستی اخلاق طایفه نسوان است، مگر وطن عزیز ما که طایفه نسوان را پست ترین مخلوقات تصور نموده اید و گرفتار هزاران هزار تعدیات نموده اید.

این ظلم بی پایان نیست مگر به واسطه غفلت و هوا و هوس نفسانی شما برادران عزیز که ما طایفه نسوان را از هر گونه علوم و ترقیات و دانایی به واسطه موهومات محروم نموده اید. تمام عالم رو به ترقی و ما بیچارگان روز به روز در تنزل و بدنامی.

مگر ما نوع و قرین شما نیستیم؟ اگر خلقت طایفه نسوان نبود بقا و هستی شما از کجا بود؟ آیا نه در بطن ما به وجود آمده اید و در آغوش ما پرورش یافته اید؟ آیا نه ما با کمال زجر و زحمت و سختی و ذلت و صبر و تحمل هر گونه تعدیات و ظلم شما را به حد بلوغ رسانیده؟ آیا نه ما سر منشأ زندگانی و هستی و راحتی شما هستیم؟

چگونه این وطن اصلی خود را فراموش فرموده و ما را دچار این گونه تعدیات فرموده اید؟ و حال آنکه:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
 چه عضوی به درد آورد روزگار  
 که در آفرینش ز یک گوهرند  
 دگر عضوها را نماند قرار  
 تو تر محنت دیگرانی نمی  
 نشاید که ناست نهنت آذنی

چه باعث شده که تمام راحتیها و نعمتیها و سیاحتیها و علوم و صنایع را از برای خود پسندیده اید و ما را از جمیع این نعمات محروم نموده اید؟ و می گوئید که طایفه نسوان در ملکات ما هنوز قابل هیچگونه تربیت و علوم و صنایع نشده اند. «والسفا والسفا» واعجبا واعجبا! واحیرتا واحیرتا!

مراست شکوه ز صرافهای پست محک که شخص را نشاسند قیمت و مقدار بلی چنین است. بی قابلیت ما همان بس که تحمل هر مصیبت و بلایی را می نمایم و بانهایت زجر و زحمت امثال شما را می پرورانیم و پیشه ای جز محنت و وفا و تسلیم و رضا نداریم.

هوش و استعداد و قابلیت و مظلومیت و صبر و تحمل و وفاداری ما طایفه نسوان بر عموم اهل خرد و دانش و بصیرت واضح و آشکار شده.

افسوس، هزار افسوس، که در دست غفلت و نادانی و هراهای نفسانی و خودپرستی و خودپسندی و بیوفایی و بی محبتی و غیره و غیره و... شما برادران غیور عزیز وطنپرست گرفتاریم و بدبختانده نمی توانیم درجه استعداد و قابلیت خود را در هر مقام به شما ارائه دهیم. اما چه کنیم:

از دست کسی نیست که فریاد توان کرد  
 گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست  
 بقیه دارد

خادمه وطن عزیز - طایره

ایران نو، سال اول، شماره ۸۴ (۲۴۱ شماره ۱۳۲۷ / ۸ دسامبر ۱۹۰۹)، ص ۴.

مکتوب خانم دانشمند

باری يك دهن خواهم به پهناى فلك

آه که شرم محبتم نگذارد  
 کز تو بگیرم به داوری سر راهی

من از گفتن و قلم از نوشتن شرم دارم. بیش از این گفتن مرا دستور نیست.

ای برادران وطن پرست! خودتان به نظر انصاف و دقت در اعمال و رفتار و کردار و ظلمهای بی حد و وصف نسبت به ما طایفه نسوان را ملاحظه فرمایید که ما



بیچارگان تا چه اندازه تحمل جور و ستم و اعمال ناشایسته می کنیم و با کمال بردباری در صورت بیعلمی و نادانی همراهی و وفاداری می کنیم و در زمره بی قابلیتان و نادانان شمرده می شویم.

آخر عدم قابلیت ما را در چه موقع امتحان فرمودید؟ کدام مدرسه از برای ما مظلومان تأسیس فرمودید؟ کدام معلم و معلمه تعیین نمودید؟ کدام اسباب صنایع و علوم و تربیت و دیانت و امانت از برای ما فراهم آوردید که عدم قابلیت و بی استعدادی ما بر شما معلوم شد؟

ای اخوان وطن پرستان! شما را به انصاف و شرافت و مروت و دیانت و ناموس پرستی خودتان واگذار کردیم.

از درگاه خداوند یگانه با نهایت عجز و نیاز، رجا می نمایم که نفس منصف و نظر دقیق و فکر عمیق و گوش لطیف به تمام بندگان خود عطا فرماید تا آنکه خوب از بد، حق از باطل، جاهل از عالم، مظلوم از ظالم، دوست از دشمن، نور از ظلمت، و امانت از خیانت شناخته و تمیز داده شود.

تمام اینها در ظل کلمه انصاف و تحقیق است. اما هزار افسوس:

تو ای بلبلت ای گل کجا پسند افتد که گوش و هوش به مرغان هرزه گو داری اگر هر کس هر چه می شنود از روی انصاف و دقت به صدق تحقیق برآید، در اندک زمان رفع ظلم از مظلومان می شود و رأیت نصرت عدالت مرتفع می گردد.

ای برادران عزیز! بیایید همتی نمایید تا بنیان ظلم نسبت به ما طایفه اناثیه را براندازید و ما را از ننگ و سرزنش همسایگان متمدن نجات دهید که دیگر ما را وحشی خطاب نمایند و در این وطن عزیز کبیر که شمس عدالت و ترقی و تمدن و تدبیر طالع شده، ما بیچارگان صغیر و بدبخت نمایم.

باری، امیدوارم که از راه ذره پروری در این عرایض کمینه به نظر دقت ملاحظه فرمایند و در صدق ترقی عضو شریف خود که اهم امور است بر آیند.

ای خواهران عزیز و ای مظلومان وطن!

از خواب غفلت بیدار شوید، چشم بصیرت بگشایید و مقام خود را بشناسید تا از ورطه هلاکت و ذلالت و بدبختی رهایی جوید.

هوشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان

بیدار شو که خواب عدم در پی است می

به هوش آید و نظر نماید که نوع شما در تمام عالم دارای صنایع و علوم و کسب و هنر و دیانت و امانت و صداقت و راستی و درستی و عصمت و عفت و تدبیر شده. آخر ای خواهران عزیز! قدری با اعمال و رفتار خود نظر نموده، انصاف دهیم که

عصر شریف خود را صرف چه موهومات نموده و شوهران خود را تا چه اندازه خانه خراب و پریشان روزگار کرده ایم. به هواهای نفسانی و اوهامات جسمانی که جلی ما شده، گردیده ایم و اسم آنها بدبختی گذارده ایم.

ای عزیزان من! به حال خودمان و اعمال خودمان:

گاهی بگریم چنان که مینا      گاهی بخندم چنان که ساغر

غفلت و نادانی و جهالت بس است. خیالات فاسده تا چند؟ اقدام به کارهای بیفایده تا کی؟ تلف کردن مال مردان بیچاره در راه موهومات چه حاصل؟ آیا می دانید که خانگی و عزت و شوکت و حرمت به واسطه پارچه های رنگارنگ و سنگ های قیمتی و خودآرایی و خودپرستی و عصرانه و شیرینی و صدرنشینی و تفوق بر سایرین و خدمه متعدده نیست؟ بلکه عزت و سرمدی دو جهانی به واسطه معرفت و کمالات و دیانت و

از این گونه شئونات ظاهره مقدس و منزّه است. هرگاه به ادنی لباس ملبس شود، محترم و صدرنشین است.

اسب و تازی شده مجروح به زیر پالان      طوق زرین همه در گردن خر می بینم

آیا پارچه های خوشرنگ متعدده تا جامه انسان نشود، قدر و منزلتی دارد؟ (لاوالله). ملاحظه فرمایید که سنگهای قیمتی، یعنی جواهرات، جمادی بیش نیستند. علت عزت و قیمت آنها متصل شدن به انسان است. پس باید از فروعات صرفنظر کرده، به اصول پردازیم. یعنی بکوشیم تا به اخلاق و صفات انسانی متصف شویم و از تمام شئونات ظاهره مبری گردیم، زیرا عنقریب دست ندامت و حسرت بر سر خواهیم زد و خواهیم گفت:

ای دل به هرزه دانش و دینت ز دست رفت      سرمایه داشتی و نکردی کفایتی  
بقیه دارد

خادمه وطن عزیز - ظایره

ایران نو، سال ۱، شماره ۹۲ (۴ ذیحجه ۱۳۲۷/۱۸ دسامبر ۱۹۰۹)، صص ۳-۴.

مکتوب خانم دانشمند

(بقیه لایحه از غرّه ۸۴)

و هرگاه خیرخواه متعصب عاقل بادیانتی از راه دلسوزی و خیرخواهی بخواهد ما را از ورطه غم و اندوه و نواقص و بیچارگی و ذلت نجات دهد، او را اول دشمن

دانسته، از او متارکه می نمایم. چنانچه گفته اند «الحق مر» از دوست گریخته، ملتجی به دشمن می شویم. زیرا فطرت بشری عادت نموده است، منع از آن بر او ناگوار است.

خشت کز اول نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

ای خواهران و ای هوشمندان! بیایید همتی نمایم تا از عادات رذیله و رفتار تقلیدی مضحکه نفوس خود را منزه نمایم. گول ابلهان آدمرو و گرگان به لباس میش نخوریم.

ای پسا ابلیس آدمرو که هست پس به هر دستی نباید داد دست

مثلی است معروف: دوست می گریاند و دشمن می خنداند. در حال معلم و متعلم نظر فرمایید. آیا معلم با متعلم خود غرض شخصی و دشمنی دارد؟ (ابداً). پس باید گوش به تعریف و توصیف مفرضانه فلان باجی و یا فلان خاله ندهیم و از مردمان بد متارکه نمایم. مصاحبت ابرار را غنیمت دانیم و از مرافقت اشرار دست و دل بشویم. از آنجایی که مجالست مُسری است و اولاً لازمه انسانیت اخلاق صحیح است، پس باید از مردمان بد اخلاق متارکه نمایم. افسوس که هنوز در خواب غفلتیم و همیشه اشخاصی را دوست و خیرخواه خودمان می دانیم که ابدأً از دیانت و امانت و علم و خیرخواهی پویی به شامشان نرسیده و فقط نظر به اسباب ظاهری نموده، از عوالم معنویه بیخبریم. چنانچه گفته اند:

آدمیت نه به نطق است و نه به ریش و نه به جان

طوطی هم نطق، بز هم ریش، و سگ هم جان دارد.

آخر ای خواهران عزیزا قدری تفکر نمایید که تفاوت خلقت ما با رجال چیست؟ خداوند غنی متعال ما را با مردان متساوی خلق فرموده، بلکه بعضی از قوای ما اضافه بر قوای مرد است. مثلاً هیچ مردی قوه پرورش اولاد ندارد و ما داریم. وفا و محبت ما به درجات از مرد بیشتر است. در هوش و ذکاوت از مردان برتری داریم. در قوه و بنیه مستحکم تریم، زیرا هیچ مردی صبر و تحمل و طاقت صدمات و زحمات و زجر ما را آنی تحمل نمی کند. لهذا از هر جهت کسری نداریم. پس چه باعث شده که پست ترین مخلوق و باعث بدنامی وطن عزیزمان شده ایم و مکلف به تکلیف خود نیستیم و عمری را به بطالت می گذرانیم؟

از برای خاطر خدا بیایید انسان شویم و خود را از ظلمت جهالت و نادانی به مقام نورانی علم و عرفان و ادب و هنر و اخلاق برسانیم، تا این وطن عزیزمان در اندک زمانی چون شاهد نورانی در میان ملل متمدنه عالم چهره گشاید و از رنج پریشانی و احتیاج رهایی یابیم. مثلاً اگر هر زنی مکلف به تکلیف خود بود و در علم خانه داری

و تربیت اولاد و علم صرفہ جوئی و قناعت کامل بود و دلسوزی در حق مرد خود داشت، آن مرد بیچارہ گرفتار پریشانی و فقر و خیالات فاسدہ می شد؛ (لا واللہ).

ملاحظہ فرمایید کہ ہر مرد بیچارہ و بدبخت را اندر از ہا، زندگانی کردن یا قرین خود

م بیاورد. از قبیل خواجہ، غلام بچہ، ددہ، لہ گیس سفید،  
 صندوقخانہ، آبدارخانہ، قہرہ خانہ، آشپزخانہ، شربت  
 رختخواب خانہ، سفرہ خانہ، کتابخانہ اندرون، در صورت  
 دی و نسیرہ و غیرہ را و ہر یک از این نگرانی خدمت  
 و یک ہمچہ دستگاہ، بلکہ بیشتر از برای بیرونی لازم است.

آخر ای صاحبان مروت و انصاف! آیا این مرد بیچارہ می تواند از عہدہ این  
 خارج بیفایدہ برآید؟ (غیر ممکن است). جز اینکه ناچار مجبور بہ ظلم شود.

وای از این جور تظلم کہ در این دامگہ است.

بہ نظر دقت ملاحظہ فرمایید کہ اگر بانوی خانہ در علم خانہ داری و اخلاق  
 مہ کامل و عامل باشد، با یک نفر خادمہ کاردان تمام امور زندگانی و خانہ داری  
 اداره می نماید. اما چہ کنیم کہ خادمہ کاردان بادیانت عاقل نایاب است و ما  
 گان ہم نصایح مریبان خود را فراموش نموده و این خانہ و شوہر را موقتی می  
 و ابدأ بہ فکر خانہ داری و زندگانی نیستیم و تمام عمر خود را صرف خود آرائی  
 می نمایم.

باری، اگر بخواہیم وطن عزیز خود را از رنج فقر و فاقہ و احتیاج و ننگ و  
 و بی ناموسی رہایی دہیم و از برای خدمت کاردان بادیانت معطل و سرگردان  
 باید ہمتی نماییم تا آنکہ در علم خانہ داری و شوہرداری و اخلاق صحیحہ  
 شویم و چشم از ہواہای نفسانی پوشیدہ و مخارج بیفایدہ را ترک نمودہ، وجوہ  
 صرف تربیت و تعلیم دخترہای اہتمام سابق الذکر، کہ باعث سرزنش و ننگ وطن  
 ما شدہ اند، بنماییم تا آن اطفال اناثیہ بی سرپرست را از رنج ذلت و بی ناموسی  
 دہیم و خودمان ہم از برای خدمات جزئیہ، خدمت متعددہ تادان را کنیل نشویم  
 بر مقام کمک حال مردان خود شویم تا بہ واسطہ اتحاد و قناعت دست ظالمان از  
 مان کوتاه شود.

ای خواہران عزیزم! آیا بر خود می پسندید کہ با این ہمہ خسارت و زحمت بہ  
 ممنوع بودن از تحصیل علم خانہ داری و اخلاق قہراً گرفتار ننگ و سرزنش و...  
 و بہ واسطہ عدم قناعت و علم و ہنر و عرفان و دیانت از تربیت اولادہای  
 مان محروم بمانیم و این تخم فتنہ و فساد را در مزرعہ عالم بشری بیفشانیم و  
 فاسدہ او را آن بہ آن مشاہدہ نماییم؟

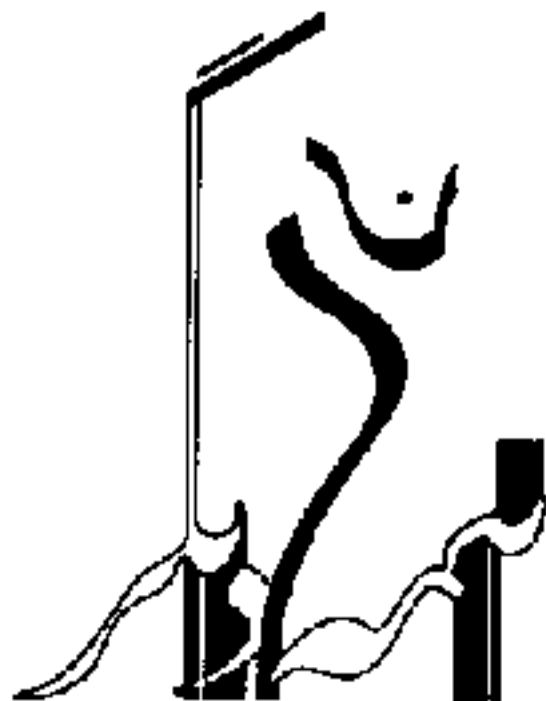
چون مادران ما از اول در خط تمدن و تربیت نبوده اند، ما بیچارگان را دچار بدبختی و ذلت نمودند. پس ما باید از خواب غفلت بیدار شده، این ذلت و رنجی را که خودمان سالهاست مبتلا شده ایم و علاج او بسیار دشوار است، بر فرزندان خود نپسندیم و این دختران عزیز خود را از مقام انسانیت محروم ننماییم، تا مثل خود ماها دچار بدبختی نشوند و بدانند که معنی شوهرداری و سلوک و روش و اخلاق و دیانت و امانت چه چیز است.

حال می توانیم بگوییم که بی تفصیر بودیم، چون ایام خزان بود و باد خرافت وزیده بود، لهذا در کنجی خزیدیم. الحال که بهار معرفت و انسانیت و دیانت و علم و عدالت و اتحاد و نوعپرستی چهره گشوده و نسیم صروت و انصاف از هر سمت وزان است، چرا قلوب خود را از زنگار خرافت صیقلی ننماییم تا جلوه گاه جمال معشوق دیانت و عدالت شود و دهقان اتحاد و یگانگی در مزرعه این ایران جدید تخم صلح و محبت عمومی بپاشاند و فیض ثمراتش به تمام بنی نوع برسد.

بقیه دارد

پست ترین خادمه نوع طایره

[بقیه ای از این مقاله پیدا نشد.]



## **Nimeye Digar**

**A Persian Language Journal of Feminist Studies**

**Volume II, Number 3, Winter 1997**

### **Recasting Woman and Femininity in Qajar Iran**

**Editor: Afsaneh Najmabadi**

**Editorial Board: Haleh Afshar, Mina Agha, Vida Behnam, Emma Dolkhanian, Shayda Golestan, Shahla Haeri, Marjan Mohtashemi, Sharzad Mojab, Parvin Paidar, Naghmeh Sohrabi, Shahrar Tabari, Nahid Zahedi, Fathieh Zarkesh Yazdi**

**Typesetting: Emma Dolkhanian**

**Page Layout: Nahid Zahedi**

**Cover and Logo Design: Safoura Rafeizadeh**

**Administrative Assistant: Helen Eliassian**

**Price \$15.00**

**Subscription rates for four issues:**

**Individuals \$36.00, Institutions \$70.00**

**All correspondence to:**

**Nimeye Digar**

**c/o Department of Women's Studies**

**Barnard College**

**Columbia University**

**3009 Broadway**

**New York, NY 10027-6598 USA**

**We gratefully acknowledge the moral and financial support of the Department of Women's Studies at Barnard College that has made the publication of this issue possible.**

**Printed at Midland Press (773) 743-0700**

**1447 W. Devon, Chicago, IL 60660**



نکبان زن فونکی

محمد ترکلی طرفی

نقش زن بر متن مشروطیت

افسانه نجم آبادی

انقلاب مشروطه و «مسئله زن» در مطبوعات انگلیس

منصور بنکداریان

نامه ها و نوشته ها و اشعار

طایره